انقلاب اسلامی

برون رفت از عالم غربی

اصغر طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحیم

انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی / اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲۵۵ ص.

شابک : ۲۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۳-۹ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۵۲ ۲۵۳.

موضوع : ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷

رده بندی کنگره : DSR۱۵۵۳/ط۲الف۸۳ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۲۷۵۳۶

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

انقلاب اسلامی، برون رفت از عالَم غربی

اصغر طاهرزاده

ص: ۲

انقلاب اسلامی، برون رفت از عالَم غربی

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

ص: ۶

ص: ۸

مقدمه

مقدمه(۱)

باسمه تعالی

کتابی که در پیش رو دارید قسمتی از مجموعه مباحث استاد طاهرزاده در رابطه با «جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی» و نقش آن در حال و آینده ی جهان است. در مورد این مباحث نظر شما را به نکات زیر جلب می نماییم.

۱- نویسنده با اعتقاد به کهنه بودن دنیای مدرن(۲) دیگر جایی در عالم ندارد، به انقلاب اسلامی به عنوان روح معنویِ این عصر که هرگز کهنه نمی شود، نظر دارد و خواننده را متوجه این امر مهم می کند که در عصر گسترش عالَم غربی که سعی دارد سایر ملل را بی عالَم و بی تاریخ کند،

۱- مقدمه ی گروه فرهنگی المیزان و مقدمه ی مؤلف جهت مجموعه ی کتاب هایی که در رابطه با انقلاب اسلامی و امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» تدوین شده، تنظیم گشته است. امید است با دقت کامل مورد توجه قرار گیرد.

۲- در رابطه با دلایل کهنه بودن دنیای مدرن به کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» از همین مؤلف رجوع شود.

انقلابی متولـد شده که در جوهر و ماهیت خود، تحولی است بیرون از حوزه ی فکر و تمدن غربی، و بر همین اساس تذکر می دهـد آن انقلاب را بـا عینـک غربی ننگریم که هرگز به حقیقت آن آگـاهی نمی یـابیم. زیرا به گفته ی میشـل فوکـو: «وقـتی ایرانیان از حکومت اسـلامی حرف می زننـد، وقتی جلوی گلوله در خیابان ها، آن را فریاد می زنند، ... و با این کار شاید خطر یک حمام خون را به جان می خرند... به نظر من به واقعیتی می اندیشند که به ایشان بسیار نزدیک است... چون کوششی است برای این که سیاست، یک بُعد معنوی پیدا کند».(۱)

۲- تـوجه به تفـاوت ذاتیِ دو رویکرد متفـاوت نسبت به زنـدگی در این دوران، رمز کلیـدی کتـابی است که روبه روی خـود داریـد. عبور از نوعی زنـدگی که آرمان های خود را در فرهنگ مـدرنیته دنبال می کنـد و رویکرد به نوع دیگری در زندگی است که می خواهـد از طریـق انقلاب اسـلامی، از غرب و فرهنـگ مـدرنیته عبور کنـد و زنـدگی زمینی را به آسـمان متصـل گرداند.

۳ - روح حـاکم بر زمـانه که تحت تأثیر فرهنگ مـدرنیته است، آنچنان آشـفته است که انسان به راحتی معنی حادثه ای را که آمده است تا ماوراء فرهنگ مدرنیته، متذکر رجوع بشـر به آسمان باشد، نمی فهمد و لذا نسبت به فهم جایگاه انقلاب اسلامی در این دوران گرفتـار برداشت هـای از پیش سـاخته می شود که آن برداشت ها دیواری در برابر فهم او و فهم انقلاب اسـلامی می کشد. نویسنده تلاش کرده با توجه به این امر، ماوراء نگاه

۱- میشل فوکو، ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند، ص ۳۸.

مدرنیته، انقلاب اسلامی را بنمایاند. زیرا که باید مواظب باشیم انقلاب اسلامی را در حدّ فهم های محدود ننگریم وگرنه بی توجه به حقیقت روحانی و جایگاه تاریخی آن، سخن گفته ایم.

۴ – ممکن است در ابتدا به مؤلف ایراد گرفته شود که نگاه او به انقلاب اسلامی، نگاهی آرمانی است که با واقعیت آن متفاوت است، ولی وقتی حقانیت سخن روشن می گردد که سعی شود به همه ی زوایایی که در رابطه با انقلاب اسلامی در کتاب توجه داده شده، عنایت گردد، در آن صورت است که معلوم خواهد شد چرا إصرار می شود انقلاب اسلامی یک رستاخیز در همه ی جهان امروز است و همچون روز حساب جایگاه هرکس را تعیین می کند.

۵ – زبان فرهنگِ مدرنیته که ما نیز با تأسیس اولین دبستان، قبل از انقلاب مشروطه با آن آشنا شدیم و بعد به وسیله ی آن فکر کردیم، زبانی نیست که بتواند جایگاه انقلاب اسلامی را تبیین کند و به همین جهت مؤلف محترم سعی فراوان کرده تا ماوراء گفتمانی که تحت تأثیر فرهنگ غرب است، ذات انقلاب اسلامی را بنمایانـد تا حقیقتاً با چهره ی واقعی انقلاب اسلامی روبه رو شویم و همین امر موجب شده که در بعضی موارد خواننده به زحمت بیفتد و آرامش خود را در حین مطالعه ی کتاب از دست بدهد، چون یا واژه ها را ناآشنا می بینـد و یا افقی که به میان می آیـد افقی نیست که خواننده عادت کرده باشد از آن افق بنگرد.

۶ – مؤلف محترم با توجه به این قاعده که «با آغاز عهد تازه، تأثیر آن چه به گذشته تعلق دارد، کم می شود» روشن می کند که چگونه با

حضور انقلاب اسلامی در عالم، عهد الهی از یاد رفته ی بشر به او برمی گردد و در آن راستا فرهنگ غربی در عالَم به سرعت فروکاسته می گردد و به این دلیل باید به آینده ی انقلاب اسلامی امیدوار بود.

به امید آن که توانسته باشیم در راستای آشنایی عزیزان نسبت به حقیقت و ذات انقلاب اسلامی قدمی برداریم.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۲

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

مـواردی کـه در ذیـل مطرح شـــده؛ زوایـای مختلفی اسـت از نگـاهی کـه در کتـاب هـای مربـوط بـه انقلاـب اســلامی و امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بیان گردیده، تا سمت و سوی جستجوی خوانندگان عزیز را در متن آن کتاب ها روشن کند.

۱- حساس ترین مسأله در زنـدگی انسان درست و دقیق دیـدن واقعیات عالم است، و این موضوع آن قدر مهم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تقاضای خود به خداوند عرضه می دارند «اَللّهُمَّ أرِنِی الأشیاء کما هی»؛(۱) خدایا! اشیاء را آن طور که هستند به من نشان بده.

۱- محمدبن حمزه فناری، مصباح الأنس، ص: ۲۲۰.

موضوعِ درست دیدن پدیده ها و واقعیات وقتی اهمیت صدچندان پیدا می کند که موضوع مورد شناخت، به زندگی دنیایی و آخرتیِ انسان ربط پیدا کند.

در کنار معرفت به خدا و معاد و نبوت و امامت، در عصر کنونی، معرفت به جایگاه انقلاب اسلامی از موضوعاتی است که معرفت صحیح نسبت به آن نقش اساسی در نوع زندگی ما خواهد داشت و به واقع همه ی انتخاب های ما را تحت الشعاع خود قرار می دهد و پیرو آن سعادت و شقاوت ما را نیز رقم خواهد زد.

۲- انقلاب اسلامی یک پدیده ی معنوی است که هرگونه موضع گیری ما نسبت به آن، ما را در جایگاه خاصی از قرب و یا بُعد نسبت به معنویت قرار می دهد و این است که نمی توان نسبت به آن چشم برهم گذاشت و آن را نادیده انگاشت، زیرا به همان اندازه، از جایگاه قرب معنوی به جایگاه بُعد از حقیقت پرت می شویم. به همین جهت می توان آن را یک رستاخیز معنوی به شمار آورد که حساب و جایگاه هرکس را در دوران کنونی که دوران تقابل انقلاب اسلامی با فرهنگ مدرنیته است، تعیین می کند.

۳- در دورانی که بشر مدرن از دین فاصله گرفته و ارتقای انسان را در پیروی از اندیشه های منقطع از آسمان جستجو می کند، یک مرتبه در قرن بیستم با وقوع دو جنگ جهانی در مهد تمدن مدرن و شکست ایدئولوژی هایی مثل لیبرالیسم و سوسیالیسم و ظهور نابرابری های آزاردهنده، انقلاب اسلامی به عنوان راهی برای عبور از آن فرهنگ به

سوی فرهنگ الهی انبیاء، عقل ها و دل ها را متوجه خود نمود و بر خلاف آن همه تبلیغاتِ منفی که نسبت به آن روا داشتند، به خوبی از عهده ی نشان دادنِ معنی تاریخی خود برآمد. این است که روشن می کند انقلاب اسلامی یک امر اتفاقی نیست، بلکه گشایش افق و زمان جدید در بحبوحه ی پایان غرب است.

۴- اندیشه هایی که گرفتار ظاهربینی دوران نیستند به خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی خواهند شد و ذات الهی آن را که به عنوان یک رسالت، وارد زندگی بشر شده، خواهند شناخت و از تاریخ سازی آن که حکمت و معنویت را به بشریت هدیه خواهد داد آگاهی خواهند یافت و آرمان گرایی منطقی آن را که عامل نجات بشر از پوچ گرایی و نیهیلیسمِ بیمارگونه ی بشر مدرن است، به سرعت دریافت می کنند و این شروع تاریخِ طلائی معنویت حقیقی بعد از ظلمات مدرنیته است.

۵- وقتی از انقلاب اسلامی سخن می گوییم ولی به جایگاه آن که از غدیر شروع شده و به حاکمیت مهدی عجل الله تعالی فرجه ختم می شود و باید از روح غربی عبور کند، چیزی نگوییم، عملاً از انقلاب اسلامی هیچ چیز نگفته ایم. انقلاب اسلامی با نگاه تاریخی شیعه به غدیر پدید آمد و نه تنها پدیده ای اتفاقی نبود، بلکه آشنای همه ی شیعیان بود زیرا آن را در متن اسلام یافته بودند تا از طریق آن با روح توحید اصیل زندگی کنند.

۶- کسی که از «توحید» چیزی نمی داند و معتقد نیست که آن حقیقتِ یگانه اجازه ی حضور به غیر نمی دهد، وقتی به او گفته شود انقلاب

اسلامی جلوه ی روح توحید است و هر جریان مقابل خود را نفی می کند و همچنان در تاریخ جلو می رود و هرگز فرو نمی نشیند، متوجه موضوع نخواهد شد و شاید آن را ادعایی بداند که از سر احساسات اظهار شده است ولی انکار نور چیزی از واقعیت و نقش آن نمی کاهد.

۷- اگر شخصیت انقلاب اسلامی را با تفکر غربی تحلیل کنیم هرگز به ذات آن پی نخواهیم برد و لذا هرگونه موضع گیری که نسبت به آن داشته باشیم - اعم از موضع گیری مثبت و طرفدارانه و یا منفی- به بیراهه رفته ایم و بالاخره کارمان به مقابله با آن می انجامد. زیرا انقلاب اسلامی به اهدافی نظر دارد که نگاه غربی سخت از آن ها گریزان است. یکی امتحانات الهی را رحمت می داند و یکی طور دیگری می اندیشد. به گفته ی مولوی:

رحمتی

دان امتحان تلخ را

نعمتی

دان ملکِ مرو و بلخ را

۸- اگر پذیرفتیم آوارگی و سرگردانی بشر مدرن چیز قابل انکاری نیست و ریشه ی آن را نیز به درستی تحلیل کردیم، دیگر این گفته که «انقلاب اسلامی هدیه ی خدا است تا بشر را از ظلمات مدرنیته نجات دهد»، یک سخن غلوآمیز به حساب نمی آید بلکه به امید قوام فرهنگی و تمدن اسلامی که در آینده ی انقلاب اسلامی نهفته است، زندگی را در کنار انقلاب اسلامی ادامه می دهیم.

۹- مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری دولت دهم فرمودند:

«بعضی از مدیریت ها در بخشی از برهه های این سی سال زاویه هائی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن ها را در کوره ی خود ذوب کند؛ هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می خواستند از درونِ این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه ی کسانی که با انگیزه های مختلف در درون این نظام قرار گرفته اند، خواسته یا ناخواسته، به توانائی های این نظام کمک کردند. به این حقیقت بایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به وجود آورده است. و راز ماندگاری و مصونیت و آسیب ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی در ذات خود دارد و إن شاءالله آن را همواره حفظ خواهد کرد.»(۱)

چنانچه ملاحظه می فرمایید در بیانات ایشان موضوع ذات داشتنِ انقلاب اسلامی مطرح شده و این مبنای اصلی کتاب حاضر است که نویسنده پس از روشن کردن معنی ذات داشتن انقلاب اسلامی، سعی دارد نسبت صحیحی را که هرکس باید با این انقلاب داشته باشد، تبیین کند.

۱۰- اگر بتوانیم حادثه ی انقلاب اسلامی را با یک فهم کلی و با جامعیتی از آگاهی و خودآگاهی و دل آگاهی درک کنیم، می توانیم

۱- ۱۳۸۸/۰۵/۱۲.

جایگاه حقیقی انقلاب اسلامی در حال و آینده را، در روح و روان آدم ها بشناسیم و معنی آن که می گوییم: «هرکس وارد اردوگاه انقلاب اسلامی نشود، از تاریخ بیرون می افتد و بی تاریخ می شود» را دریابیم.

۱۱- درد بزرگ آن است که در فضای فرهنگ مدرنیته، تفکر آزاد به حاشیه رفته است، در حالی که فهم انقلابی که بنا است ماوراء فرهنگ مدرنیته با انسان ها سخن بگوید، نیاز به تفکر آزاد دارد و رمز شکست سیاسی نخبگانی که با روحیه ی سیاسی کاری و با روش های غربی با انقلاب اسلامی برخورد کردند، همین بوده و هست.

۱۲- به تجربه روشن شده که امکانات ذاتی انقلاب اسلامی از نظر فرهنگی آن قدر عمیق است که هرگز اجازه نمی دهد اندیشه هایی را که اهدافی جدای از اهداف انقلاب اسلامی دارند، بر آن تحمیل کنند و بر اساس همین غنای فرهنگی که داشت، توانست از راه کارهای سکولاریته ای که در دوران سازندگی و اصلاحات بر آن تحمیل شد خود را بیرون بکشد و توجه به عدالت و معنویت را بازسازی کند و رویکرد به انتهای با برکتی که نظر به حاکمیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه دارد را دوباره به متن انقلاب باز گرداند.

۱۳- کسی که به تاریخ و سیاست توجهی ندارد، بخواهد یا نخواهد معنی دینداری واقعی را گم کرده است، و کسی هم که سیاست و تاریخ را از منظر دیانت ننگرد بازیچه ی سیاست بازانی خواهد شد که می خواهند تاریخ خود را بر بشریت تحمیل کنند و قدرت را در دست گیرند. در حالی که انقلاب اسلامی بستری است تا در آن بستر تاریخ و سیاست از

منظر دین تعریف گردد و در بستری معنوی مدیریت شود تا حاکمان از حقیقت فاصله نگیرند.

۱۴- اگر از یک طرف روشنفکران ما گرفتار نگاه غرب زدگی شدند و خواستند جایگاه انقلاب اسلامی را در ادامه ی تاریخ غرب جستجو کنند، و از طرف دیگر بسیاری از متدینین ما نیز بدون آن که جبهه های فکری و تاریخی را بشناسند و شخصیت افراد را بر اساس جبهه و جهتی که انتخاب کرده ارزیابی کنند، تنها شخصیت افراد را در حرکات و سکنات و فضائل و رذائل فردی آن ها جستجو می کنند، بدون آن که به جهت و سمت و سویی که افراد در آن قرار می گیرند توجه نمایند. این به واقع موجب معضل بزرگی شد که بعضی از نخبگان دینی نتوانستند جایگاه و سمت و سوی انقلاب اسلامی را بشناسند و با اندک ضعفی که از مدیری از مدیران نظام اسلامی دیدند، از حضور خود در جبهه ی انقلاب اسلامی کنار کشیدند. مباحث انقلاب اسلامی با توجه به چنین نقیصه ای سعی دارد خطرات چنین غفلتی را گوشزد کند و نگاه متدینین را به رویکردهای کلی انقلاب اسلامی معطوف دارد.(۱)

۱- در راستای توجه به جبهه های کلی در اسلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با حضور و عدم حضور در جبهه ای که علی علیه السلام قرار دارند، فرمودند: «فَإنّهُ لَوْ عَبَداللّهَ عَبْدٌ سَبْعینَ خَریفاً تحتَ المیزاب قائماً لیلهُ، صائماً نهارُه، وَ لَمْ یکُنْ لَهُ ولایهُ علی بن ابی طالب علیه السلام لَأَکَبَّهُ اللّهُ عَلَی مِنْخَریهِ فِی النّار»؛ اگر بنده ای خدای را هفتادسال زیر ناودان کعبه عبادت کند در حالی که شب ها به نماز ایستاده و روزها، روزه دار است و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می اندازند. (تفسیرجنابادی، ج۴ ، ص۲۲۸)

۱۵- تبیین بنیاد فلسفه ی انقلاب اسلامی ضروری ترین مؤلفه ی سیاسی دوران ما است تا نحوه ی تأثیر دین در عصر غیبت و نقش ولایت تکوینی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه معنی خود را بنمایاند و ریشه ی حماسه سازی انقلاب اسلامی معین گردد و غفلت از این موضوع غفلت از رسالت تاریخی کسانی است که این غفلت شایسته ی آن ها نیست و موجب یک نوع محافظه کاری ننگین خواهند شد.

۱۶- امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مسلمانی ژرف اندیش و عارفی حماسی، ناظر به منظری بود که چشم فرهنگ مدرنیته سال ها نسبت به آن نابینا شده بود و از ساحتی سخن می گفت که فرهنگ مدرنیته امکان درک آن را نداشت و لذا مدرنیسم همچون نابینایی بی خرد با انقلاب اسلامی درگیر شد و راز شکست های پی درپی غرب از انقلاب اسلامی را باید در این نکته ی مهم جستجو کرد زیرا فرهنگ غربی خود را از امکان های معنوی عالم هستی بیرون انداخته است.

انقلاب اسلامی آمده است تا بشریت را با امکاناتی آشنا کند که ماوراء جهانی است که فرهنگ مدرنیته در آن زندگی می کند و با عقلِ پژمرده ی خود می خواهد ادامه ی حیات دهد.

۱۷- تاریخی بودن یک اندیشه به آن معنی است که در طول تاریخِ آن ملت، دست و دل ها به سوی آن اندیشه دراز بوده است و هرگاه آن اندیشه پا به میدان گذاشته با تمام وجود آن را پذیرفته، حال باید از خود بپرسیم برای مردم ایران آیا «انقلاب اسلامی» یک اندیشه ی تاریخی بوده و یا تجدد و فرنگی مآبی؟

ص: ۲۰

آیا نمی توان گفت آن گروه از مردم ایران که گرفتار فرنگی مآبی شدنـد و دیگر زبان مردم را نمی فهمنـد به جهت آن اسـت که از تاریـخ ملت ایران بیرون افتـاده انـد، تـا آن جـا که ایرانی بودن خود را با منظری که غرب به آن ها می نمایانـد، در ایران باستانِ قبل از اسلام دنبال می کنند؟ انقلاب اسلامی راهی است تا این گسستگی ها جبران شود و غرب زدگی به کلی از روح ملتی که می توانـد با تاریـخ دینی خود زنـدگی کند برچیده شود و از این جهت انقلاب اسـلامی مرحله ی گذار ملت است از غرب زدگی که منشأ گسـست و تنفر بین آحـاد افراد بوده و هست، به سوی اُخوتی که همه ی دست هـا و دل ها را یگانه می کند.

۱۸- عـالَمی که انقلاب اسـلامی به بشـریت عرضه می کنـد بـا عـالَمی که فرهنگ مـدرنیته به میان آورده است تفاوت ماهوی دارد. بـا ورود بـه عـالَم انقلاب اسـلامی حقـایقی در افـق روح انسـان آشـکار می شـود کـه بـه کلی از روحیه ی فردگرایی یا «Individualism» فاصـله می گیرد و حقیقت را در گستردگی احساس مسـئولیت نسبت به سرنوشت سایر انسان ها می یابد و دیگر اقتصادی همراه با عـدالت و معنویت به صـحنه می آیـد، چیزی که در افق عالَم انسان غرب زده به کلی ناپدیـد شـده و عامل دوگانگی ها و تنفرها گشته است.

۱۹- بشـری که جهت او به هیـچ جانب نباشد و به هیچ چیز رو نکند، چگونه می تواند خود را ادراک کند و هویتی برای خود احساس نمایـد، مگر این که خود را فریب دهد و به اسم بی طرفی در طرفی قرار گیرد که نه حق را تأیید می کند و نه باطل را. او باید بداند که چون به حق پشت

ص: ۲۱

کرده است، در جبهه ی باطل است، در حالی که انقلاب اسلامی جبهه ای است تا بشر، راه ِقرارگرفتن در جبهه ی حق را گم نکند و در سیرِ به سوی حق با بسط انقلاب اسلامی، بسط یابد و به کلی از ظلمات دوران به درآید و به افق روشن تاریخ نظر اندازد و از پوچی و بی طرفی خود را رها کند.

۲۰- اگر انقلاب اسلامی را در حدّ یک حرکت سیاسی پایین بیاوریم به نوعی به حقیقت جفا کرده ایم، همچنان که اگر آن را در آن حد بدانیم که دیگر حکومت ها مزاحم دینداری شخصی مردم نیستند. در هر دو صورت جایگاه انقلاب اسلامی را نشناخته ایم و از معنی حضور آن در تاریخ معاصر سخت بیگانه ایم و با سادگی، معنی دشمنی فرهنگ مدرنیته را یک سوء تفاهم می پنداریم. راستی انقلاب اسلامی به چه نقطه ای اشاره دارد که دنیای مدرن برای انکار آن این همه هزینه می کند؟

۲۱- ما می خواهیم معنی انقلاب اسلامی را بشناسیم و نسبت خود را با آن معلوم کنیم و لذا مجبوریم از زوایای مختلف آن را بنگریم و قبل و بعد آن را درست مدّ نظر قرار دهیم و این ممکن نیست مگر آن که بدانیم از کجا شروع شده است و به کجا خواهد رفت و اگر ماندگارش می دانیم، دلیل ماندگاری آن چه می باشد و چرا متعلق به هیچ زمانی و هیچ قومی نیست که با رفتن آن زمان و آن قوم باز باقی خواهد ماند. در یک کلمه راز آینده داری انقلاب اسلامی در کجا است؟

۲۲- انقلاب اسلامی روشن می کند ما متعلق به کدام جبهه ایم و در چه فضایی باید خود را جستجو کنیم که گرفتار از خودبیگانگی نگردیم و از ثابت عصر جدا نباشیم و درنتیجه ی این جدایی در فضای مشهورات و

مقبولات عصرِ مدرنیسم به دنبال خود بگردیم! انقلاب اسلامی بستر باز تعریف آن بشری است که در متن مدرنیسم خود را نیز فراموش کرده بود، و به همان اندازه که توانست خود را دوباره در فضایی دیگر تعریف کند، به زندگی برگشته است.

۲۳- انقلاب اسلامی؛ اگرچه فلسفه نیست ولی ما را به «وجود» دعوت می کند و آنچه را در افق انسان می آورد چیزی ماوراء ماهیات و توهّماتی است که فرهنگ مدرنیته با آن زندگی می کند، جهت تفکر را تا واقعی ترین واقعیات یعنی عالم غیب و معنویت سوق می دهد و لذا می تواند در دفاع مقدس هشت ساله با جهانی از تانک و توپ و هواپیما نبرد کند و به بهانه ی آن که همه چیز نسبی است، از مسئولیت مقابله با جهان کفر شانه خالی ننماید. زیرا:

آن که

انکار حقایق می کند

جملگی

او بر خیالی می تَند

۲۴- کسانی که اهل «وقت» هستند و از «زمان فانی» عبور کرده اند و به «زمان باقی» می اندیشند، به انقلاب اسلامی به عنوان مأمنی برای به حضوررفتن و به «وقت»رسیدن می نگرند و در همین راستا معتقدند بسط انقلاب منجر به حضور صاحبُ الوقت و الزمان عجل الله تعالی فرجه خواهد شد. به همین دلیل عده ای نمی توانند آن را تحمل کنند، زیرا عبور از «زمان فانی» به «زمان باقی» کار هرکس نیست، از این رو این افراد سعی می کنند حقیقت انقلاب را از جایگاه اصلی اش کاهش دهند و یا از آن فاصله می گیرند و در زمان فانی خود عمر خود را به انتها می رسانند.

۲۵- انقلاب اسلامی؛ حماسه ی عارفان شیدایی است که هنر نزدیکی به پیامبران و اولیاء الهی را یافته اند و لذا وقتی نسیم فنای «فی الله» در غرّش گلوله ی خمپاره ها وزیدن می گیرد، به جای آن که به سنگر خانقاه پناه برند تا از هر گزندِ احتمالی مصون بمانند، پیراهن خود را در می آورند و با سینه ی برهنه در میدان جنگ قهقهه ی مستانه می زنند.

کسانی که نمی توانند انقلاب اسلامی را به غدیری که علی علیه السلام را از آن حذف کردند و به خانه ی فاطمه علیها السلامای که آن خانه را آتش زدند و به کربلایی که بر جسدها اسب راندند، متصل گردانند، تا آخر آن را تحمل نخواهند کرد و آن را یک نوع ماجراجویی می دانند که قواعد بازی جهان مدرن را به هم زده است و بالاخره به زعم آن ها باید با آمدن دولتی مصلحت گرا در جایی توقف کند، این ها بیش از یک روی سکه را ندیده اند و خرابی جهان مدرن را با آبادانی خانه ی انسانیت همراه نمی بینند.

۲۶- انقلاب اسلامی علت جهان پرآشوب کنونی را جاهلانی می داند که از عقل قدسی انبیاء بریدند و خواستند با خرد پژمرده ی بشرِ جداشده از وَحی، آن را مدیریت کنند و به گمان این که می خواهند خود را از آسمان آزاد کنند، انواع اسارت ها را به بشریت تحمیل کردند و یاوه هایی را به عنوان علمِ اداره ی جهان بر زبان راندند که اسارت بشر را عمیق تر می نمود و زندگی با خیالات را زندگی واقعی نشان می داد. باید به این تذکر رسید که تحت تأثیر خردِ پژمرده ی بشر مدرن، عینکی روی چشم داریم که درک ما را از انقلاب اسلامی غیر واقعی کرده است.

ص: ۲۴

۲۷- ما نمی گوییم فهم انقلاب اسلامی کار آسانی است ولی اگر ملاحظه شد بعضی از نخبگان که مدعی فهم انقلاب اند، از مردم عادی عقب افتادند باید بیش از آن که پیچیدگی را در موضوع انقلاب دانست، در حجاب فهم آن هایی دنبال کرد که از روح توحید بی خبرند و از تجلی تاریخی رب العالمینِ یگانه، بهره ی کافی نبرده اند. آری! درک انقلاب اسلامی بدون علم به اسماء الهی کار مشکلی است، ولی راهِ ممکنی است زیرا که ذات انقلاب اسلامی خود عامل فهم آن خواهد شد.

۲۸- تا وقتی با عینک زمانه ای که در آن هستیم و فکر خود را بر آن اساس جلو برده ایم به انقلابی بنگریم که بنیان گذار آن انسانی است که به مقام جامعیت اسمایی دست یافته، هیچ پرتوی از حقیقت آن انقلاب بر قلب ما تجلی نخواهد کرد و راهی جهت برون رفت از ظلمات زمانه جلو ما گشوده نمی شود.

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید جان سوزی، نه خامی بی غمی

باید از قهر تفکر غالبِ فرهنگ مدرنیته رها شد تا آشنایی با انقلاب اسلامی شروع شود و تماشاگری راز ما را در برگیرد.

۲۹- انقلاب اسلامی دوران تاریخ دین داری در جهان معاصر را بنیان نهاد، آن دوران را راه می برد و نگهداری و نگهبانی می نماید، به طوری که تاریخ معاصر در سایه ی حضور آن انقلاب بایدها و نبایدهای حیات تاریخی بشر این دوران را شکل می دهد. همان طور که بشر با هوا زنده است، اگر خواست حیات تاریخی داشته باشد باید تعلق خود را به سوی انقلاب اسلامی معطوف دارد و زندگی او امری جدا از آن نباشد تا گرفتار

«نسبیت» و «نیست انگاری» دوران نگردد. در سال های اخیرمقدمات چنین تذکری در حال تحقق است و حجاب چهارصدساله ی دروغ فرهنگ مـدرنیته در حال فروافتادن، وقت آن رسـیده است که با گوش باز وارد زنـدگی شویم، گوشـی که فقط برای شنیدن مشهورات و مقبولات فرهنگ مدرنیته باز نیست.

راه برون رفت از نیست انگاری دوران، با انقلاب اسلامی و إشراقی که خداوند بر قلب بنیان گذار آن متجلّی کرد، گشوده شد تـا بشـریت به عـالَمی نزدیک شود که آن عالَم؛ عرفان و معرفت و حماسه و عبودیت را یک جا به او هـدیه می دهـد و متـذکر عهد بشر با «وجود» می گردد، عهدی که در دوران غرب زدگی ما شکسته شد.

به امید آن که توانسته باشم تا حدّی انقلاب اسلامی را از منظری بنمایانم که راه تفکر نسبت به آن گشوده گردد.

طاهرزاده

ص: ۲۶

انقلاب اسلامی، بستر عبور از غرب یا بسط مدرنیته؟!

اشاره

ص: ۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

ضرورت شناخت انقلاب اسلامی

فرا رسیدن سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی را که انفجار نور بود در دورانی که ظلمات فرهنگ مدرنیته همه جا را گرفته، تبریک عرض می کنم.

یکی از خطراتی که همواره انقلاب اسلامی را تهدید می کند، این است که حقیقت انقلاب در حجاب رود و وفاداران به انقلاب نتوانند اهداف حقیقی و عمیق انقلاب را بشناسند و در نتیجه تحلیلی از لحظه به لحظه ی انقلاب نداشته باشند، در آن صورت اگر ناخواسته نسبت به ادامه ی حیات انقلاب مأیوس نشوند، ممکن است با تحلیل های غلط مقابل اهداف انقلاب بایستند.

اگر کسی نداند انقلاب اسلامی در مسیری که به سوی اهداف خود سیر می کند در کدام مرحله از مراحل حیات خود قرار دارد ممکن است قدم هایی در مقابل انقلاب بردارد و انقلاب اسلامی را وارد میدان هایی کند که برایش مین گذاری شده است.

ص: ۲۹

انقلابیونی که به انقلاب اسلامی وفادارند قبل از هرچیز باید به ریشه های تاریخی این انقلاب توجه کنند، ریشه هایی که از یک طرف در عالم غیب و معنویت و از طرف دیگر در فطرت انسان ها قرار دارد، با توجه به چنین ریشه ای دیگر هیچ وقت فکرِ این که «این انقلاب می رود یا نمی رود» پیش نمی آید، بلکه نهایتاً متوجه می شوند که ممکن است در بعضی موارد به جهت حجاب هایی که بر انقلاب تحمیل می شود، انقلاب در خفا رود -آن هم نه در خفای کلی- در آن صورت وظیفه ی آن هایی که ذات و حقیقت انقلاب را می شناسند این است که با برنامه ریزی صحیح موانع ظهور حقیقت آن را برطرف کنند تا انقلاب بتواند ظلمات دوران را بشکافد و جلو رود.(۱)

غفلت از پایداری و نقش آفرینی انقلاب اسلامی وقتی به وجود می آید که یا انقلابیون تحلیل درستی از انقلاب و نسبت آن با جهان نداشته باشند و یا مردم از حقیقت انقلاب اسلامی و جایگاه آن در نظام هستی غفلت کنند.

برای این که بنده إن شاءالله بتوانم عرایض خود را به درستی طرح کنم در ابتدا مقدماتی را گوشزد می کنم.

اصلی ترین سؤال که شاید با پاسخ گویی به آن نیمی از چهره ی انقلاب روشن می شود، این است که آیا ایجاد انقلاب اسلامی و تأکید بر ولایت

۱- روح حاکم در دولت های سازندگی و اصلاحات موجب شد که انقلاب تا اندازه ای از اهداف خود فاصله بگیرد، ولی تلاش افرادی که به حقیقت انقلاب اسلامی وفادارند موجب شد تا ذات انقلاب دوباره به جهت اصلی خود رجوع کند.

فقیـه، برای آن اسـت که ایران از غرب عقب نیفتـد و حـتی مـدرن تر از غرب شـود و یـا این که انقلاب در ذات و بنیـان خـود نگاهش به فرهنگ و تمدن دیگری است؟

همـان طور که از عنوان اصـلی بحث پیـدا است سؤال مـا در این رابطه است که آیـا ایران بنـا دارد در بستر انقلاب اسـلامی، با غرب و در همـان مسـیر و با همان اهـداف رقابت کنـد و مـدرن تر شود و همان فرهنگ را بسط دهـد؟ یا برای اداره ی جهان، طرح دیگری دارد که به کلی بـا طرحی که فرهنـگ مـدرنیته برای جهـان ارائه داده است، فرق می کنـد؟ به زبان دیگر هـدف اصـلی تحقق انقلاب اسـلامی ایجـاد توسـعه به همـان معنایی است که در غرب مطرح است و چون نظام شاهنشاهی مانع چنین توسـعه ای بود تلاش شـد آن نظام سـرنگون شود تا راحت تر بتوانیم یک ایران مـدرن بسازیم و زنـدگی به رسم غربی ها را با حفظ شئونات اسلامی ادامه دهیم و یا اساساً هدفِ انقلاب اسلامی چیز دیگری است؟

شروع انقلاب با انگیزه های مختلف

بنـده نمی توانم بگویم همه ی کسـانی که در تحقق انقلاب اسـلامی تلاش کردنـد انگیزه ی یکسان داشـتند، ولی بحث بر سـر انگیزه ی بنیانگـذار انقلاب و کسانی است که از ایشان پیروی کردند و عملاً انقلاب به دست آن ها پیروز شد. در صورتی که انگیزه ی اصلی تحقق انقلاب روشن شود جایگاه گروه های مختلف نسبت به انقلاب نیز روشن می شود و این نیز روشن

می گردد که چرا بعضی از گروه های سیاسی، انقلاب را تا آخر یاری نکردند و حتی بعضاً به مقابله با انقلاب پرداختند.

با شناخت ذات انقلاب و حقیقت تاریخی آن روشن می شود چرا عده ای مثل مجاهدین خلق و ملی مذهبی ها خیلی زود از انقلاب جدا شدند و عده ای آرام آرام فاصله گرفتند و چرا باید پیش بینی کرد عده ای بالأخره تا آخر انقلاب را یاری نمی کنند و دیر یا زود از آن فاصله می گیرند؟ و إن شاءالله روشن خواهد شد موقعیت تاریخی انقلاب اسلامی طوری است که تاریخ را می شکافد و جلو می رود و هرکس خود را با نیت خالص وارد آن نکند، گرفتار نیهیلیسم و پوچ انگاری دوران می شود. حتی اگر جبهه های مخالف انقلاب دست در دست هم دهند و تهاجم خود را به ذات انقلاب شدت بخشند و بتوانند موفق شوند اهداف غرب زده ی خود را بر انقلاب تحمیل کنند و مدتی انقلاب را نسبت به اهدافش در خفا ببرند، انقلاب اسلامی چیزی نیست که از صحنه ی تاریخ معاصر خارج شود و در خفای همیشگی فرو رود.

امیدوارم به مدد الهی بتوانم موارد مطرح شده را درست روشن کنم تا عزیزان نسبت به وضع موجود جهانی که در آن زندگی می کنند تحلیلی ماوراء تحلیل سیاسیون ورشکسته داشته باشند. بعضاً جملاتی از طرفداران انقلاب می شنویم که نشان می دهد نسبت به شناخت حقیقت و ذات انقلاب اسلامی آن طور که شایسته است تحلیل درستی ندارند و نگاه آن ها نسبت به انقلاب اسلامی با افقی که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نسبت به انقلاب نشان می دادند فرق می کند. و گاهی دیده شده عزیزی به عنوان

طرفدار انقلاب اسلامی بسیار زحمت می کشد و خون دل می خورد و شب و روز ناسزا می شنود، ولی برای چیزی که اصلاً حقیقت و ذات آن را نمی شناسد، و عملاً آن چه را او انقلاب اسلامی می داند، آن انقلاب اسلامی که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بر آن تأکید داشتند نیست.

همان طور که یک زمانی قطب زاده و بنی صدر و جبهه ی ملی و انجمن حجّتیه و جریان مهدی هاشمی روبه روی انقلاب ایستادند، جریانات دیگری هستند که در حال حاضر شبه خودی اند ولی وقتی انقلاب چهره های عمیق ترِ خود را نمایان کرد، غیرخودی می شوند. این عرض بنده از پایگاه نگاهی است که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به این انقلاب داشتند. به عنوان نمونه؛ ایشان صاحب اصلی انقلاب اسلامی را حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه می دانند. ولی جریان هایی هستند که این سخن را به تمسخر می گیرند و کسی را که چنین ادعایی بکند متهم به خرافه گرایی می کنند، در حالی که اینان چه بخواهند و چه نخواهند اعتقاد و توجه خاص به حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه از ارکان اصلی انقلاب اسلامی است و هرچه انقلاب جلوتر رود این اعتقاد بیشتر بروز می کند و به همان اندازه عده ای که تا دیروز خودی بودند، غیر خودی می شوند. فعلاً می بینیم عده ای به طور اجمال معتقد به «حکومت ولایی» هستند و لذا خودی اند، در حالی که اگر با دقت به جهت گیری فکری آن ها عنایت بفرمائید، انقلاب اسلامی و ولایت فقیه را برای هرچه مدرن ترشدن کشور و نزدیکی به غرب می خواهند نه برای تحقق اسلامی که بناست از فرهنگ غربی بگذرد. همیشه در عین احترام به شخصیت آن هایی که خود را از انقلاب

می داننـد، باید دقت داشت که آیا انگیزه ها ی آن ها با ذات انقلاب همخوانی دارد؟ شاید امروز بتوان گفت خودی ها نسـبت به انقلاب اسـلامی کسانی باشـند که در عین مسـلمان بودن و شـیعه بودن، در پذیرفتن اصل انقلاب اسـلامی و «ولایت فقیه» با همـدیگر مشـترک انـد، این ورود، ورود خوبی است! امـا تجربه نشـان داده است که معلوم نیست بـا پـذیرش این شـعارها، بـاز جریـان هـایی بـا اصـل و ذات انقلاب درگیر نشونـد. یک سؤال بایـد در ذیل عقایـد فوق مطرح باشـد و آن این که با پـذیرش انقلاب اسـلامی و ولایت فقیه بنا است جامعه به کجا برسـد؟ ممکن است حتی بگویند می خواهیم به تمدن اسـلامی برسـیم، و نهایت تمدن اسـلامی را هم آن بدانند که حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه در آن حکومت کنند، ولی با این همه، تعریفی که از تمـدن اسـلامی دارنـد، تحت تأثیر آن نگاهی است که فرهنگ غرب تعریف کرده است. این افراد اگر حضـرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه هم تشـریف بیاورنـد به ایشان اشـکال می کننـد که چرا آن طور که شایسـته است امور را جلو نمی برنـد. چون این ها حضور حضـرت را هم برای تحقق مدینه ای می دانند که خودشان تعریف کرده اند و در عمق نگاهشان، به فرهنگ غرب اصالت می دهنـد، و نتوانسـته انـد حقیقتی ماوراء غرب بشناسـند، حتی به قرآن هم که رجوع می کنند، پیام های قرآن را به غرب و نگـاهی که آن فرهنـگ به عـالم و آدم دارد، رجوع می دهنـد و می خواهنـد به کمک قرآن از آمریکا جلو بزننـد و مـدرن تر شونـد تا ایران را آباد و مردم را به رفاه کامل برساننـد! اینان از آن جایی که در خود توان چنین مـدیریتی را احساس می کنند و آن جهت گیری را پذیرفته اند، هر جریانی را که به غیر از آنچه

آن ها می شناسند نظر داشته باشد خائن به انقلاب و مردم می دانند و به خود حق می دهند با آن جریان مخالفت کنند، حتی اگر مردم فکری غیر از فکر آن افراد را برای ریاست جمهوری یا نمایندگی مجلس انتخاب کرده باشند! این جا دیگر قواعد دموکراسی فراموش می شود، چون از نظر این افراد مصلحت مردم و انقلاب چیزی جز مدرن شدن به روش غربی نیست، و لذا اگر رسیدن به آن با راهکار دموکراسی عملی نشد، راه کارهای دیگر را اِعمال می کنند.

مطالب فوق نکاتی است که موجب می شود عرض کنم ما در آینده، دوباره مرزبندی های دیگری خواهیم داشت و بعضی از خودی های امروز غیر خودی خواهند شد، و اگر انقلاب بدون گرفتارشدن به حجاب های غلیظ همچنان جلو رود و آرام آرام خود را در نظام آموزشی و سیاسی و اقتصادی از فرهنگ غربی آزاد کند و جلوه های شکوفایی معنوی در آن ظاهر شود، ریزش هایی خواهد داشت، ولی البته و صد البته اگر ریزش های آنچنانی دارد، رویش هایی از نیروهای جوان و مخلص نصیبش می شود که قابل مقایسه با ریزش هایی که انجام می گیرد نخواهد بود. آن ریزش ها؛ ریزش هایی هستند که در عین آن که خود را صاحب انقلاب می دانند مانع سیر انقلاب به سوی اهداف توحیدی اش هستند، ولی رویش های انقلاب موجب تسریع انقلاب به سوی اهداف عالیه ی آن خواهند بود.

ص: ۳۵

خطر غفلت از اهداف انقلاب اسلامی

در رابطه با خطر غفلت از اهداف اصلی انقلاب اسلامی؛ به عنوان مثال در نظر بگیرید به شما خبر داده اند که جهت رفع تشنگی تان، در پشت آن کوه بلند چشمه ای هست که با پشت سرگذاشتن این صحرا و آن چند تپه می توانید به آن برسید. حال اگر کسی بیاید، برای شما یک موضوع جدیدی طرح کند که یک باغِ زیبایی، با میوه های تازه در همین نزدیکی هست، آن قدر هم نیاز نیست راه بروید تا به آن چشمه برسید، بفرمایید در همین باغ و میوه میل کنید! اگر تشنگی فراموشتان شود به طرف باغ می روید و مشغول خوردن میوه ها می شوید، در حالی که تشنگی تان رفع نشده و شدت هم پیدا کرده است و احساس می کنید از وضع خودتان با داشتن این همه میوه، ناراضی هستید، حتی ممکن است ندانید چرا ناراضی هستید ولی بالأخره احساس آرامش نمی کنید، چون عطشِ انسان تشنه با آب رفع می شود و نه با میوه های رنگارنگ.

موضوعِ بعضی از دولت ها نسبت به اهداف انقلاب نیز همین طور بود که انقلاب را در رسیدن به اهداف اصلی یاری نکردند، هر چند امکانات رفاهی زیادی برای عده ای از مردم پیش آوردند، در حالی که روح کلی مردمی که انقلاب کردند در طلب چیز دیگری بود که اگر به آن نرسند، به هر چیز دیگری هم که برسند باز احساس می کنند به نتیجه نرسیده اند. چشمه ای که انقلاب باید به آن می رسید حاکمیت حکم خدا در تمام مناسبات جامعه بود، همان چیزی که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» مدّ نظر خود و مردم قرار دادند و فرمودند: «ما آن چیزی را که می خواهیم،

حکومت الله است... ما می خواهیم قرآن بر ما حکومت کند... ما هیچ حکومتی را جز حکومت الله نمی توانیم بپذیریم»؛(۱)

اگر دولت ها انقلاب را گرفتار توسعه به روش غربی کردند و در راستای رشد هسته های قدرت و ثروت، انقلاب را در مسیر رسیدن به اهداف عالیه اش از نفس انداختند، هرگز انتظار نداشته باشند مردمی که انقلاب کردند از آن ها متشکر باشند، زیرا آن ها در مسیر مدیریت خود شخصیت اصلی و اهداف انقلاب را فراموش کردند و عملاً انقلاب را در ذیل فرهنگ غربی قرار دادند و اگر بر آن روش تأکید می شد دیگر از بازگشت به هویت از دست رفته ی ملت مسلمان توسط انقلاب اسلامی، چیزی نمی ماند. زیرا شخصیت انقلاب اسلامی بر اساس رسیدن به اهداف حقیقی اش ظاهر می شود، حال اگر به هر چیز دیگری برسد ولی به اهداف حقیقی اش نرسد، عملاً انقلاب در مسیر شکست خود جلو رفته است. البته معلوم است که ذات انقلاب و مردم انقلابی چنین تحمیلی را بر نمی تابند.

بسیار هوشیاری می خواهد که مردم بتوانند ماوراء رفاه غربی، نظر به اهداف حقیقی انقلاب داشته باشند، مثل این است که مردم بنشینند و فکر کنند، این آقا که ما را به باغ دعوت کرد ما را به جای بدی دعوت نکرد! گفت: بفرمایید در این باغ و از میوه های خوش مزه ی آن بخورید. نه جایی که این آقا ما را دعوت کرد بد بود، و نه من کار بدی کردم که این جا آمدم ولی نمی دانم چه شده است که کلافه ام! غفلت او از آن جا است که متوجه نیست حقیقت این مسافرت برای رسیدن به چشمه ی آب بود و با

۱- صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۸۲.

تغییر مسیر انقلاب به سوی توسعه ی غربی، حالا ـ به ظاهر می بیند همه چیز دارد ولی از مقصد اصلی باز مانده و درنتیجه افسردگی ها، ویرانی نظام خانواده، فساد جوانان، مشکلات آموزشی و فرهنگی و اقتصادی همه به صحنه آمده است. مثل این است که درخت سیب همه چیز بدهد غیر از سیب، یا سرکه ای که باید ترش باشد، هر مزه ای داشته باشد، غیر از ترش بودن. چه کسی حاضر است آن را بخورد؟ عده ای ناخواسته و به جهت آن که ذات غرب را نمی شناختند و فقط ظاهر آن را دیده بودند، بلایی بر سر انقلاب اسلامی آوردند که حالا از بعضی جهات، همه چیز هست غیر از انقلاب اسلامی. طرفدارانِ همان طرز فکر چون رویکرد اصلی آن ها اهداف غربی است، پس از چندی حالا ندای عبور از انقلاب اسلامی را سر می دهند و با جریان هایی که در صدد براندازی نظام اسلامی اند احساس همدلی می کنند و درصددانند از انقلاب اسلامی پوسته ای نگهدارند که تمام محتوایش غرب باشد، با این تصور که اگر ما فرهنگ غرب را بیش از پیش در شئونات مملکت وارد کنیم از امتیازات زندگی غربی برخوردار می شویم. در حالی که این ها غافلند غرب چهار صد سال است بقیه ی ممالک را چپاول کرده تا به این جا رسیده است و هم اکنون هم منافع خود را طوری تعریف کرده که با منافع ملی سایر کشورها در تضاد است و در این صورت ما را برای خودشان می خواهند.

اشکال از آن جا پیدا شد که خواستیم با تعریفی که غرب از ما دارد خود را ببینیم در حالی که آن پیر فرزانه نگاه ما را از محدودیت های زندگی غرب آزاد کرد تا زندگی زمینی خود را به آسمان معنویت متصل

گردانیم و اقتصاد خود را با عـدالت و معنویت و فرهنگ و آموزش خود را جدا از نگاه سـکولار و لائیک به عالَم و آدم، ادامه دهیم. درست است که اشخاص و طوائفی که متأدب به ادب غربی هستند به آسانی نمی توانند با انقلاب اسلامی دمساز شوند، عالَم آن ها، عالم غرب است و به آسانی نمی تواننـد از آن عالم دل بکنند ولی انقلاب اسـلامی آمده تا مبنای سیاست را تغییر دهـد، ما انقلاب نکردیم که بر طبق موازین تاریخ غربی، ارزش های غربی را متحقق کنیم، انقلاب اسـلامی پاسخ به ندایی بود که از طرف حق به گوش ملت رسید.

انقلاب ایران، انقلابی شیعی یا مادی؟

تـا این جـا جنبه ی سـلبی بحث عرض شـد و این که مـا چه چیز نبایـد باشـیم، جنبه ی دیگر بحث آن است که مـا چه چیز باید باشیم.

انقلاب اسـلامی، انقلابی است که ملتی با آگاهی از توانایی های اسـلام آن را پدیـد آورد، منتها اسـلامی که شـیعه آن را می شناسد و در رابطه با جایگاه انقلاب اسـلامی باید تشـیع را، هم از نظر مبانی اعتقادی، و هم از نظر حضوری که در تاریخ داشته است بشناسـیم. از نظر تاریخی عـده ای پس از رحلت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله متوجه شدنـد ماوراء جریانی که سـقیفه بدان پرداخته است، حقیقتی هست که نسـبت آن در مقایسه با اسـلامِ سقیفه، یک نسبت دیگری است و صحابه ی اصیل پیامبر صلی الله علیـه و آلـه مثـل سـلمان و مقـداد و ابـاذر به آن حقیقت پیوسـتند، هرچنـد بنـا به توصـیه ی علی علیه السـلام جز چند اعتراض آرام، تقابل مستقیمی با خلفا انجام نشد. اما اگر از موضع یک انسان

بی طرف جریان های صدر تاریخ اسلام را دنبال کنیم، نسبتِ تفکر شیعه با اصل اسلام را به خوبی می توان شناخت و از آن طرفداری کرد. مثل این که بنده وارد مسجدی شوم و ببینم دو جلسه در دو طرف آن برقرار است، مسلّم ابتدا طرفدار هیچ کدام از آن ها نیستم، ولی بعد از این که حرف های هر دو را کاملاً شنیدم و دیدم حقیقت یکی از آن دو بیشتر از دیگری است، طبیعی است که به آن بیشتر علاقه مند شوم، حتی ممکن است از این به بعد نسبت به آن جلسه ای که علاقه مند شدم تعصبی هم پیدا کنم، ولی در ابتدا که در مقایسه ای آزاد با آن دو برخورد کردم تعصبی در کار نبود.

ورود شیعیان به تشیع یک ورودی است که انصاف در آن نقش اساسی داشت و برای شیعیان اولیه پیدا بود که حقیقت در خانواده ی پیامبر علیهم السلام است و ما هم چون متوجه انتخاب منصفانه ی آن ها شده ایم بر شیعه بودن خود پایدار هستیم. اشارات قرآن حکایت از آن دارد که یک خانواده ی خاص در اسلام در مقام طهارتِ کامل هستند و هیچ جهل و گناهی در آن ها نیست. فرمود: «إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ البَیْت»؛(۱) یعنی خداوند اراده کرده است از شما خانواده هرگونه آلودگی را بزداید. شیعه این اشارات را دنبال کرد و با سایر شواهد ترکیب نمود و متوجه شد موضوعِ حاکمیت امام معصوم واقعاً اراده ی الهی است و نباید آن را سرسری گرفت، که موضوع آن در مباحث کلامی مورد بررسی قرار می گیرد. در راستای برگشت اسلام به موضوع حاکمیت امام معصوم

ص: ۴۰

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳

جهت سر و سامان گرفتن جهان اسلام، امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در اولین صفحه از وصیت نامه شان در مورد حدیث «ثقلین» می فرمایند: «این حدیثِ شریف حجت قاطع است بر جمیع بشریت به ویژه مسلمانان مذاهب مختلف»؛ یعنی رسیدن به این که باید امام معصوم در کنار قرآن، جهان را سر و سامان بدهد چیزی نیست که ما شیعیان بگوییم؛ اگر ما امروز در هر محفل علمی بحثِ «ولایت اهل البیت علیهم السلام» را مطرح کنیم، هرچه فضا به تحقیق نزدیک تر باشد، سخن شیعه پذیرفتنی تر خواهد بود، مثل کاری که مرحوم امینی«رحمه الله علیه» در الغدیر انجام داد و یا به نحوی دیگر علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» معارف اهل البیت علیهم السلام را در تفسیر «المیزان» مطرح فرمود که جناب «شَلتوت» رئیس الازهر بگوید: از وقتی آن تفسیر به دستم رسید همه ی مطالعاتم را تعطیل کردم و به آن پرداختم. «المیزان» معارف درخشانی را در دل تفسیر قرآن نشان داده که به خوبی اندیشه ها را متوجه فرهنگ امامت می کند.

پس اولین نکته ای که در سیر تاریخی شیعه می توان به آن توجه داشت این است که شیعه همواره طالب حقیقتی است بالاتر از وضع موجودی که مردم سطحی، به آن راضی اند و همیشه به آن نظر داشته و اگر مقصد او از پدیدآوردن انقلاب اسلامی، صرفاً موضوع رفاه مادی بود شاه در اواخر سلطنتش با فروش سرسام آوری که از نفت داشت و بازارهای ایران را پر از کالاهای خارجی کرده بود مردم باید به انقلاب اسلامی فکر نمی کردند، به خصوص که درباریان سعی داشتند طبقه ای را که امکان اعتراض در آن ها بیشتر بود در رفاه قرار دهند، حتی دولت وقت در سال

آخر حکومت نظام شاهنشاهی از آن جهت که متوجه نقش معلمان در انقلاب بود، درصد زیادی به حقوق معلمان اضافه کرد. آری شیعه به اهداف نظر دوخته است که آن اهداف بسیار بالاتر از آن هستند که با طرح رفاه مادی بتوان از آن ها دست برداشت و به وضع موجودِ جهان مدرن راضی بود. شیعه با وفاداری به آن حقیقت، زندگی کرده و به همین جهت هم شیعه ی واقعی هیچ وقت گرفتار روزمرّگی نشده است.

شیعه؛ حقیقت شناسی و آرمان گرایی

هنر بزرگ شیعه آن است که در عین واقع بینی، حقیقت شناس و آرمان گرا است و رمز آن که در طول تاریخ گرفتار روزمرّگی نشده، جنبه ی حقیقت شناسی و آرمان گرایی آن است و چنانچه بتوانیم این موضوع را به صورت امروزین تدوین کنیم به خوبی در نجات جوانانمان از فساد دوران موفق می شویم. هیچ وقت ما شیعیان نگفتیم فعلاً با ناصرالدین شاه یا با فلان خان مغول بسازیم و رنگ آن ها را به خود بگیریم، همیشه در عین واقع بینی و پرهیز از برخوردهای تند، آرمان های خود را دنبال کرده ایم، به همین جهت می گویند شیعه همیشه «حکومتی در حکومت» بوده است.

اگرچه آرمان خواهی برای شیعیان هزینه ها ی زیادی داشته و کشته های فراوانی داده است، ولی در عوض زنده مانده است و مثل ملّت های بی تاریخ، هضم زمانه نشده که هیچ هویت متعالی برای خود نداشته باشد. اگر یک هزارم کشت و کشتاری که در طول تاریخ به شیعه تحمیل

ص: ۴۲

کرده اند به ملّت دیگری وارد شده بود، امروز اصلاً نامی هم از آن نبود، زیرا همیشه نهضت های شیعی، عمیق، دقیق، زیربنایی و آرمان خواهانه عمل می کردند، آن هم با نظر به آرمان های قدسی و معقول و نه آرمان های وَهمی و احساساتی.

جبّاران تاریخ عموماً از نهضت های شیعی در هراس بوده اند؛ و تعداد زیادی از آن ها را می کشتند، بعد متوجه می شدند که هیچ بهره ای نبرده اند. امام شان را در زندان شهید می کردند، بعد که حضرت امام کاظم علیه السلام را با آن زندان های طویل المدت شهید کردند، به امید آن که حضرت در جامعه فراموش شده اند، جسد مبارک حضرت را تحقیرآمیز کنار پل بغداد گذاشتند و اعلام کردند این جسدِ امام رافضیان است، بیایند آن را ببرند، تاریخ گواه است که در تشییع جنازه ی حضرت، بغداد تعطیل شد. وقتی دیدند از آن طریق نتیجه نگرفتند، مجبور شدند فرزند همان امامی را که در زندان شهید کرده بودند، ولیعهد خود قرار دهند، به امید آن که امام شیعیان را از چشم ها بیندازند. ولی حضرت امام رضا علیه السلام در همان مدّت کوتاهِ ولایت عهدی با توجه به همان آرمان هایی که شیعه دنبال می کند، کاری کردند که همه ی چشم ها متوجه آن حضرت شد و حقانیت شیعه بیش از پیش ظاهر گشت.(۱)

لذا مجبور شدند ایشان را در عینی که به عنوان ولیعهد تعیین کرده بودند، شهید کنند. باز نتیجه نگرفتند و نتوانستند در حذف شیعه موفق باشند.

۱- به احتجاجات آن حضرت با علمای اهل سنت و علمای سایر ادیان در کتاب شریف «عیون اخبار الرّضا علیه السلام» رجوع شود.

آیا عزیزان فرصت کرده اند فکر کنند ما شیعیان در کجای تاریخ هستیم؟ آیا گمان کرده اید شیعیانِ ایران بدون هرگونه ی پیشینه ی تاریخی، در سال ۱۳۵۷ انقلاب کرده اند، همان طوری که استراتژیست های غربی تصور می کنند و امید دارند تا با هرچه بیشتر مدرنیزاسیون کردن جامعه ی ایرانی، ملت ایران تغییر هویت دهند و آن ها را در فرهنگ مدرنیته استحاله کنند؟

شیعه مطابق حقایق قرآنی و دلایل عرفانی و عقلانی متوجه است جهان جز با «حاکمیت امامی معصوم» به نتیجه ای که باید برسد نمی رسد و بقیه ی فرهنگ ها هم که مضمحل شده اند، به جهت غفلت از این موضوع است و تحمل فرهنگ حاکمیت غیر معصوم یک نوع فریب دادن به خود و پشت کردن به آرمان های عقل و قلبِ خود است.

شیعه با توجه به نقش حقایق در زندگی، همواره تلاش کرده است که «حقیقت» در زندگی فردی و اجتماعی او میدان دار باشد و چنین توجهی نه تنها به زندگی او جهت می دهد، بلکه هم اکنون حیات او را به عالی ترین حیات آرمانیِ تاریخ متصل می گرداند و از آن بهره مند می سازد. حضرت صادق علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِهَذَا الْأَمْرِ کَانَ کَمَنْ کَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِی فُسْطَاطِهِ لَا بَلْ کَانَ بِمَنْزِلَهِ الضَّارِبِ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالسَّیْفِ»؛(۱) یعنی هرکس منتظر حاکمیت امام معصوم باشد و بمیرد، مانند کسی است که در کنار حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه در خیمه گاه آن حضرت بوده،

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص: ۱۴۶.

بلکه به منزله ی کسی است که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حاکمیت اسلام شمشیر زده است.

یک دروغ بزرگ

اگر انسان ها عقل و قلب خود را فریب ندهند چگونه می توانند حاکمیت کسی را بپذیرند که بنا به نقل ابن ابی الحدید هفتاد بار می گوید: «لَولا عَلِیٌّ، لَهَلَکَ عُمَر»؛(۱) اگر علی نبود عمر هلاک می شد. معنی حقیقت گرایی شیعه آن است که نمی تواند به عقل و قلب خود دروغ بگوید و آن ها را فریب دهد.

وقتی ملت مسلمان ترکیه حاکمیت خلفائی را که سقیفه آن ها را انتخاب کرده، پذیرفتند، آقای «آتاتورک» را هم می توانند تحمل کنند و سال ها طول می کشد که روح اسلام ستیزی او را از ذهن ها و قلب ها پاک نمایند. در حالی که مردم ایران در فرهنگ شیعه، رضاخان را با آن همه قلدری هنوز نیامده روانه ی جزیره ی موریس کردند، فرزندش هم با آن همه حیله گری که داشت، با خفت و خواری رفت. چون شیعه همواره به چیزی در نظام سیاسی جامعه نظر دارد که عقل و قلب به دنبال آن است و آن حاکمیت امام معصوم است.

با این که دولت انگلستان قوی ترین روشنفکران را در کنار رضاخانِ بی سواد قرار داد تا او را حفظ کنند، چون شیعه نظر به جایی دیگر دارد، تلاش های امثال «تیمورتاش» و «محمدعلی فروغی» هیچ نتیجه ای نداد.

ص: ۴۵

۱- علامه امینی، الغدیر، ج ۸، ص ۳۰۳.

درست است که اگر ملّتی هویتی قدسی و الهی نداشته باشد، به راحتی به رنگ فرهنگ مدرنیته در می آید، ولی آن ملّت، شیعیان اهل البیت نیستند.

شیعه در آن غوغای تقدس زدایی بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، خانه ی گِلی فاطمه ی زهرا علیها السلام را «حقیقت» دید، نه کاخ سبز معاویه را. زیرا نخواست این دروغ بزرگ را بپذیرد که غیر معصوم امکان حاکمیت در امور فردی و اجتماعی جامعه را دارد. شیعه قبل از آن که با اهل سنت اختلاف داشته باشد، به خود که رجوع می کند متوجه می شود در عمق جان خود نمی تواند جز معصوم را بپذیرد.

آن زمان هایی که دولت ها در حدّ مرزدار برای کشور بودند و نقش آن ها در آن حدّ بود که کسی به کشور تجاوز نکند، شیعه بدون آن که به طور اساسی نیاز ببیند حکومت را به دست گیرد، خودش براساس نظر امامان معصوم و به راهنمایی علما و فقها امور فردی و اجتماعی خود را طی می کرد، ولی از زمانی که دولت ها اقتدار بیشتری پیدا کردند و علاوه بر مرزداری، امور اجتماعی پیش آمده را به دست گرفتند، اراده ی کلی شیعه آن شد که ولایت فقیه، به آن معنی که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» طرح کردند، وارد میدان شود. این جا بود که در راستای اعتقاد شیعه که باید در زمان غیبتِ امام معصوم، اندیشه ی همان امامان حاکم باشد، موضوع «ولایت فقیه» طرح شد. همه ی این ها حکایت از آن دارد که شیعه در طول تاریخش یک روز را بدون حاکمیت امام معصوم علیه السلام نپذیرفته، زیرا در آن صورت از آرمان های مقدس خود در زندگی فردی و اجتماعی باز می ماند.

ص: ۴۶

اگر آرمان های مقدسی که شیعه بر آن ها تأکید دارد، در منظر جوانان ما قرار گیرد، هرگز با چنین بحرانی روبه رو نمی شویم که کشورهای غربی با آن روبه رویند. دل جوان در هوای وطن اصلی اش یعنی اُنس با خدا و محبت به اهل البیت علیهم السلام است. اگر بستر سیاسی و آموزشی جامعه طوری شکل گیرد که ما را به فرهنگ غرب دعوت نکند، به سرعت با نسلی روبرو می شویم که وفادار به نظام اسلامی و ارزش های الهی است. به همین جهت اگر هجوم تبلیغات، جوانان شیعه را تحت تأثیر زندگی غربی قرار داد، نمی تواند آن ها را برای همیشه در آن فضا نگهدارد، چون دل جوان شیعی در هوای وطن دیگری است که چندان هم نسبت به آن ناآشنا نیست. رضاخان با اجبار می خواست چادر را از سر زنان ما بردارد، ولی نتیجه نگرفت، دوباره ملت به فرهنگی که می شناختند برگشتند. به عبارت دیگر همین که «استیصال مدرنیته» فروکش کرد، مردم به مذهب برگشت نمودند؛ و تمام تبلیغاتی که بر ضد روحانیت در مدّت بیست سال انجام داده بودند، خنثی شد، به طوری که برای آیت الله کاشانی آن استقبال بی سابقه را انجام دادند و ایشان در تهران رأی اول مجلس را به دست آوردند. البته غربزدگان که زندگی را در هرچه غربی شدن می جویند، بیکار ننشستند، از ملّیون بگیر تا محمد رضاشاه، سعی کردند ذهن جوان های ما را نسبت به روحانیت و حاکمیت قوانین دین خراب کنند، ولی با این همه وقتی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در سال های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ به میدان آمدند، ملّت در راستای پایداری بر عهد الهی خود به پا خاست، به طوری که رژیم شاهنشاهی در پانزده خرداد سال ۴۲ به سربازان دستور

داده بود به مردم از سینه به بالا شلیک کنند که همان وقت شهید شوند و ملت را به خاک و خون کشیدند. و باز همین که استیصال فروکش کرد و امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را از زندان آزاد کردند، سیل جمعیت بود که به استقبال ایشان رفتند. در حال حاضر هم فضای فرهنگی کشور را یک نحوه استیصال فرهنگی اشغال کرده است تا نگذارند جوان ما به راحتی تصمیم بگیرد، ولی اگر جوانان را، ماوراء ظواهری که در اثر استیصال فرهنگی به خود گرفته اند، بنگریم چیز دیگری هستند و همانی می شوند که می توانند سرباز انقلاب اسلامی باشند. به تعبیر مقام معظم رهبری، این ظاهری که جوان به خود گرفته یک «استغاثه» است؛ دارد می گوید: «مرا دریابید دارم از بین می روم، چرا نجاتم نمی دهید؟!». و کلید نجات ملت در دست فرهنگ تشیع و انقلاب اسلامی است، به شرطی که با نگاه غرب زدگی به انقلاب اسلامی نظر نکنیم و نخواهیم انقلاب را در ذیل فرهنگ غرب قرار دهیم، کاری که تا حدّی در بعضی دوران ها انجام شد.

روح «شیعه» یک روز هم خود را از حقیقتی به نام امام «معصوم» جدا نکرده است، به همین جهت هم رنگ دوران های ظلم و فساد را به خود نگرفته است و چون بعد از دفاع مقدس هشت ساله این موضوع تا حدّی فراموش شد و خواستیم از ژاپن عقب نیفتیم، از تشیع عقب افتادیم و عمل زدگی، روح حقیقت گرایی ما را به حاشیه برد.

پس اگر سؤال شد چرا هم اکنون جوانان شیعه در میدانِ توجه به آرمان های الهی نیستند؟ باید گفت: چون آن ها را به جاهای دیگر خواندیم و نه به انقلاب اسلامی و تمدن آن و دوری از غرب. ما انقلاب را در

هویت اصلی اش که همان روح تشیع است نگه نداشتیم و ناخودآگاه جهت آن را به فرهنگ مدرنیته نزدیک کردیم. ما به اندازه ای که به مدرنیته نزدیک شدیم، از اهداف انقلاب فاصله گرفته و مستأصل گشتیم.

انقلاب اسلامی؛ ادامه ی غدیر

سخن خدا در «غدیر» این بود که در راستای ادامه ی اسلام، «باید امام معصوم حاکم باشد» و این پیام همچنان ادامه پیدا کرده تا در قالب انقلاب اسلامی ظاهر گشت. پس غدیر، شروع یک فرهنگ است که ادامه ی آن در زمان غیبت، «حکومت دینی» است که سعی دارد سخن و سیره ی امامان معصوم را حاکم کند.

همان طور که قبلاً عرض کردم، در طول تاریخ گذشته ی ما، هر شهر و روستایی را که ملاحظه می کردید، روحانیون بر اساس حکم خدا، امور اجتماعی و سیاسی مردم را مدیریت می کردند، هم سند و قباله می نوشتند و مهر و امضا می کردند و هم خطبه ی عقد می خواندند و هم برای جاده ی شهر و روستا با مشورت مردم، برنامه ریزی می نمودند و خلاصه نبض اجتماع و هدایت کلی در دست دین بود. در دویست ساله ی اخیر وقتی اداره آمد و جای روحانی را گرفت، حالا همان روحانی باید مسئولیت اصلی امور کشور را به دست گیرد تا اداره ی امور از جهت دینی خارج نشود وانقلاب اسلامی، صورت امروزی حاکمیت حکم امام معصوم است جهت اداره ی امور اجتماع.

ص: ۴۹

از صدر اسلام طرز تفکری در مقابل غدیر مطرح شد که حاکم جامعه ی اسلامی لازم نیست معصوم باشد، تقابل این دو طرز فکر همچنان ادامه دارد، چه اسم آن را «سقیفه» بگذاریم، چه «سکولاریسم» و یا نظام شاهنشاهی، در هر حال دو طرز فکر است؛ با دو جهان بینی. شیعه معتقد است اگر بخواهیم حضور دین در زندگی انسانِ مسلمان حضور ناقصی نباشد؛ باید همه ی نظام اجتماعی و فردی تحت هدایت دین جلو رود تا جامعه از دین داری خود ثمره ی لازم را ببرد، امام خمینی«رضوان الله علیه»، براساس چنین عقیده ای به صحنه آمدند تا دین به صورتی ناقص در صحنه ی زندگی مسلمانان ظاهر نشود. قرآن در این راستا می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ اللّهِ وَرُسُلِهِ وَيقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً أُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا»؛(۱) کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند و می خواهند میان پیام خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می گویند ما به بعضی از دستورات دین ایمان داریم و به بعضی را نمی پذیریم و می خواهند بین ایمان به بعضی و انکار بعضی از قسمت های دین، راه سومی را برای خود اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خفت آور آماده کرده ایم.

خداوند در این آیات تأکید دارد اگر همه ی دین در همه ی زوایای زندگی حاکم نشد یک نحوه کفر به خدا و پیامبر است و منجر به عذاب خواهد شد.

۱- سوره ی نساء، آیات ۱۵۰ و ۱۵۱

یـک زمـان ممکن است شـرایط طوری باشـد که دین روی هم رفته در همه ی ابعاد زنـدگی حضور داشـته باشـد، حالا در آن شرایط نادرشاه از پادشاه هندوسـتان مقداری جواهر و کوه نور و دریای نور تصاحب می کند و پادشاه هندوستان هم یک طور دیگر با سایر حاکمان عمل می کنـد، این ها چیزی نیست که مانع حیات دینی جامعه باشـد. اما یک وقت دولت شـکل دیگری به خود می گیرد و به واقع در امور جامعه دخالت می کنـد و می خواهـد بعضـی از احکام الهی را کنار بزند، مالیات بگیرد، بر ورود و خروج کالاـ نظـارت کنـد و ... و همه ی این امور تحت فرمـان شـخص پادشـاه باشـد و امور با نظر او و درباریان انجام گیرد و نظر دین و احکام الهی در انزوا رود، در این شـرایط اگر مسلمانان کوتاه بیایند دین به صورت ناقص در صحنه می ماند و مجبور می شوند با بعضی از ابعاد دین، دینداری خود را ادامه دهند. شاه به خود اجازه می دهد که امتیاز پست یک کشور را به یک فرنگی بدهد و آن شـخص هم حق داشته باشد در هر زمینی از زمین های مردم جاده بکشد و یا شاه امتیاز کشت تنباکو را به هرکس خواست بدهـد، این یعنی حـاکم بودن نظر شـاه بر سـرنوشت ملت. در حـالی که سـرنوشت انسـان هـا بایـد تحت حاکمیت خالق انسان ها باشـد تا براساس حکم پروردگارشان امورشان بگـذرد و تحت آن احکام بپروزنـد، در چنین شـرایطی بایـد انقلاب اسـلامی به صـحنه بیاید و تلاش کند آن ابعادی را که می خواسـتند از اسـلام بگیرند به اسـلام برگرداند تا معلوم شود به هیچ وجه نمی شود در جامعه ی اسلامی چیزی جز حاکمیت اسلام آن هم از طریق سیره و سنت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام، حکومت کند.

چرا سخن فاطمه ی زهرا علیها السلام پذیرفته نشد؟

آثار غفلت جهان اسلام از موضوع حاکمیت اسلام بر همه ی امور اجتماع، موجب شد که مسلمانان به آن نتایج درخشانی که از طریق اسلام می توانستند برسند، نرسند، و در نقطه های عطف تاریخ آن طور که باید و شاید تصمیم گیری نکنند و در نتیجه نه تنها جامعه به سوی اهداف اصلی اش حرکت نکند بلکه به انحراف کشیده شود. از جمله وقتی ۲۵ سال بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله امامی معصوم یعنی علی علیه السلام حاکم شد، عایشه با جریان جنگ «جمل» امام را تضعیف کرد و مردمی هم که معنی غدیر را نمی دانستند تحت تأثیر او قرار گرفتند، اما همین مسلمانان بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و طرح حاکمیت از طریق سقیفه، پیشنهاد فاطمه ی زهرا علیها السلام در رابطه با برگشت به غدیر و حاکمیت علی علیه السلام را نپذیرفتند.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام در رأس حکومت قرار گرفتند عایشه بنای مخالفت گذاشت و مردم را جهت جنگ با حضرت دعوت کرد و بالأخره عده ای پذیرفتند! آنچنان هم از خود وفاداری نشان دادند که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پاهای شتری را -که عایشه سوار آن بود- قطع کنید تا کار تمام بشود، همین که یک پای شتر را می زدند، یکی می رفت زیر تن شتر تا سقوط نکند، آن فرد را به قتل می رساندند، یکی دیگر زیر تن شتر می رفت، حاضر بودند کشته بشوند ولی شتر عایشه سقوط نکند، این طور از عایشه تبعیت کردند. از خود بپرسید عایشه چه فرهنگی را پیشنهاد می کرد و فاطمه ی زهرا علیها السلام چه فرهنگی را که حرف یکی را پذیرفتند و حرف دیگری را رد کردند؟ آیا جز این بود که فاطمه ی

زهرا علیها السلامآن ها را به حاکمیت امامی معصوم دعوت می کرد در حالی که آن ها معنی چنین حاکمیتی را که زمین را به آسـمان معنویت متصل کند نمی فهمیدند، ولی احترام به همسـر پیامبر صـلی الله علیه و آله را می فهمیدند. سـکولاریسم از این جا می تواند جای خود را باز کند، می گوید: «امام معصوم می خواهیم چه کار؟! اگر یک آدم زرنگِ قاطع سرِ کار بیاید امور ما از طریق مدیریت او می گذرد. علی علیه السلام می خواهد ما روی مرز خود باشیم و به عدالت و معنویت بیندیشیم، پس چه موقع ثروتمنـد شویم؟ حتماً اطلاع داریـد که طلحه و زبیر، در زمان خلیفه ی اول، این قـدر پولـدار شدند که وقتی مردند؛ با تبر طلاهایشان را قسـمت کردنـد! آیا این ملت می تواند امام معصوم را بپذیرد؟ ملتی که امام معصوم بخواهد، باید خیلی چیزها را زیر پا گذاشته باشد.

وقتی متوجه باشـیم ذات انقلاب اسـلامی از جنس حاکمیت امام معصوم است، حال بایـد از خود پرسـید آرمان انقلاب، رفاه از جنس رفاه ژاپنی است یا آرمان انقلاب جاری کردن حکم خـدا است برای ظهور بستری که از طریق عـدالت و معنویت، انسان ها بتوانند بندگی خدا را پیشه کنند؟

عرض اصلی بنده آن است که اگر جایگاه تاریخی انقلاب را در نظر بگیریم و به سخنان حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» توجه کنیم متوجه می شویم که هدف اصلی انقلاب اسلامی جاری کردن حکم خدا در نظام سیاسی، آموزشی، اقتصادی جامعه است. امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در این راستا می فرمایند: «مجردِ بودن رژیم اسلامی، مقصد نیست، مقصد این

است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند»(۱)

انگیزه ی اصلی آن هایی که به میدان آمدند و موجب تحقق انقلاب شدند چنین مطلبی بود. وقتی مقصد اصلی انسان حاکمیت حق باشد، برای رسیدن به این مقصد هزینه های مالی و جانی آن را هم متحمل می شود. وقتی گفته می شود انگیزه ی ایجاد انقلاب اسلامی حاکمیت حق است، به این معنی است که مسلمانانِ عاشق اسلام می خواهند جمال یار، در همه ی دنیای اسلام و جهان ظاهر شود، هرچند همه ی آن هایی که در کنار امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» وارد انقلاب شدند تا این جاها را نمی دیدند و به توحید و نفی شرک- که روح انقلاب اسلامی است- نظر نداشتند. به همین جهت هر وقت این افراد به عنوان کسانی که در انقلاب کنار امام«رضوان الله تعالی علیه» بودند به صحنه هایی از نظام مدیریتی انقلاب پای گذاردند، برای انقلاب مشکل درست کردند و البته از آن طرف هم به جهت روح توحیدی انقلاب بود که هرچه جلو آمد، عده ای از همین افراد ریزش کردند و این بسیار فرق می کند با آن که گفته شود «انقلاب فرزندان خود را می خورد» آری اگر انقلاب از اصول خود خارج شود و کار دست کسانی بیفتد که به اهداف انقلاب اعتقاد ندارند، معلوم است که انقلابیون اصلی را حذف می کنند. اما در انقلاب اسلامی به جهت روح توحیدی انقلاب، موضوع برعکس بود، هرکس که نتوانست خود را نفی کند و به اصطلاح کیش شخصیت داشت، حذف شد و انقلاب با رویش های جدید از جوانان مخلص به مسیر خود ادامه داد و از مشکلاتی که به جهت ادامه ی حضور

۱- صحیفه امام، ج۸، ص ۲۸۱.

افرادی که نخواستند با روح توحیدی انقلاب خود را هماهنگ کنند، پیش آمد، هراسی به خود راه نداد.

عمده آن است که بتوانیم ریشه ی مشکلات پیش آمده را درست تحلیل کنیم و گمان نکنیم مشکلات به جهت وجود انقلاب پدیـد آمـده است. آری هنوز یـک نوع غرب زدگیِ پنهـان در روح و روان بسیاری - حتی آن هایی که به انقلاب وفادارنـد- هست و همین امر موجب می شود تا آن طور که شایسته است به انقلاب و راه حل های توحیدی آن رجوع نشود و به مشکل بیفتیم. ولی فراموش نفرماییـد که خداونـد به مؤمنینی که در مسیر صحیح قرار دارنـد وعـده داده است: «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ»؛(۱) خداونـد ولی و سرپرست مؤمنین است، آن ها را از ظلمات خارج و به سوی نور هـدایت می کند.

خودی ها و غیر خودی ها

بایـد وضع موجود انقلاب را بازخوانی کنیم و جایگاه آن را نسبت به هـدف توحیـدی اش بسنجیم، تا اولاً: معنی ریزش های افراد را در آن بـه درستی درک کنیـم. ثانیـاً: جایگـاه مشـکلات را در غفلت از روح توحیـدی و غرب زدگی پنهـان خودمـان بشناسیم. رهبر معظم انقلاب«حفظه الله تعالی» در همین رابطه موضوع خودی و غیر خودی را نسبت به انقلاب تبیین کردنـد تا بفهمیم ریشه ی مشکلات پیش آمده توسط غیر خودی ها است یا به جهت انقلاب. فرمودند:

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

«خودی آن است که دلش برای اسلام می تپد؛ دلش برای انقلاب می تپد؛ به امام ارادت دارد؛ برای مردم به صورت حقیقی – نه ادّعایی– احترام قائل است. غیر خودی کیست؟ غیر خودی کسی است که دستورش را از بیگانه می گیرد؛ دلش برای بیگانه می تپد؛ دلش برای برگشتن امریکا می تپد. غیر خودی آن کسی است که از اوایل انقلاب در فکر ایجاد رابطه ی دوستانه با امریکا بود. به امام اهانت می کرد؛ اما برای امریکا اظهار علاقه می نمود! کسی به امام اهانت می کرد، ناراحت نمی شد؛ اما اگر کسی به دشمنان بیرون از مرز یا همدستان آن ها اهانت می کرد، ناراحت می شد! این ها غریبه اند».(۱)

یکی از جبهه هایی که خود را در زیر پوست انقلاب جا داد ولی با روح انقلاب هماهنگی نداشت و تاکنون موجب مشکلاتی برای انقلاب شده است و یا در آینده می شود، حجّتیه ای ها بودند که در عین ظاهر مذهبی، به جهت روح غرب زدگیِ پنهان شان و اشرافیتی که با خود داشتند، از اول مقابل انقلاب ایستادند، این ها مذهب را امری فردی می دانستند و نسبت به حاکمیت احکام الهی حساس نبودند و این عدم حساسیت را زیر پوشش آن که باید حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه بیایند و عدالت را برقرار کنند، توجیه می کردند، عملاً برایشان مهم نبود شاه حاکم بر سرنوشت جامعه باشد یا نباشد، معتقد بودند اسلام یعنی این که من کراواتم را بزنم، بهترین زندگی را داشته باشم، اروپا هم بروم، نماز هم بخوانم. به قول خودشان؛ «ما در زمان طاغوت نماز می خواندیم، در زمان یاقوت هم نماز می خوانیم، برای ما فرقی نکرده است!» این جریان، چیزی

ص: ۵۶

۱- خطبه های نماز جمعه در تاریخ ۱۳۷۸/۰۵/۰۸

به نام حضور تاریخی غدیر را نمی فهمد، غدیر را بیشتر وسیله ی اختلاف بین شیعه و سنی کرده است. امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در رابطه با آن ها می فرمایند: «دیروز حجتیه ای ها مبارزه را حرام کرده بودند... ولایتی های دیروز که در سکوت و تحجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته اند و در عمل پشت پیامبر و اهل البیت عصمت و طهارت را شکسته اند و عنوان «ولایت» برایشان جز تکسّب و تعیش نبوده است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می خورند»(۱) می فرمایند: این ها «ولایت» را وسیله ی تکسّب و تعیّش کرده اند. یعنی زیر پوشش این واژه ها دکان باز کرده اند تا به زندگی دنیایی خود رونق دهند، وگرنه مگر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان غیبت جز از طریق ولایت فقیه می تواند در جامعه جاری باشد؟

از جمله جریان هایی که به ظاهر در کنار انقلاب بودند ولی با هدف اصلی انقلاب که حاکمیت حکم خدا و نظر به توحید ربوبی بود، مخالفت داشتند، «ملی- مذهبی ها» بودند که تحت عنوان نهضت آزادی توسط آقای مهندس بازرگان پایه گذاری شد. این ها نمونه ی روشن سکولاریسم هستند، می گفتند اسلام باید مثل مسیحیت جامعه را تغذیه کند، ولی قیصر در جای خود و پاپ در جای خود. اینان عموماً تحصیل کرده ی اروپا بودند و تحت تأثیر جریان های مسیحی آن جا قرار داشتند، ولی اسلام را مذهب خود قرار داده بودند. این ها معتقدند اسلام خوب است، بهترین دین هم هست، ولی حکومت باید به روش مدرن و بر مبنای فرهنگ

۱- صحیفه امام، ج۲۱ ص۲۸۱،(منشور روحانیت).

مـدرنیته اداره شود. در زمان شاه هم می گفتنـد: شاه فقط سـلطنت کند، ولی حکومت نکند، اداره ی کشور هم براساس قواعد فرهنگ مـدرنیته و به همان روش سـکولار به عهـده ی روشـنفکرها باشـد. در امور فردی همه را دعوت به مـذهب می کردند، درباره ی قرآن بحث می نمودند ولی اصول غربی را به عنوان کامل ترین روش زندگی پذیرفته بودند و هم اکنون هم در عین انتقـاد به بعضـی از کارهـای آمریکـا، با آن ها رابطه ی خوبی دارنـد. چنانچه ملاحظه می فرمائیـد در نگاه این ها هـدفی تحت عنوان این که تمـام روابـط اجتمـاعی بایـد نمـایش جمال نور پروردگار باشـد و حق با تمام جَلَواتش در صـحنه ی آموزشـی و اقتصادی و سیاسی در صحنه باشد، اصلاً مطرح نیست، تا شما بخواهید حقیقتِ «اَیْنَما تُوَلّوا، فَثَمَّ وَجْهُ الله»؛(۱)

- بر هر طرف نظر کنید خدا را می نگرید- را در نظام تصمیم گیری افراد به تماشا بنشینید.

جریان سومی که سابقه ی مبارزه با نظام شاهنشاهی را داشـتند ولی از همان ابتدا و خیلی صـریح با انقلاب مقابله کردند جریان روشـنفکری لائیک بود. حرف این ها این بود که شاه، مرتجع است و نمی تواند ما را به تمدنِ شکوفای غرب برساند. پس باید شاه را عزل کنیم تا خودمان بهتر از شاه جامعه را به مـدرنیته برسانیم. چنانچه ملاحظه می فرمائید، تمام مقصد و مقصود جریان روشـنفکری لائیـک، غرب است و از جهـاتی بـا دو طرز تفکر قبلی وجه اشتراک دارد، لـذا هرسه گروه فوق الـذکر بـا انقلاب اسلامی به معنی واقعی آن مخالف اند و در این که باید ارزش های غربی در مناسبات

۱- سوره ی بقره ، آیه ی ۱۱۵.

اجتماعی و اقتصادی و آموزشی جامعه حاکم باشد، متفق اند. به همین جهت هم در نقطه های عطفِ مقابله با نظام اسلامی، با همدیگر کنار آمده اند، و افرادشان در گروه های یکدیگر رفت و آمد دارند. این جریان اعتقاد دارد کشورهای مترقّی، دین را از نظام اجتماعی شان کنار گذاشتند که مترقی شدند، ما هم اگر می خواهیم مترقی باشیم باید دین را کنار بگذاریم و جامعه مان را با عقل بشری اداره کنیم.

جریان چهارمی نیز در انقلاب هست که می توان تحت عنوان «سکولاریسم پنهان» از آن نام برد، این جریان در عین این که انقلاب اسلامی را قبول دارد و معتقد است باید تربیت اسلامی در صحنه باشد و ولایت فقیه در جامعه نقش داشته باشد ولی در عمل به جای تأکید بر عدالت و معنویت، به امید پیشرفت کشور با الگوی غربی، به اقتصادِ سکولار تن می دهد و اشرافیت اقتصادی و طبقه ممتاز بروکرات را قبول می کند، لذا برای رسیدن به پیشرفت به معنی غربی آن، نفوذ سرمایه داری لیبرال و فرهنگ غربی و خرده بورژوازی و اشرافیت مدرن را در ساختارهای انقلاب می پذیرد و پیشرفت به سبک غرب را تا آن جا برای نظام اسلامی ضروری می داند که تصور می کند هر جریانی که بخواهد ما را از آن پیشرفت عقب بیندازد مخالف انقلاب است. مخالفت سران دولت های سازندگی و اصلاح طلب با دولت بعدی در درون چنین تعریفی قرار می گیرد. با همین دیدگاه آقای میرحسین موسوی در زمان نامزدی خود برای دولت دهم گفت: در زمان دولت های سازندگی و اصلاحات

احساس خطر نمی کردم، ولی با آمدن دولت نهم و ادامه ی آن، برای انقلاب احساس خطر می کنم.

جایگاه مستضعفین در انقلاب

نهضت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی، برگشت به معنویتی است که در صدد است ماوراء هر چهار جریان فوق، از غرب بگذرد و زمینه ی حاکمیت امام معصوم را فراهم نماید. نهضتی که معتقد است بشر باید در نظام الهی زندگی کند تا به آرمان های اصلی اش پشت نکرده باشد، و انسان در فطرت انسانی خود مستقر باشد. چنین بستری را که بر عدالت و معنویت تأکید می کند طلحه و زبیر تحمل نمی کنند، ولی مستضعفان بر عکسِ بعضی نخبگان، بهتر می توانند آن را بپذیرند. در همین راستا امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: «ما باید در ارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسائل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان با تمام وجود تلاش نماییم و این را از اصول سیاست خارجی خود بدانیم»(۱)

می فرمایند: یکی از اصول ما، دفاع از مستضعفین جهان است. زیرا به کمک آنان می توان جهان را به فرهنگ پیامبران برگرداند، همان کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدر اسلام به آن دامن زدند.

ما از روزی که ظهور جلوات پروردگارمان را در تمام مناسبات جامعه طلب نکردیم و جذب فرهنگ مدرنیته و توسعه به روش غربی شدیم، مسئولیت های خود نسبت به سایرین را از دوش خود فرو گذاشتیم و در

۱- صحیفه امام، ج۲۱،ص۹۱.

نتیجه مستضعفان را فراموش کردیم و به همان انـدازه شور انقلاب در جوانان مان ضـعیف شـد و تحرک آنان کُند گشت و از اهـداف اصـلی باز ماندیم و با رشد خودخواهی ها، ویژه خوارن به میدان آمدند و برنامه ها را در جهت منافع خود سوق دادند و از این مرحله به جـای بسـط انقلاب اسـلامی و خـدامحوری، خودمحوری و بسط مـدرنیته شـروع شـد و به تدریـج کرم های خزنـده زیر پوست انقلاب سـعی کردند ریشه را بجوند و سبزی و حیات انقلاب را به زردی تبدیل کنند و از این طریق پرورش مخالفـان انقلاب در درون انقلاب شـکل گرفت. به عبارت دیگر با بسط مـدرنیته در درون انقلاب، انقلاب در مسـیر نفی خود قدم برداشت. زیرا همان طور که عرض شد ذات و جنس انقلاب اسلامی، عبور از غرب است و نه بازگشت به غرب. حال اگر بعضـی از نخبگـان و یـا مسـئولان زمینه را جهت بسـط مـدرنیته در نظـام آموزشـی و اقتصـادی و سیاسـی کشور فراهم کردنـد، ناخواسـته انقلاب را از ذات اصـلی اش خارج نمودند. در حالی که روح تشـیع چنین بازگشتی را نمی پذیرد و بحمدالله در این راسـتا نـاظرین هوشـمند پس از یک خواب زدگی به خود آمدنـد و با جریان های سـکولار به مقابله پرداختنـد و از نقش مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» در ایجاد این هوشمندی نباید غفلت کرد.

حضور ولایت فقیه در تاریخ تشیع

سؤال: اگر نقش ولایت فقیه تا این اندازه مهم است و جامعه حتماً به آن نیاز دارد، چرا علمای ما بیشتر در این صد ساله ی اخیر به آن پرداختند؟

ص: ۶۱

جواب: عنایت داشته باشید که فرهنگ تشیع در عین آن که یک فرهنگ کاملاً منطقی است، ولی یک موضوع سطحی نیست که افراد معمولی بتوانند آن را به راحتی بفهمند، وقتی طبق آیات قرآن پذیرفتیم، علاوه بر اطاعت خدا، باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر هم اطاعت کرد(1) و چون خداوند ما را دعوت نمی کند از کسی اطاعت کنیم که ما را به گمراهی بیندازد، پس علاوه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی الامر هم که خدا دستور اطاعت از او را به ما داده است، باید معصوم باشد، و معلوم است که در زمان غیبتِ امام معصوم، آن هایی که خدا دستور اطاعت از آن ها را به ما داده، از طریق پیروی از سخنانشان که توسط فقیه کارشناس برای ما از متون دینی استخراج می شود، اطاعت شان عملی می گردد. پس نباید بگوییم علمای ما فقط در صد ساله ی اخیر به موضوع ولایت فقیه پرداختند. ما از وقتی که امام معصوم عجل الله تعالی فرجه غیبت فرمودند، با رجوع به فقهاء اطاعت از امام معصوم را ادامه دادیم، منتها در صد ساله ی اخیر شرایط خاصی پدید آمد که باید موضوع ولایت فقیه، و پیروی از امامان معصوم، به صورت خاص تدوین شود. مشکل ما جوّسازی هایی است که از طرف دشمنانمان می شود و جوّ را آنچنان مسموم می کنند که افراد امکان تفکر در موضوع ولایت فقیه را نداشته باشند، وگرنه فرهنگ شیعه، فرهنگی است که هرچه شرایطِ تفکر بهتر فراهم گردد، راحت تر پذیرفته می شود. همین طور که امروز مردم معمولی تفاوتی بین حاکمیت فقیه با حاکمیت غیر فقیه نمی گذارند، در صدر اسلام هم، مردم معمولی تفاوتی بین

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.

علی علیه السلام با سایر صحابه نمی گذاشتند، به همین جهت مردم عادی راحت ابابکر را پذیرفتند. درست است که فرهنگ شیعه، فرهنگی است منطقی، ولی هرقدر مردم سطحی شوند به همان اندازه نمی توانند بین ولایت فقیه و ولایت فرهنگ مدرنیته فرق بگذارند. از آن طرف چون فرهنگ مدرنیته با زبان نفس امّاره با مردم سخن می گوید، بیشتر تحت تأثیر آن قرار می گیرند. اگر سعی شود مردم در زندگی خود متوجه ی افق های برتر شوند، به راحتی اندیشه و تفکر شیعه را می پذیرند. ولی اگر مردم را ضعیف و سطحی نگه داریم، بخواهیم یا نخواهیم از شیعه بودن جدا می شوند و از منطقی ترین زندگی محروم می گردند و نه تنها دیگر تاریخ ساز نخواهند بود بلکه از تاریخ تشیع بیرون می افتند و مثل سایر مردم یا گرفتار روزمرّگی می شوند و یا با هدف های خیالی که زندگی غربی برای آن ها تعریف کرده است تلاش های خود را به سوی ناکجاآباد سوق می دهند.

هر نوع زندگی که جهتش به سوی حاکمیت حق نباشد و به امام معصوم نظر نداشته باشد، سرتاسرش پوچی و بی ثمری است، به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اصرار دارند انسان باید در زندگی امام زمان خود را بشناسند وگرنه به مرگ جاهلیت مرده است.(1) پس مواظب باشیم روزمرّگی ها و پوچی ها در زیر پوشش یک نوع زندگی که به ظاهر جدّی و مفید است، پنهان نشود. عمده، جهت گیری اصلی زندگی است که

۱- بنا به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحیح مسلم: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّه». (الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۱۰، ص: ۴۹۳).

حرکات و سکنات زندگی را معنی می بخشد. لذا ممکن است یک مهندس همان قدر زندگی اش پوچ باشد که یک معتاد به مواد مخدر زندگی اش پوچ است. فرق شان در این است که آن مهندس توانسته است خود را به آن زندگی معمولی مشغول کند و پوچی خود را پنهان کند اما آن معتاد نمی تواند خود را فریب دهد لذا به مواد مخدر پناه می برد تا غیر منطقی بودن زندگی اش را احساس نکند. انسان هایی که تلاش نکرده اند جهت نورانی زندگی را پیدا کنند، اگر خود را به زندگی مشغول نکنند، چیز دیگری از همان سنخ از پوچی جایگزین آن می کنند. در حالی که وقتی زندگی جهت دار شد اگر سخت هم بگذرد، نشاط خود را به همراه دارد، نمونه اش وضع جوانان ما در جبهه ها بود، چون در آن شرایط متوجه بودند به صورتی منطقی زندگی می کنند لذا سختی ها را به چیزی نمی گرفتند.

زندگی منطقی

اگر ما زندگی منطقی را از جوانانمان بگیریم، حال چه مهندس و دکتر بشوند، چه رفتگر، هیچ فرقی نمی کند! ما فکر نکنیم چون مثلاً فرزند بنده یا جنابعالی معتاد به مواد مخدر نیست پس نجات پیدا کرده است! بنا به فرمایش امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» زندگی منطقی وقتی است که بتوانیم برای عقیده ای بزرگ، روحیه ای انقلابی در خود و جوانانمان پایه ریزی کنیم، می فرمایند: «امروز با جمود و سکون و سکوت باید مبارزه کرد و شور و

حال حرکت انقلاب را باید برپا داشت... ».(۱)

یا در جایی دیگر می فرمایند: «من در این جا به جوانان عزیز کشورمان، به این سرمایه ها و ذخیره های عظیم الهی و به این گل های معطر و نوشکفته ی جهان اسلام سفارش می کنم که قدر و قیمت لحظات شیرین زندگی خود را بدانید و خودتان را برای یک مبارزه ی علمی و عملی بزرگ تا رسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی آماده کنید... ».(۲)

اگر می بینید امروز در دنیا زمینه ی پذیرش فساد در جوانان فراوان است، چون در منظر خود افقی متعالی برای زندگی نمی شناسند تا به خاطر دست یابی به آن افق، از فساد بگذرند، چون چیزی ماوراء همین روزمرّگی ها نمی شناسند و لذا به هرچه پیش آید تن می دهند و علت آن که مکتب بودا هم نمی تواند جوانان خود را از فساد غربی حفظ کند، به خاطر این است که روح مبارزه با فساد غربی و فرهنگ استکباری در آن مکتب نیست و به همان اندازه که ناقص است در مقابله با فساد زمانه ناتوان است. همان طور که عرفان غیر حماسی کارش به جاهایی کشیده می شود که ملاحظه می فرمائید نه تنها در مقابله با فساد زمانه ناتوان است، بلکه بعضاً تحت تأثیر قرار می گیرد. مثل سیاسیونِ جداشده از مبارزه و عدالت و معنویت که کارشان به روزمرّگی کشیده شد. روشنفکرهای غرب زده و آن فرد مذهبی و آن عارف جداشده از نظام ولایت فقیه، همان اندازه گرفتار زندگی بی ثمر شده اند که جوانان گرفتار شده به مواد مخدر.

۱- صحیفه امام، ج ۲۱،ص ۳۲۸.

۲- صحیفه امام، ج ۲۱،ص ۹۶.

تـا نفهمیم در بیرونِ فرهنـگ شـیعه چه خـبر است، نمی تـوانیم جـوان مـان را به فرهنـگ شـیعه جـذب بکنیم. بایـد روشن شود فرهنـگ شـیعی، آن نیست که انجمن حجـتیه می شـناسد، می تـوان گفت این خـودش یـک نـوع تخـدیر است که تحت تـأثیر فرهنگ استکبار پیش آمده است، به گفته ی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»:

«آمریکا و اسـتکبار در تمامی زمینه ها افرادی را برای شـکست انقلاب اسـلامی در آستین دارنـد، در حوزه ها، در دانشـگاه ها مقدس نماها را که خطر آنان را بارها و بارها گوشزد کرده ام، اینان با تزویرشان از درون، محتوای انقلاب و اسلام را نابود می کننـد، این ها با قیافه ای حق به جانب و طرفـدارِ دین و ولایت، همه را بی دین معرفی می کننـد، باید از شـرّ این ها به خدا پناه بریم.»(۱)

فرهنگ شیعه، آن نوع زندگی است که امام خمینی«رضوان الله تعال علیه» به جهان معرفی کردند. حالا شـما با صد دلیل، خدا و پیغمبر و امامت را اثبات کنید، این کارها هنوز دینداری به حساب نمی آید، دینداری تلاشـی است برای حاکمیت حکم خدا و نجات انسان ها از فرهنگ طاغوت. وقتی مسـیر زندگی مشـخص شد، دیگر زندگی احیا شده، دیگر شکست و پیروزی معنی نـدارد، به تعبیر امـام خمینی«رضوان الله تعـال علیه»؛ «مگر بیش از این است که فرزنـدان عزیز اسـلام نـاب محمـدی در سراسـر جهان به پای چوبه ی دار می رونـد، مگر بیش از این است که زنان و فرزنـدان خردسال حزب الله به اسارت گرفته می شونـد؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند، ولی ما

۱- صحیفه امام، ج ۲۱،ص۸۷.

به وظیفه ی اسلامی خود عمل کنیم.»(۱)

منظورم از آوردن فرمایش امام«رضوان الله تعال علیه» آن است که تأکید کنم وقتی راه مشخص شد و زندگی صورت منطقی خود را پیدا کرد، سخت ترین حالت هم برای انسان نه تنها قابل تحمل بلکه نشاط آور است.

مهمان ناخوانده

سؤال: در حالی که تفکر اصیل اسلامی بر بعضی از کارگزاران دولت و برخی از احزاب و مردم حاکم نیست و ناخواسته تحت تأثیر فرهنگ غرب اند و نمی توانند جایگاه رهنمودهای رهبری«حفظه الله تعالی» را درک کنند، چگونه می توان امید داشت که انقلاب اسلامی به هدف اصلی خود یعنی «ایجاد حکومت جهانی اسلام»(۲) که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بر آن تأکید داشتند، دست یابد؟

جواب: همیشه به این نکته عنایت داشته باشید که یک ملت براساس تاریخی که دارد زندگی می کند، اگر هم در تشخیص مصداق ها اشتباه کند، پس از مدتی شرایط خود را بازخوانی می نماید. حیات هر ملّتی به تاریخ آن ملت گره خورده است، تاریخ ملت ما عهد با اهل البیت علیهم السلام است، آیا می شود علی علیه السلام را از تاریخ ملت ایران جدا کرد؟ ممکن است فرهنگ مدرنیته این آرزو را در سر بپروراند که ما را بی تاریخ کند و تحت تأثیر خود قرار دهد، ولی غرب زدگی ما یک غرب زدگی موقت است،

۱- صحیفه امام، ج ۲۱،ص۳۲۸.

۲- صحیفه امام، ج ۲۱،ص۳۲۷.

این غرب زدگی مثل مهمانی ناخوانده است که می رود. خانه ی دل این ملت با امیرالمؤمنین علیه السلام مأنوس است و در مراحل مهم به کمک ارادت به آن حضرت، تاریخ خود را جلو برده است. بنا نیست همه مثل امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» باشند ولی همه شخصیت آرمانی خود را علی علیه السلام می دانند، آن هایی هم که می خواهند این ملت را فریب دهند، با نام علی علیه السلام فریب می دهند، ولی نمی توانند در فریب خود پایدار بمانند. ابتدا رضاخان در دسته های عزاداری امام حسین علیه السلام وارد شد و گِل بر سر خود می مالید و بعد هم به کمک غربی ها طوری تبلیغ کردند که رضاخان یک شخصیت وطن پرست است و می خواهد مشکلات کشور را حل کند لذا عده ای از مردم ساده از او استقبال کردند، حتی عده ای با مرحوم مدرّس درافتادند که «چرا اجازه نمی دهی رضاخان کارش را بکند؟!» ولی چیزی نگذشت که مردم با ملاک های تاریخیِ خود، شرایط به وجود آمده را ارزیابی کردند و متوجه شدند خانه ی دل آن ها جای دیگری بوده است. رضاخان و روشنفکران غربی می خواستند مردم به سویی بروند که آن جا سمت و سوی تاریخی مردم ما نبود. مواظب باشیم روح مردم را اشتباه نفهمیم وقتی چند مأمور که با دلارهای آمریکا خود را مردم ایران معرفی می کنند و رادیوهای بیگانه صدای آن ها را به عنوان صدای مردم به ما معرفی می کند، این نباید ما را اغفال کند. آن جوانی هم که اغفال شده، چیزی نمی گذرد که به ریشه اش برمی گردد، او نمی داند با زبانی دارد صحبت می کند که زبان او نیست. اگر بنای هدایت او را داشته باشیم، سربازی به سربازان انقلاب افزوده ایم، البته این کار حوصله می خواهد، همان طور که دشمنان

با برنامه های درازمـدت نیروهای خود را از داخل کشور جـذب می کنند. پس باید متوجه بود اکثراً مسأله برایشان مبهم است، جبهه ی دوست و دشـمن را گم کرده اند و ملاک تشـخیص دوست از دشـمن به هم ریخته است، چون ما نه غرب را توانستیم آن طور که بایـد درست معرفی کنیم و نه جایگـاه تاریخی انقلاب اسـلامی را. در حالی که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» مرز جـدایی با دشـمن را نشان دادنـد و فرمودنـد: «ما چه بخواهیم و چه نخواهیم صـهیونیست ها و آمریکا و شوروی در تعقیب مان خواهند بود تا هویت دینی و شـرافت مکتبی مان را لکه دار نمایند»(۱) ما مسئله ی باقی ماندن بر روحیه ی انقلابی و حفظ روح مقابله با دشـمن را ساده گرفتیم و جوانانمان را مشـغول امور فرعیِ زندگی کردیم، ذات ضد قدسی فرهنگ مدرنیته مورد غفلت قرار گرفت و با علاقه مندشـدن به رفاه مادی، تکنولوژی مـدرن مقصد و مقصودمان شد. غافل از این که در عین نیاز به توسعه باید عدالت و معنویت قربانی نمی شد و اهداف اصلی انقلاب به فراموشی نمی رفت.

برگشت از دولت هـای اصـلاحات و سازنـدگی یـک نمونه از همان بازخوانی هایی بود که ملت ایران در تاریـخ معاصـر خود انجام داد، و باز هم اگر غربیان و کارگزاران داخلی آن ها، جنبه ی غرب زدگی ما را تحریک کنند و ملت را به مسیری غیر از مسـیر عـدالت و معنویت بکشاننـد، دیری نمی پاید که مردم زودتر از گذشـته خود را بازخوانی می کنند و به سـرعت به مسـیر اصلی خود برمی گردند. روش صحیح همان روش رهبری انقلاب

۱- صحیفه امام، ج۲۱،ص ۹۰.

است که دائم اهـداف اصـلی را تـذکر می دهنـد، تـا افق هـای اصـیل مـان را فراموش نکنیم. بعضـی ها فکر کردنـد اگر مظاهر فرهنـگ مـدرن وارد زنـدگی مردم شود، دیگر مردم اهـداف اصـیل انقلاب اسـلامی را فراموش می کننـد، با این امیـد بود که دشمنان انقلاب در کنار دوستان غرب زده، آستین ها را بالا زدند که در عین سازندگی کشور، ارزش های معنوی را به حاشیه ببرنـد. ملت یک مرتبه متوجه شـد در عینی که زیرساخت های صـنعتی کشور خوب شده، اما عدالت و معنویت به حاشـیه رفته است. کـارگزاران سازنـدگی به روش غربی، از این مطلب غافـل بودنـد که تفکر شـیعه آنچنان بصـیرتی به همراه می آورد که توسـعه و پیشـرفت غربی نمی توانـد آن بصـیرت را به حجـاب ببرد و لـذا مردم به عـدالت و معنویت برگشـتند. اگر اصـل را بر عـدالت و معنویت گذاشـته بودند، و با توسـعه ای بومی که منجر به اقتصاد سـکولار نمی شد، کار را جلو برده بودند، کارها با روح مردم همخوانی داشت. ولی با غفلت از این موضوع، از یک طرف اشرافیت بر انقلاب تحمیل شد و از طرف دیگر اقتصاد به جای آن که با ایجاد عـدالت در خدمت مردم قرار گیرد، موجب ثروتمندشدن طبقه ا ی خاص شد که رهبری انقلاب«حفظه الله» تحت عنوان ثروت هـای بـادآورده از آن یـاد کردنـد و حالا چنـدین سال بایـد تلاش کرد تا مزاحمت های این افراد را که دائماً در جهت رسیدن به اهـداف اصـلی انقلاب سـنگ انـدازی می کننـد، خنثی نمود. طبقه ای پدیـد آمد که به جای آن که خود را خـدمت گـذار مردم بدانـد، طلب کار مردم می دانند و در مقابل هر تصـمیمی که نفعش به مردم باید برسد و نه به آن طبقه ی ویژه خوار، مقاومت

ص: ۷۰

می کنند. و تفکر شیعه این مشکل را می فهمد و تسلیم آن نمی گردد و شرایط موجود را نسبت به اهداف انقلاب مقایسه می کند و به همین جهت در شرایط گوناگون عزم برگشت به اهداف اصیل انقلاب را در مراحل مختلف از خود نشان داده است.

عمده آن است که متوجه شویم ما از کجا ضربه خورده ایم و به جای آن که افراد را مقصر بدانیم ذهن ها را متوجه عمق فاجعه ی مدرنیته نمائیم که می خواهد ما را از خانه ی علی علیه السلام جدا کند، تا با آمدن ثروت و رفاه دنیایی، دیگر ما به عدالت و معنویت که بستر تعالی انسان است فکر نکنیم.

شروع فاجعه

سؤال: در حال حاضر که گرایش به مدرنیته و فرهنگ غرب، بین مردم گسترده است چگونه و با چه روش می توان تعارضِ آن فرهنگ را با فرهنگ شیعه روشن کرد؟

جواب: همان طور که عرض شد؛ اگر از یک طرف این معادله معلوم شود که ما از طریق فرهنگ تشیع و انقلاب اسلامی چه اهدافی را باید تعقیب کنیم و از آن طریق در چه مسیر با برکتی قرار می گیریم و تصمیم به ایجاد تمدن اسلامی، هم اکنون ما را وارد چه اردوگاه عظیمی می کند و از طرف دیگر این نیز معلوم شود که فرهنگ مدرنیته چگونه همه ی هویت انسانی ما را می رباید، می توانیم به آینده امیدوار باشیم، وقتی انسان متوجه شد بزرگ تر از آن است که با یک زندگی معمولی و با روزمرّگی ها خود

ص: ۷۱

را تمام کند، به خود می آید و مسیر زندگی خود به سوی غرب زدگی را بازخوانی می کند.

باید از خود پرسید با نزدیک شدن به غرب، چه چیزهایی را از دست دادیم و چه چیزهایی را به دست آوردیم؟ متأسفانه ما هنوز نمی دانیم در این صدوپنجاه سالی که روح روشنفکری ما زندگی ها را به غرب نزدیک کرد چه چیزهایی را از دست دادیم و چگونه از بستر زندگی طبیعی و بومی خود خارج شدیم و چگونه ریشه ی ما از خاکی که در آن ریشه دوانده بودیم، کنده شد. گذشته ی ما را طوری به ما معرفی کردند که گویا مردمی بودیم دورافتاده از تمدن که هزارسال به صورت وحشی و با انواع بیماری ها زندگی می کرده ایم. همه ی کار فرهنگ غربی آن است که گذشته ی انسان ها را از آن ها بگیرد، واقعاً وقتی در فرهنگ گذشته ی خود دقت می کنیم و نوع زندگی ای که تا قبل از قاجار با آن مأنوس بودیم را می شناسیم، قلب آدم به درد می آید که چگونه با روی آوردن به مدرنیته، همه ی آن زندگی را از دست دادیم. چیزهایی را از دست داده ایم که حتی در فرهنگ مدرنیته نمی توان آن ها را تعریف کرد، چون مستشرقین قبل از ما با نگاه غربی آن را تعریف کرده اند تا باز ما به تعریف واقعی زندگی گذشته آگاهی نیابیم و این همان معنی بی هویت کردن یک ملت است. در مباحث «تمدن زایی شیعه» سعی شده است تا حدّی این موضوع بازخوانی شود ولی تا چشم ما از حجاب فرهنگ مدرنیته پاک نشود، این بازخوانی به معنی واقعی اش صورت نمی گیرد. ما خودمان را به تمامه از دست داده ایم. اما کدام «خود»؟ در مقاله ی «ای امام!» عرض شد که؛ «ای امام!

دزدان که آمدنـد، می دانسـتند راز دیرپای بقای ما چیست و آن را از ما ربودند، و ما نیمی در خواب و نیمی در مرگ بودیم». مطلب را آن جـا تعقیب کنیـد. عرض بنـده آن است که حـدود دویست سـال است که مـا را از خودمـان گرفته انـد و به همین جهـت آن طـور کـه بایـد و شایـد نمی تـوانیم جایگـاه انقلاب اسـلامی را کـه آمـده است تـا خـودِ از دست رفته مـان را به ما برگردانـد، بفهمیم. البته غربیان فکر می کردنـد کار تمام است، ولی اگر تمام بود با طرح انقلاب اسـلامی توسط حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» رجوع مردم به انقلاب بـا چنین وسـعتی واقع نمی شـد. آری درست است که انقلاب اسـلامی متـذکر نوعی از زنـدگی است که برای مردمِ عـادیِ عـادت کرده به دویست سـال از خود بیگـانگی هنوز مبهم است، اما با این همه همین مردم با انقلاب اسـلامی یک نوع احساس قرابت دارنـد که به راحتی هم نمی توانند از آن چشم برکنند و این همان سرمایه ی عظیمی است که شـیعه در طول تاریخ خود همراه داشـته است. از آن جایی که فرهنگ تشـیع همواره کنار ما بوده تا حدّی فاجعه ی نزدیکی به غرب را احساس کرده ایم و دلمان بهانه ی خانه ی علی علیه السلام را گرفته است. در برهه هایی از تاریـخ آنچنـان فرهنـگ غربی ذهن و دل جامعه را پر کرده بود که هیـچ کس به ماوراء زنـدگی غربی فکر نمی کرد، مگر می شد چنین بحث هایی بکنی که «ما می خواهیم به نوعی از زندگی برسـیم غیر از آنچه که غرب به آن رسیده است؟»، بلافاصله به شما تهمت می زدند که: این آدم مرتجع است، از زمانه عقب مانده و واپس گراست! در حالی که امروز

درست برعکس شده، بلندترین حرف ها، حرف هایی است که در صدد است راهکارهای عبور از مدرنیته را طراحی کند.

تبلیغ دین با انگیزه ی الهی یا نفسانی؟

تجربه ی تاریخی از یک طرف و بصیرت شرعی از طرف دیگر نشان می دهد که در هر برهه ای از زندگی و تاریخ که به غیر از «حق» نظر کردیم، نه تنها از اهداف حقیقی خود عقب افتادیم بلکه سقوط کردیم و جریان های سیاسی کشور نمونه ی خوبی برای روشن شدن این مطلب است، زیرا هروقت نفس امّاره در میان بود و زیر پوشش شعارهای مردم پسند نفس امّاره ی مردم تحریک شد، شکست جریان ها حتمی بود و این قاعده هیچ ربطی به جریان های چپ و راست ندارد. اولاً: باید خود را فریب ندهیم، و به شعارهای مردم پسندِ خود دل خوش نکنیم. ثانیاً: از ضربه ای که با پیروی از نفس امّاره خواهیم خورد غافل نباشیم و با این دید جریان ها را بررسی کنیم و راز شکست و پیروزی آن ها را تحلیل نمائیم. چه بسا افرادی که از اسلام و انقلاب سرخورده اند به این دلیل است که متوجه شدند آن فردی که طرفداری از انقلاب می کند برای ارضای نفس امّاره ی خودش است و می خواهد از آن طریق خود را و گروه خود را بر گروه رقیب حاکم کند، این نوع طرفداری نه تنها برای آن فرد ضرر دارد بلکه بقیه را نیز از اسلام جدا می کند. امر به معروف هم اگر به شکلی باشد که کسی حکم خدا را تذکر دهد ولی برای تحقیر طرف مقابل، بسیار ضرر دارد، این غیر از آن است که در فضایی دوستانه به طرف بگوئیم:

ص: ۷۴

حکم خدا را به پا دار! گاهی امر به معروف هایمان تحمیل خودمان است به بقیه، آن وقت به نظر شما آن آدمی که دنبال حق است، چنین برخوردی که همراه با نفس امّاره است را می پذیرد؟ مسلّم نمی پذیرد ولی در آن فضا در عین این که بنده را نپذیرفت متاسفانه از دین هم فاصله گرفت، چون تذکر به دین را در مسیری ناحق به او ارائه دادیم، بعد هم فکرمی کنیم که ما کار خیلی خوبی کرده ایم!

بایـد این قاعده را فراموش نکنیم، هر جا که جز حق مطرح باشد، ما خودمان و بقیه را به آتش می زنیم. نمونه هایی در زندگی داریم که به اسم «دفاع از اسلام» چون خودمان مطرح بوده ایم، هم خودمان را آتش زده ایم و هم بقیه را، چون نقص خود را ندیده ایم. مولوی در آن داستان «کر» و «بیمار» همین را می خواهد بگوید که آن آقا؛ ناشنوا بودنِ خود را پنهان کرد و قبل از آن که به عیادت بیمار برود، برای سؤالات خود جواب هایی را فرض کرد که در عمل، آن جواب ها عکسِ جوابی بود که بیمار به او می داد. او تصور می کرد وقتی می گوید چه خوردی، یک غذایی را می گوید، و یا وقتی می پرسد، پزشک تو کیست، یک پزشکی را می گوید. به بیمار گفت: چه می خوری؟ گفت: زهر. گفت: نوش جانت. پرسید: پزشکی که به بالین ات می آید کیست؟ جواب داد: عزرائیل. گفت: بَه، بَه، بَس مبارک پاست او. مولوی می گوید:

از

برای چاره ی این خوف ها

آمد

اندر هر نمازی إهدِنا

ص: ۷۵

برای این که شما گاهی فکر می کنید دارید کار خوبی می کنید ولی این طور نیست، در هر نمازی التماس می کنند خدایا! «إهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ».

خواجه

پندارد که طاعت می کُند

بی خبر،

کز معصیت جان می کَند!

گاهی وقت ها پدر مردم را درمی آوریم! اسمش را هم می گذاریم «کارکردن برای خدا»!! اگر برای خداست، علاوه بر آن که باید عقل به کار گرفته شود باید نفس امّاره هم در میان نباشد، فقط اسمش برای خدا نباشد، رسمش هم برای خدا باشد.

در مقابله با جریان های موجود در انقلاب هم موضوع از همین قرار است، اولاً: هرجا نفس امّاره باشد کار به نتیجه نمی رسد، حتی اگر ظاهر قضیه دفاع از اسلام و ارزش های اصولی اسلام و انقلاب باشد، ثانیاً: متوجه باشیم با انقلابی روبه رو هستیم که ریشه در تشیع دارد و دل مردم ایران با آن مکتب آشنا است، زود نباید فکر کرد اگر جریانی غرب زده خواست مردم را به طرف خود بکشاند، موفق می شود. مردم در اولین فرصت خود را براساس ملاک های تاریخی مکتب تشیع بازخوانی می کنند و به سوی ارزش های عدالت و معنویت برمی گردند و راز ریشه نگرفتن احزاب در ایران به همین جهت است که عموماً فضای سیاسی احزاب بر فضای الهی شان غلبه داشته و لذا روح توحیدی تشیع آن ها را از تاریخ بیرون می کند، مشکل سیاسیون ما آن است که معنی توحیدی تشیع و انقلاب اسلامی و نقش آن را نمی شناسند.

ص: ۷۶

ملت ایران که انگیزه شـان خـدا بود، به انقلاب و امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به امیـد برگشت به اسـلام ناب دل دادنـد، ولی عـده ای بـا انگیزه ی این که ایران را به غرب نزدیـک کننـد کنـار امـام آمدنـد و همراه امام گفتنـد: «مرگ بر شاه». با این تفـاوت که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» گفت: «مرگ بر شاه» تا خـدا حاکم بشود، ولی این ها گفتنـد: «مرگ بر شاه» تا کشور را به نوعی به زندگی غربی نزدیک کنند، این ها امروز هم انقلاب اسلامی را به اندازه ی این که از پیشرفت های غربی عقب نیفتـد، انقلاب می دانند. اگر دیروز با امام همراهی کردند به آن جهت نبود که هدفشان با امام و مردمی که در کنار امام بودنـد، یکی بود. طبیعی است انقلابی که جز به خـدا نظر نـدارد، کسانی را که می خواهند در بستر انقلاب، متیّت شان را فربه کننـد، کنار می زنـد. ارزش انقلاب اسـلامی به آن است که توانست بنی صـدر و قطب زاده و رجوی و سـروش را کنار بزند و آن هـا را از تاریـخ انقلاب اسـلامی بیرون بینـدازد و یـا به اردوگـاه غرب، که نقطه ی اصـلی مقـابله با انقلاب اسـلامی است، بفرسـتد. خطر وقتی انقلاب را تهدیـد می کنـد که این نوع افراد در زیر پوست انقلاب جای بگیرنـد و حرکت انقلاب به سوی اهداف مقدسـش را متوقف کنند. و هنر انقلاب آن است که راه خود را ادامه دهد و به این نوع ریزش ها هیچ توجهی نکند تا از اهداف اصـلی اش باز نماند. حتی اگر در بعضی از برهه ها این افراد درد سرهایی برای انقلاب ایجاد کردند و از زیر پوست انقلاب خارج شدند و مخالفت هایشان را

علنی کردنـد، همان دردسرها برکاتی شـد برای انقلاب اسـلامی که خود را بازخوانی کنـد و نسـبت به نقطه ی هـدف با دقت بیشتری برنامه ریزی نماید.

اگر مـدرن شدن به معنی غربی آن و با همان فکر و فرهنگ، مقصد ما بود که نظام شاهنشاهی چنین مقصدی را برعهده گرفته بود. در تجربه ی تاریخی هم در مراحل گوناگون تجربه کرده ایم که هر وقت به بهانه ی مـدرن شـدن به غرب نزدیک شدیم، بـدون آن که به تکنولـوژی غربی نزدیـک شـویم، به روح غربی گرفتـار شـدیم و ارزش هـای غربی وارد زنـدگی مـان شـد و زنـدگی هایمـان را بر باد داد و با تقلیـد هر چه بیشتر از غرب، تحقیر شـدیم. چون بـدون هر ملاکی به غرب رجوع کردیم، در حـالی که امروز انقلاب اسـلامی بـا اهـداف خاصـی که دارد در جلو ما است، بایـد در هر صورتی انقلاب اسـلامی و موقعیت تاریخی و رویکرد عبور از غرب به سوی تمدن اسلامی را فراموش نکنیم.

ابتـدا ملت ایران به نور تشیع به یـک نوع خودآگاهی تاریخی دست یافت که با اروپایی شـدن نه تنها به چیزی نمی رسـد، که همه چیزش را نیز از دست می دهـد، زیرا اروپایی شدن را در زمان محمدرضاخان با رگ و پوست خود حسّ کرد و در همان زمـان روح توجه به انقلاب در عمقِ جان مردم خانه کرده بود، به قول «میشل فوکو»: انقلاب اسـلامی، برگشت به هویت ملتی است که از غرب سرخورده انـد. این پـدر و پسر پنجاه سال می خواسـتند غرب را بر سر ما بزننـد؛ تا آن جا ما توسط فرهنگ غرب تحقیر شـدیم که به زنان ما گفتنـد: اگر هم می خواهید موهایتان را بپوشانید، چادرهایتان را بردارید، کلاه سر بگذارید! اگر روح ملت ایران می خواست

غرب را بپذیرد که در آن زمان بسترش فراهم بود، پس چگونه باز عده ای سعی دارند ما را به غرب ارجاع دهند؟!

روح تشیع آنچنان بصیرتی به همراه می آورد که انسان بتواند ظلمات پنهان در ظاهر پر زرق و برق غرب را ببیند، من شنیدم، شهید مطهری«رحمه الله علیه» گفته بودند، وقتی که بنی صدر و امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» از پاریس به ایران برگشت کرده بودند، وقتی از هواپیما پایین می آمدند، همین که دست بنی صدر را گرفتم و با او دست دادم، حس کردم دست شیطان در دست من است! فکر می کنم یک احساس مقدسی است که بصیرت شهید مطهری«رحمه الله علیه» می تواند به آن برسد، همین حالا هم کسانی هستند که متوجه ناخالصی هایی هستند، راه رفع آن ها این است که آرام آرام مردم رشد کنند و نسبت به آن ها بصیر گردند.

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: من از اول هم مخالف نخست وزیری آقای بازرگان بودم؛ ولی شورای انقلاب پیشنهاد کرد و آن طور صلاح دیدند و من هم پذیرفتم. با این حال حضور آقای بازرگان و دولت موقت این برکت را داشت تا مردم بفهمند برای این گروه آنقدر که آمریکا و ارزش های غربی مهم است، انقلاب اسلامی و مردمی که انقلاب کردند، مهم نیست. اسناد لانه ی جاسوسی که به دست آمد روشن شد رابطه ی اعضاء دولت موقت با آمریکایی ها چه اندازه حسنه بوده و چه نقشه ها برای انقلاب اسلامی در سر می پروراندند.

آنچه باعث شد انقلاب اسلامی این مراحل را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد، همان روح توحیدی و بصیرتی بود که مردم شیعه

داشتند. وگرنه امثال مهندس بازرگان و اعضاء نهضت آزادی همچون قدیسان، دست نخورده باقی می ماندند تا به وقتش جهت کلی انقلاب را تغییر دهند.

ریشه ی بصیرت ها

ریشه ی بصیرت شیعیان واقعی را باید در خلوص آن ها دنبال کرد و این که جز خدا مدّ نظرشان نیست و بر همین اساس به طرف سقیفه، که در آن جا رقابت بر سر قدرت بود، متمایل نشدند، به طرف امام معصومی متمایل شدند که در عین فانی بودن در خدا، مظهر اسماء و صفات پروردگار عالم بود.(۱)

در نیتِ خالص است که روح انسان با سنن الهی ارتباط برقرار می کند و پیچ و تاب های روبَهان، نمی تواند چیزی را از منظر او پنهان کند. هر چه بدبختی سرِ ما می آید به جهت بی خلوصی است. پیچ و تاب های روبهان، آن هایی را که خود را با نور نیتِ خالص منور کرده اند، نمی توانند فریب دهد، حادثه ها را براساس سُنن و قاعده ها ارزیابی می کنند و یک لحظه چشم دلشان از حضور سنن الهی منصرف نمی شود، تا فریب ظاهرِ پر زرق و برق دنیای مکّار را بخورند. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: «مطمئن باشید قدرت های شرق و غرب همان مظاهر بی محتوای دنیای

۱- حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی الَّتِی لَا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنا» آن حضرت راجع به قول خدای عز و جل که می فرماید: «خدا را نام های نیکوست او را به آن ها بخوانید»؛ فرمودند: سوگند به خدا مائیم آن نام های نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن که با معرفت ما باشد. (الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴)

مادی اند که در برابر خلود و جاودانگی دنیای ارزش های معنوی، قابل ذکر نمی باشد»؛(۱)

این بصیرت به جهت خلوص در توحید و توجه به امامان معصومی است که نمایش زندگی توحیدی بودند. همین که این دو نکته از جان و قلب انسان ها برود انواع گرایش ها به دنیا که امروز مظهر کامل آن غرب است، پدید می آید. هنر ما حفظ آن بصیرت است که راه به دست آوردن آن در جلوی ما است. به گفته مولوی:

آنچه

تو در آینه بینی عیان

پیر

اندر خشت بیند بیش از آن

پیر

ایشان اند کین عالم نبود

جان

ایشان بود در دریای جود

در

دلِ انگور مِی را دیده اند

در

فنای محض، شیئ را دیده اند

انسان بصیر در دل انگور مِیّ را می بیند، بعضی ها؛ وقتی بوی مِیّ همه جا را گرفت، تازه می فهمند در این خمره، سرکه نیست، شراب است. بر عکس اهل ظاهر؛ اهل بصیرت می فهمند، با این روش که این ها جلو می ر وند این انگور، سرکه نخواهد شد بلکه به میّ تبدیل می شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر کوفه از حکومت معاویه به آن ها خبر می دهند و می گویند: «پس از من مردی بر شما چیره شود که دارای گلوی گنده و شکم برآمده است، بکشیدش، اما نمی کشیدش.»(۲)

در کتب شیعه و سنی موضوع ملاحم یا پیش گوئی های امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه ای است که خودش یک فصلی از زندگی

۱- صحیفه امام، ج ۲۱،ص ۹۱.

۲- ترجمه اصول کافی کمره ای، ج ۴، ص ۷۷۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام است. ابن ابی الحدید مقداری از آن ها را در جلد دوم شرح نهج البلاغه آورده است.

«در دل انگور مِیّ را دیده اند» اشاره به قاعده ای دارد که به صورت های گوناگون برای اهل بصیرت پیش می آید، چون قواعد جاری در عالم را می شناسند.

همه ی بصیرت ها را باید در این نکته دانست که به اندازه ای که نیت تان خالص است و جز خدا را نمی خواهید، بصیر می شوید. امیرالمؤمنین علیه السلام براساس همین نکته می فرمایند: «لَو کُشِفَ الغِطاءُ ماازدَدْتُ یقیناً»؟!(۱)

«اگر پرده ها عقب برود، بر یقین من چیزی اضافه نمی شود». پس ما به جهت نیت های غلطِ خود کور هستیم.

عامل تشخیص دام از دانه

چشم های محدودنگر، به همان اندازه که از نگاه بر خدای هستی محروم اند، گرفتار ظاهربینی و غفلت از باطن اند، و در اثر همین سطحی نگری دائم در دام می افتند، چون نمی توانند بین دام و دانه را تشخیص دهند.

اگر سری به زندان ها بزنید متوجه می شوید همه ی آن ها را «طمع» و دوری از قناعت به این روز انداخته است، طمع؛ یعنی جز آنچه خداوند برای انسان می خواهد را می خواهیم. قناعت یعنی به بندگی خدا قانع شویم و در نتیجه آنچه معبود ما برای ما خواسته، برای ما خواستنی باشد، همین

۱- دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۲۴.

که خدا را پذیرفتیم، به طور بدیهی به آنچه او برایمان خواسته قانع می شویم و در نتیجه طمعی پیش نمی آید که بصیرت ما را از ما بگیرد و طمع بتواند ما را تحریک کند. باید با جان و دل خود متوجه باشیم، مردمی که خدا را گم کنند، نمی توانند «دام» و «دانه» را تشخیص دهند؛ و عموماً دام را دانه می گیرند!

اگر بخواهیم موضوع را در سطحی گسترده تر بررسی کنیم باید بگوئیم: آن هایی که جز به سوی خدا و به سوی بندگی او به راه دیگر می روند، نه خود را می شناسند و نه حقیقت خود را و نه حقیقت عالَم را. آیا این افراد می توانند از حقیقت سخن بگویند و ما را با حقیقت آشنا کنند؟!

اگر این مطلب در ذهن ما بماند قبل از این که گرفتار مشکلات شویم، از آن ها فاصله می گیریم، ده سال پیش معلوم بود این آقا با تخصص اقتصادی غیر الهی اش، کار ما را دارد خراب می کند، بعد از آن مدت حالا همه بر سرشان می زنند که خراب شد! در صورتی که همان روز اول می توانستیم به این مطلب برسیم! کسی که خدا ندارد، با خدا و با برنامه های خدا جلو نمی رود، چگونه می تواند کارش نتیجه بخش باشد، مگر خودش دام و دانه را تشخیص داده که حالا برنامه های یک کشور را در اختیارش گذاشتیم؟ نظام آموزشی که خدا در آن اصل نیست، به جای رساندن جامعه به دانه، آن ها را در دام گرفتار می کند. محال است آن کسی که حقیقت را نمی شناسد برای جامعه مفید باشد او خودش راه را گم کرده است و در بحرانِ بی بصیرتی به سر می برد.

ص: ۸۳

آن که خورشید را می شناسد، می داند ریشه ی نور کجاست و علت تاریکی ها چیست. چنین فردی اگر دید نور خورشید به دیوار افتاده، آن نور را از دیوار نمی داند تا خورشید را رها کند.

وقتی جامعه ای با تمام وجود طالب حق نبود، جنگ جمل راه می اندازد و در مقابل امام معصوم می ایستد و بر بحران خود می افزاید و اگر طالب حق می بود دعوت حضرت زهرا علیها السلام را می پذیرفت و با پذیرفتن آن دعوت نه تنها از وقوع بحران های آینده جلوگیری می شد، بلکه مسیر تاریخ در جهان اسلام آنچنان به سمت شکوفایی حرکت می کرد که امروز اسلام مرکز توجه اندیشه ها و تصمیم ها بود.

مشکل از آن جا شروع شد که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان تا این اندازه رشد نکردند که حق خواهی یعنی پیروی از مصداق عینی حق که ولی الله و امام معصوم یعنی علی علیه السلام بود را پیشه کنند. مسلمانان صدر اسلام اعم از مهاجرین و انصار انسان های حق خواهی بودند ولی از این نکته ی اخیر غفلت کردند - و این غفلت هنوز ادامه دارد- که در امور فردی نسبت به اجرای دستورات اسلام حساس اند ولی در امور اجتماعی این حساسیت را ادامه ندادند تا حق در همه ی ابعاد زندگی شان حاکم گردد. امروز هم اگر ما اسلام را نیمه کاره پذیرفتیم، ناخواسته در جبهه ای قرار خواهیم گرفت که جنگ جمل را مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام راه انداختند. همه ی مردم مدینه می دانستند اگر بناست حق در جامعه حکومت کند، باید علی حکومت کند، مشکل شان در عدم حساسیت نسبت به این موضوع بود که چه اشکالی دارد جامعه در اختیار ولایت امام معصوم نباشد؟! نتیجه اش

بعدها روشن شد و با حاکمیت یزید و پس از شـهادت امام حسـین علیه السلام آنچنان کشت و کشتاری در مدینه توسط لشکر شام راه افتاد و به زنان تجاوز شد که هیچ کس تصور آن را هم نمی کرد. راستی وقتی نسـبت به حاکمیت حق حساس نباشـیم بایـد منتظر نتیجه ای غیر از این باشـیم؟ چرا نفهمیدنـد بـا سـقیفه پـایه ی چه کاری را گذاشـتند؟ و چرا نفهمیدنـد که فاجعه ی جنـگ جمل، شـروع بزرگ ترین ضـربه به پیکر اسـلام است؟ جنگ جمل یک جنگ ساده نبود؛ اولین خون ریزی ای بود که در حوزه ی اسلامی و روبه روی امام مسلمین انجام شد و راه برای جنگ هایی مثل صفین و نهروان صاف گشت. ریشه ی آن هم آن بود که نظرهـا به گروه و قـبیله و حزب و قـداست هـای کـاذب بیشـتر بود تـا نظر به حق و حـاکمیت آن، خـط و گروه، حجاب دیدن حق شد و باب بدعت های مقابله با نظام اسـلامی یکی بعد از دیگری گشوده گشت. جنگ جمل با سوء استفاده از یـک نقطه ضـعف به وجود آمـد و آن عـدم حساسـیت نسـبت به حـاکمیت امام معصوم بود، امامی که بر عـدالت و معنویت تأکید می کرد.

هروقت نسـبت به تربیت معنوی افراد جـامعه سـهل انگـاری شود، مردم نسـبت به حـاکمیت حق حساسـیت لازم را از دست می دهنـد، در آن حال وقتی به آن ها وعـده داده شود اگر نسـبت به اصول انقلاب اسـلامی حساس نباشـید، تحریم ها برداشـته می شود و راحت تر می توانیـد زنـدگی کنیـد، دهانشـان آب می افتـد، غافل از آن که اگر به نظام اسـتکبار امکان حضور دهیم تا حقـارت و اسـارت مـا جلو می آیـد. به تعـبیر حضـرت امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه»؛ «اگر ملت ایران از همه ی اصول و موازین اسلامی و

انقلابی خود عدول کند و خانه ی عزت و اعتبار پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام را با دست های خود ویران نماید، آن وقت ممکن است جهان خواران او را به عنوان یک ملت ضعیف و فقیر و بی فرهنگ به رسمیت بشناسند، ولی در همان حدّی که آن ها آقا باشند ما نوکر».(۱)

بلایی برسر جهان اسلام آمد که هنوز هم از آن رنج می برد و در حدّ جهان سوم آن را می شناسند، همه به جهت غفلت از حق خواهی و حاکمیت امام معصوم بود.

کسانی دیروز فریب آتش افروزان جنگ جمل را نخوردند و امروز از نقشه های ابرقدرت ها در امان اند که ماوراء هر خط و جبهه ای، به دنبال حق باشند، حتی اگر این حق خواهی به ظاهر به ضرر آن ها تمام شود، وگرنه ناخودآگاه روبروی نظام اسلامی و به نفع دشمنان ملت عمل خواهند کرد، و از این طریق از تاریخ معنوی معاصر که انقلاب اسلامی آن را پدید آورده، بیرون می افتند. انقلابی که رسالت عبور از غرب و سیر به سوی حاکمیت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه را در بنیان خود دارد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

۱- صحیفه امام، ج۲۱،ص۹۰.

انقلاب اسلامی و راه برون رفت از عالَم غربی

اشاره

ص: ۸۷

بسم الله الرحمن الرحیم

امید به رهایی

سالگرد تحقق انقلاب اسلامی را که ظهور تجلی نور الهی برای بشری است که فاجعه ی دوران خود را شناخته بود ولی راه بیرون آمدن از آن را هنوز تجربه نکرده بود، خدمت خواهران و برادران تبریک عرض می کنم.

گاهی انسان ها آن وسعتی که باید پیدا کنند را دست کم می گیرند و عمق فاجعه ی دوری از آن وسعت را که تمام انسانیت آن ها را می رباید، نمی شناسند، چنین انسان هایی وضع موجودِ خود را پذیرفته اند و منتظر منجی نیستند. بعضی از انسان ها ارزش خود و کمالات انسانی را می شناسند ولی چون فاجعه را عمیق و وسیع می بینند نمی توانند در خود امید رهایی را شکوفا کنند. این ها چون فقط به امکانات خود نظر دارند و راه آسمان را به سوی خود بسته اند، با یأس زندگی می کنند؛ زیرا از یک طرف آن قدر شعور دارند که به آنچه هست راضی نباشند و پلشتی و زشتی را به رسمیت نشناسند ولی از طرف دیگر نمی توانند بفهمند که خداوند راه برون رفت از ظلمات به سوی نور را برای آن ها مقدر کرده است. در مقابلِ دو نوع شخصیت مذکور، عده ای هستند که در عین شناخت عمق فاجعه می دانند

که در دل هر فاجعه ای سنّت خداوند این است که نوری برای نجات و دریچه ای برای رهایی می فرستد. شخصیت نوع سوم علاوه بر این که منجی را به عنوان رحمت خدا به خوبی می شناسد، در ایجاد فرهنگ توجه به منجی با تمام وجود کوشا است. این نوع افراد در عین این که حیات برین خود را همواره مدّ نظر دارند، راه رسیدن به زندگی متعالی را هرگز فراموش نمی کنند.

با توجه به این مقدمه می خواهم عرض کنم بزرگ ترین ظلم به خود آن است که غفلت کنیم چه بزرگی هایی در جان ما هست و می توان بدان دست یافت. ظلمِ بزرگ تر نادیده گرفتن ربوبیت پروردگار است و این که فراموش کنیم خداوند همواره دریچه هایی برای تعالی حقیقی افراد و جوامع فراهم نموده است. آری! فاجعه ای بزرگ تر از این، تاریخ بشر را تهدید نمی کند که برای دریچه های تعالی بخش ارزش لازم را قائل نباشد و نسبت به حقیقت و جایگاه آن درست فکر نکند.

نقطه ی شروع انحراف در هر ملتی از این جا شروع می شود که راه برون رفت از ظلمات دورانش را درست نشناسد و از آن استقبال نکند. خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ»؛(1) و در هیچ شهری و قومی پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند. یعنی خواسته با آوردن انواع سختی ها و به میدان آوردن انواع توسلات، راه آسمان را برایشان باز کند؛ تا گذشته ی شرک آلود و غفلت

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۹۴.

از راه های معنوی را از سر بیرون کنند، به همین جهت در آخر آیه فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُون» تا افق های برتر معنوی جلوی جان شان باز بشود. سپس می فرماید: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدْ مَسَّ آبَاءنَا الضَّرَّاء وَالسَّرَّاء فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ»؛(۱) آنگاه جای سختی ها را با راحتی ها و آسودگی ها عوض نمودیم تا آن جا که آن سختی ها را فراموش کردند و گفتند به پدران ما نیز به حکم طبیعت رنج ها و راحتی ها می رسیده، پس به ناگاه آنان را گرفتیم در حالی که موضوع را نفهمیدند و آن گرفتن را غلط تحلیل کردند، علت نابودی آن ها این بود که نتوانستند جایگاه سختی های اولیه و راحتی های بعدی را به خدا نسبت دهند و راه خود را به سوی آسمان بگشایند. با تحلیل غلط از شرایط پیش آمده به جای هرچه بیشتر آسمانی شدن، موضوع را تحلیل زمینی و مادی کردند، «قالَ قَدْ مَسَّ آباءُنا الضَّرّاء»؛ گفتند این سختی ها که چیزی نیست که بخواهیم از طریق عوامل معنوی و ارتباط با خدا حلّ کنیم، همیشه از این چیزها بوده است و پدران ما هم همین ها را تجربه کرده اند، «حَتّی عَفَوا» به طوری که اصلاً یادشان رفت بنا بود با نور الهی راه ارتباط خود با آسمان معنویت را مستدام کنند.

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۹۵.

عمیق ترین دشمنی ها

انقلاب اسلامی نیز در راستای همین سنت به میدان آمده تا راه بسته ی بشریت از آسمان معنویت را به او متذکر شود و طبیعی است که فرهنگ مدرنیته به جهت زمینی بودنش، با آن درگیر می شود و چنانچه ملاحظه می فرمائید دشمنی های تمدن جدید با انقلاب اسلامی از نوع بزرگ ترین دشمنی ها در تاریخ بشریت است که اگر ما جایگاه دشمنان انقلاب اسلامی را بشناسیم و عمیقاً به انگیزه ی این دشمنی ها آگاه شویم، به اصل و حقیقت این انقلاب پی خواهیم برد.

همیشه در تاریخ جنگ هایی بوده و خواهد بود، عمق دشمنی ها ریشه در عمق تفاوت نگاه های رقبا نسبت به یکدیگر دارد، هر اندازه تفاوت ها عمیق تر باشد، دشمنی ها شدیدتر است، آن جایی که اهل دنیا با یکدیگر می جنگند، تفاوتی در عقیده و اندیشه ی آن ها مطرح نیست، لذا با گرفتن مقداری غنائم، جنگ تمام می شود. ولی اگر یک طرف تماماً به معنویت دعوت می کند و طرف دیگر تماماً پشت به معنویت کرده، این دشمنی شدیدترین دشمنی خواهد بود و از آن جایی که در حال حاضر اسلام به عنوان کامل ترین دینِ آسمانی در یک طرف و فرهنگ مدرنیته به عنوان مادی ترین فکر و فرهنگ در طول تاریخ در طرف دیگر، در مقابل هم ایستاده اند، عمیق ترین دشمنی ها به صحنه آمده و چهره های گوناگون آن

دشـمنی یکی بعـد از دیگری خود را نمایانـده و یا می نمایاند.(۱) با شـروع رنسانس بشـری تولد یافت که با انقطاع از آسـمانِ معنویت و محروم شدن از انوار غیبی، به هیچ چیز قانع نمی باشد. رنسانس دشـمنی در مقابل کشیشان نیست، رنسانسْ فرهنگی است که به دین پشت کرده است، مسلّم مردم دنیا از غرب نمی پذیرند که به بهانه ی اشـتباهات بعضی از کشیشان، به کلی به مسـیحیت پشت کنند! اولاً: چرا به جای پشت کردن به کشـیشانی که تبدیل به ملّاک های بزرگ شده بودند به مسیحیت پشت شـد؟! ثانیـاً: چرا به فریاد درونی خودشان که آن ها را به ارتباط با آسـمان می خوانـد، پشت کردنـد، تا به روحیه ای از مادیت گرفتار شونـد که هیچ چیز نتواند بشـر مدرن را قانع کند؟ معلوم است ملتی که از طریق انوار معنوی جان خود را سـیراب نکند، هرگز دنیا- هر انـدازه هم باشـد- او را قانع نمی کنـد و لذا روحیه ی تجاوز به سایر ملل تمام شخصـیت تاریخی آن را تشـکیل می دهـد. حال اگر دین آمد و خواست در مقابل حرصِ سـیری ناپذیر فرهنگ غربی بایسـتد، به شدت به مقابله با آن اقدام می کند و هم اکنون آن دینی که پرچم مقابله با غربِ این چنینی را برعهده گرفته، اسلام است در جلوه ی انقلاب اسلامی.

شش صدسال پیش در دنیا چنین مقابله ای با خصوصیات امروزین آن وجود نداشت؛ از خاور دور تا غرب هرچه می دیدید، با کم و زیادش دین

ص: ۹۳

۱- به گفته ی یکی از محققین حتی در جنـگ های صـلیبی که بین مسـلمانان و مسـیحیان صورت گرفت، در عین دشـمنی ها، نقطه های مشترک زیادی در همدیگر می دیدند که منجر شد هرکدام مجدداً خود را بازخوانی کنند.

بود. آری اگر عالمان کلیسا پس از جنگ های صلیبی، با آشنایی با اسلام متوجه می شدند ضعف ها و نقص هایی در مسیحیت رخ داده و با ملاحظه ی این که در متن دین شان نیز انگشت اشاره به اسلام بود، بیدار شده بودند، بسیاری از حوادث چندصدساله ی اخیر نه برای غرب به وجود می آمد و نه برای سایر ملت ها. ولی با این همه قبل از رنسانس همان مسیحیت ناقص، ده قرن اروپا را تغذیه کرد و اروپا به آنچه بعد از رنسانس در آن فرو افتاد گرفتار نشد. اگر در یک خانواده ای پسر نااهلی پیدا بشود و چهار روز به انحراف بیفتد، در صورتی که فرهنگ حاکم بر آن خانواده یک فرهنگ دینی باشد، بالاخره آن جوان کوتاه می آید. اما اگر ملاکی برای انحراف در میان نباشد، نه تنها منحرف بودن پسر ادامه می یابد، شدت هم می گیرد. با پشت کردن غرب به دین، همه ی ملاک های انحراف فرو ریخت و انحراف هر روز بیش از پیش شدت یافت.

تضاد اصلی مدرنیسم با حقیقت

شاید وحشی تر از گورکانیان و ایلخانیان در تاریخ ملل نداشته باشیم ولی همان ها به ایران و کشورهای اسلامی حمله کردند و در نهایت مسلمان شدند! این به آن معنی است که بی پرواترین شخصیت ها در متن فرهنگ اسلامی هضم خواهند شد، چون در وحشی گری خود فرهنگی را برای نفی دین تدوین نکرده بودند، به همین جهت ملاحظه فرمودید که چنگیز و تیمور کسانی نیستند که بتوانند دشمنی عمیقی را در بین ملت پایه گذاری کنند. موجی بود آمد و هضم تاریخ ملت اسلام شد و تمام

گشت، ولی با حضور و ظهور فرهنگ مدرنیته یک نوع دشمنی به وجود آمده است که این دشمنی، دشمنی خاصی است و همچنان که عرض کردم بزرگان اندیشه با واکاوی روح این دشمنی اظهار می دارند در طول تاریخ، چنین کینه مندی بین ملت ها وجود نداشته است. زیرا در حال حاضر صحنه، صحنه ی تقابل بین مادیت و معنویت است و این شدیدترین تضادها است، هرچند در ظاهر به چشم نیاید و هرچند ما آن قدر به این کینه ها و تنفرها عادت کرده باشیم که ندانیم شرایط گذشته ی دنیا با وضع موجود بسیار فرق دارد.

از رنسانس به بعد با روحیه ای روبه رو هستیم که اگر از شناخت دقیق آن غفلت کنیم، از تحلیل درست روزگار خود غفلت کرده ایم، زیرا دنیازدگی، حرص، چپاول، جنگِ با طبیعت، به صورت یک فرهنگ، آن هم تحت عنوان فرهنگی مدرن وارد تاریخ بشر شده و با ظاهری آبرومند و بهداشتی، وحشتناک ترین جنایات را به بار آورده است. به قول برتراندراسل؛ ما هرگز باورمان نمی آمد که نتیجه ی این تمدن این بشود که دو جنگ جهانی در مهد تمدن مدرن اتفاق بیفتد، آن هم با این شدت از کشت و کشتار! آیا با دقت و تدبّر در این امور نمی توان نتیجه گرفت که فرهنگ مدرنیته خشن ترین روح و روحیه را به صحنه ی تاریخ آورده است؟ و این دشمنی وقتی باطن خود را نشان می دهد که یک فرهنگ الهی با آن روبه رو شود، چون در آن صورت زمینه ی تضاد اصلی آن فرهنگ با حقیقت فراهم شده است.

ص: ۹۵

دشـمنی غرب با انقلاب اسـلامی از نوع دشـمنی هایی نیست که شما وقتی از دست همسایه تان عصبانی هستید، پیش می آید، که چرا آب نـاودان خـانه اش زیر پی ساختمـان شـما آمـده؟! بـا دقت در مبانی روحی و فرهنگی مـدرنیته می بینیـد. مـدرنیته؛ فرهنـگ جنـگ بـا همه چیز است و می خواهـد شـما با تمام وجود در قبضه ی آن فکر و فرهنگ باشـید، هیـچ حقی برای هیچ کس و هیچ چیز قائل نیست، تا آن جا که حتی برای فکر و فرهنگ ها هرگونه ریشه و اسـتقلال را نفی می کند، همه ی فکرها و فرهنگ ها بایـد در زیر سایه ی فرهنگ غربی اسـتحاله شونـد و تاریخ همه ی ملت ها تاریخ غرب گردد و نسـبت به فرهنگ خودشان در بی تاریخی زنـدگی کننـد، به اصـطلاح سـعی می کننـد فرهنگ سایر ملل را اسـطوره کننـد و به موزه ببرند. و لذا بدون آن که خشم خود را نسـبت به اسـلام اظهار کنند مسلمانان را به این نتیجه می رسانند که اسلام خوب بود ولی مربوط به گذشـته است و از این طریق کینه ی حذف رقیب خود را عملیاتی می کنند. نمی آیند مستقیماً بگویند امیرالمؤمنین علیه السلام بـد است که متوجه عمق کینه ی آن ها نسـبت به معنویت شوید، کاری می کنند که دیگر ریشه ی خود را به علی علیه السـلام متصل نـدانی و بی تاریـخ شوی، با این کار هم از علی علیه السـلام عبور کرده ای و هم به غرب اصالت داده ای و از این طریق می توانند ملت ها را تا آخر نوکر نگه دارند و خود آقایی کنند. حالا این دشـمنی را با دشمنی هایی که امثال چنگیز و تیمور با ما داشـتند مقایسه کنید. مدرنیته جنگی است که اگر از آن غفلت کنیم، همه چیزمان را از دست می دهیم و اسـیر یک نوع بی هویتی کامل می شویم.

ص: ۹۶

ضرورت شناخت دشمنی غرب

چنانچه عنایت فرمودید، ابتدا باید با دقت کامل بتوانیم دشـمن شناسـی کنیم و این را بدانیم که دشمن شناسی در دوران جدید نیاز به دقت زیاد دارد و کار ساده ای نیست، زیرا آنقدر دشمن پیچیده شده و دشمنی خود را پنهان می کند که برده های خود را تا حدّ مـدیحه سـرای خود اغفال می نمایـد، و لـذا روشـنفکرانِ همان ملّتی که همه چیزشان را گرفته به مبلغان غرب در آن کشورهـا تبـدیل می شونـد. هیـچ وقت مغولاـن نمی توانسـتند این کارها را بکننـد. فرهنگ غربی در عین تنفر و کینه ای که با مسـلمانان دارد، نمی آیـد آن هـا را به قتـل برسانـد، می آیـد آن ها را با دست خودشان مقابل خودشان و مقابل میراث معنوی شان قرار می دهـد. مگر روشـنفکران غرب زده ی ما به ما چه می گوینـد؟ جز این است که می گوینـد: دین کهنه شـده است، گذشـته ی شـما کهنه شده است؛ اگر می خواهید زنده و تازه باشـید، باید غربی بشوید. آیا این ها نشستند فکر کنند که اگر ما غربی شویم دیگر چگونه خودمـان در اختیـار خودمـان خواهیم بود، جز این است که تماماً در اختیار غربی ها قرار می گیریم، آیا تجربه ی تاریخی ملت ها چیزی غیر از این را ثابت کرده است؟ به قول یکی از اندیشـمندان، هرجا تمدن غربی پا گذاشـت اولین چیزی که از مردم آن دیـار گرفت این بود که خودشـان را از خودشان سـتاند. و این عمیق ترین جنگی است که غرب با ملت هـا شـروع کرده است، و عبـارت است از جنـگ برای گرفتنِ هویت ملت هـا از خودشـان. و مـا تـا نفهمیم این جنـگ چه خصوصیاتی دارد نمی فهمیم دشمنی ما با غرب چه نوع دشمنی است، وقتی متوجه نوع

دشـمنیِ دشـمن نشویم، راه نجاتی را که خداونـد توسط اولیائش - اولیائی که بر فراز زمان و زمانه فکر می کنند- برای ما قرار داده است نخواهیم فهمیـد. مـا معتقـدیم اگر جنـگ غرب بـا ملت هـا درست تحلیـل و شـناخته شود به این نتیجه می رسـیم که انقلاب اسـلامی یک هدیه ی بزرگ الهی است تا جهان را از شـرّ این دشـمنی بزرگ رها سازد و ملت ایران را شایسـته ی آن دیـد که این کار بزرگ را بر عهـده ی آن ها بگذارد تا در این مسـئولیت، بزرگی فرهنگ شـیعه نیز آشـکار شود و چشـمه ای گردد تـا سـال هـا ملت ایران بتواننـد از آن بهره گیرنـد و بهره دهنـد، که نمـونه هـایی از آن را در سـی سـاله ی اخیر می توان مشاهده کرد.

هدف انقلاب اسلامی

غرب دارای نظم چشـمگیری است امـا بایـد از خود پرسـید هـدف از این نظم چیست؟ نظم برای اهـدافی متعـالی، یـا نظم برای هرچه بیشتر برآوردن میـل ها و هوس ها؟ افراد سـعی می کننـد سر وقت از خواب بلنـد شونـد، موهایشان را منظم شانه بزننـد، کراواتشان را ببندنـد و به اداره رونـد و بعد از ظهر خیلی منظم و سر وقت به خانه برگردند، ولی این همه نظم برای هیچ. ادب غربی؛ ادبی است بـدون محتوای حقیقی. «جنتلمن»بودن، یعنی تمام قواعدِ پذیرفته شده ی جامعه ی غربی را محترم بشـماریم و این در برخـورد اول هرکس را جـذب می کنـد مگر این که متـوجه شـویم این نـوع ادب غیر از ادبی است که دین الهی بر آن تأکیـد دارد. اگر امیرالمؤمنین علیه السـلام در وصـیت خود امـام حسن و امام حسـین«علیهماالسـلام» را به تقوای الهی و نظم در امورشان،

دعوت می کنند(۱)

جهت و آرمان آن نظم، به سوی هرچه بیشتر قدسی شـدن است و غفلت نکنیم که در حال حاضـر در تمدن غربی ادبِ دنیایی جـای ادب دینی را گرفته است، همـان طور که قوانین بشـری جای احکام الهی نشسـته و لـذا هر قـدم که به این تمـدن نزدیک شویم، چون رویکردش دنیا است، به همان انـدازه از عالَم دیانت فاصـله می گیریم و بر این مبناست که تأکید می کنیم انقلاب اسـلامی نه تنها ما را به ادبِ مدرنیته دعوت نمی کند بلکه ما را به عالَمی متضاد با عالَمی که مدرنیته بشـر را به آن می خواند، دعوت می نماید.

توجه به تفاوت ذاتی ادب غربی با ادب دینی کار مشـکلی است مگر آن که متوجه رویکرد متفاوت آن دو باشیم، که یکی در ذات خـود برای هرچه دنیـایی تر کردنِ انسـان هـا برنـامه ریزی می کنـد و دیگری برای الهی شـدن انسـان هـا. و تـا این مطلب درست تبیین نشود نمی توانیم جایگـاه انقلاب اسـلامی را در دوران معاصـر درست بشناسـیم، تا آن جا که ممکن است به این تصور غلط گرفتار شویم که گویا انقلاب اسـلامی برای بسط مـدرنیته وارد تاریخ معاصـر شده تا کشورهای اسـلامی نسـبت به آنچه غرب به آن رسـیده عقب نیفتند. غافل از این که انقلاب اسـلامی متذکر عالَم دیگری غیر از عالَم غربی است، برگشت به عـالمی که رضاخـان و پسـرش از نظام آموزشـی، سیاسـی جامعه ی ما ربودنـد. و مقابله ی ملت با رضاخان به جهت به حاشـیه بردن عـالَم دینی و به متن آوردن عالَم غربی بود، نه این که مردم با رضاخان و محمـدرضاخان بر سـر عقب نیفتادن از فرهنگ غربی

۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۷.

مخالفت می کردند که چرا ما کم تر مدرن شدیم – و لذا آن ها را بیرون می کنیم که بیشتر غربی شویم- آری عده ای در انقلاب بودند که با انگلستان و آمریکا تضاد نداشتند و در عین حال با شاه مخالف بودند، این ها با شاه تضاد داشتند چون معتقد بودند شاه دیکتاتور است و قواعد دموکراسی غربی را رعایت نمی کند و ما را از این جهت از ملل مترقی دنیا عقب انداخته است، عده ای از پاریس و آمریکا با همین طرز فکر، همراه حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» به ایران آمدند، هم اکنون هم عده ای با همین فکر در بین نخبگان ایران هستند ولی ذات انقلاب اسلامی به سمت و سوی دیگری در حرکت است و آن هایی را هم که هنوز با آن طرز فکر به عقب نرانده، به مرور به عقب می راند.

تمام انقلاب هایی که در تاریخ معاصر به وقوع پیوسته توسط کسانی بوده است که با حاکمان خود مسئله داشته اند و نه با غرب. آن ها در انقلاب های خود هدفی جز بیشتر مدرن شدن نداشته اند و عملاً یا دنباله رو غرب بوده اند و یا ادامه دهنده ی آن. تحلیل دنیا هم در ابتدا نسبت به انقلاب اسلامی همین بود؛ که انقلابی است در دل فرهنگ مدرنیته برای عبور از دیکتاتوری شاه به دموکراسی غربی. در حالی که به قول «میشل فوکو»: تنها انقلابی که ماورای مدرنیته، آمده است تا به مدرنیته «نه» بگوید، انقلاب اسلامی ایران است.(۱)

ولی متأسفانه نه تنها اکثر روشنفکران دنیا ابتدا این را نفهمیدند، عده ای از نخبگان خودمان هم هنوز این را نفهمیده اند که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» آمده است تا فوق فرهنگ مدرنیته

۱- «ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند»، میشل فوکو، ص ۱۹.

به مدرنیته «نه» بگوید، و از این طریق افقی تازه در مقابل بشر بگشاید، افقی که به تدریج بسط می یابد و مسیر تاریخ معاصر را عوض می کند.

برون رفت از عالَم غربی به سوی حقیقت

روشنفکران غرب گرای مذهبیِ بریده از سنت الهی می گویند: ما با تأکید بر انقلاب اسلامی از غرب عقب افتاده ایم! غافل از این که انقلاب اسلامی حرکتی است برای برون رفت از عالَم غربی و یک نوع جهت گیری است در راستای روح حقیقت جویی، و بر همین اساس با روح غربی که سال هاست به حقیقت پشت کرده، درگیر است.

انقلاب اسلامی اوج خودآگاهی و دل آگاهی تاریخی ملّتی است که زهر نیست انگاری غرب را با جان خود احساس کرد و راه برون رفت از آن را پیدا نمود. چنین ملتی تجدد، نه تدیّنِ اولشان بود - مثل بعضی ها- و نه تدیّنِ دومشان- مثل بعضی دیگر- آن ها فرهنگ مدرنیته و تجدد را به کلی خارج از تعلق خود می دانستند.

آری متأسفانه اسلام برای بعضی ها تدیّن دوم است؛ اسلام را می خواهند تا به رفاه و تجدّد بیشتری برسند؛ می خواهند به اسلام عمل کنند، تا خدا مزاحم آن ها نشود و مشکلاتی در زندگی آن ها ایجاد نکند، این ها به جای آن که به خدا و اسلام ایمان آورده باشند، به زندگی شان ایمان آورده اند. اسلام برای این افراد وسیله ای است برای رسیدن به دنیای بهتر، یعنی اسلام تدیّن دوم شان است و تجدّد، تدیّن اول شان. مقصد اصلی آن ها مقاصدی است که مدرنیته برای بشر تعیین کرده تا در فضای مدرنیته

با ادب دنیای مـدرن زنـدگی کننـد. در حالی که به خوبی روشن است مقصد امام«رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب این نیست، این طرز فکر نـور اسـلام و انقلاـب را خـاموش می کنـد و مردم را از برکـاتی که انقلاـب اسـلامی برایشـان به همراه می آورد محروم می نمایـد، زیرا اسـلام چیزی نیست که بتـوان آن را مُثله کرد و بعضـی از اجزاء آن را به دلخـواه نگـاه داشت و بعضـی دیگر را مهمل گذاشت.

خطر انحراف از آرمان های انقلاب

حال پس از مطالبی که عرض شـد باید از خود سؤال کرد، حقیقت انقلاب اسـلامی چیست و چه هدفی را دنبال می کند و چه خطراتی آن را تهدید می نماید؟

اصـلی ترین سـؤال که بایـد از خودمـان بپرسـیم این است که آیـا آنچه مـوجب نگرانی مردم مسـلمان ایران بود و هست، امرار معـاش روزانه و تغـذیه ی کودکـان شـان بود و مردم نظـام شاه را سـرنگون کردنـد تا از آن مشـکلات رهایی یابنـد، یا انقلاب اسـلامی یـک نهضت فرهنگی است برای مقـابله با فرهنگی که بر میراث توحیـدی تاریـخ بشـر پشت کرده و سـعی در نفی آن دارد؟ در صورتی که این سؤال درست پاسخ داده شود، زوایای دیگری نیز برای ادامه ی تفکر ظهور خواهد کرد.

غفلت از اهـداف انقلاـب اسـلامی موجب می شود که مرز جـدایی بین دوست و دشـمن به هم بخورد و نه تنها انقلاب و نتایج مهم آن به حاشیه

می رونـد، بلکه به راحتی دشـمنان انقلاب می توانند زیر پوست انقلاب جا خوش کنند و عنان کشور را به میل خود در دسـت گیرند.

از جمله نکـاتی که پس از چنـد دهه بعـد از انقلاـب قابل بازخوانی است این نکته است که چرا انقلاب هنوز به آن انـدازه که باید به اهداف خود دست می یافت، دست نیافته است؟ اگر به دنبال عنصر اصلی این سؤال باشیم دو جواب بیشتر نداریم، یکی این که تصور کنیم چون انقلاب اسلامی از مدرن شدنِ هرچه بیشتر بازمانده به اهداف خود نرسیده است، دیگر این که با تمام وجود معتقـد باشـیم روحِ غرب زدگیِ بـاقی مانـده از گذشـته مانع پشت سرگذاشـتن فرهنگ مـدرنیته و سـیر به سوی اهـداف انقلاب شده است. این دو نکته موضوعی بسـیار جدّی در مقابل ما است و به هر اندازه که نسبت به آن ها سرسری بگذریم در بازخوانی انقلاب در شرایط موجود باز می مانیم و به مسائل فرعی می پردازیم.

«دولت موقّت» یعنی دولت آقـای مهنـدس بازرگان موفقیت انقلاب را به هرچه مـدرن تر شـدن به روش غربی می دانست و به واقع هم به آن معتقـد بود. مهنـدس بازرگان شـخص تحصـیل کرده ای بود که در کابینه ی دکتر مصـدق نقش داشت، با نظام شاهنشاهی مخالف بود، از جبهه ی ملی منشـعب شـد به جهت آن که بر مذهبی بودنِ نهضت تأکید داشت، و نهضت آزادی را تشـکیل داد، معتقـد بود شاه بایـد مثل ملکه ی انگلسـتان سـلطنت کند و نه حکومت، و کشور باید از طریق پارلمان اداره شود. ولی چون نسـبت انقلاـب اسـلامی بـا غرب را، عبور از غرب نمی دانست حاضـر بود از همـان فردای پیروزی انقلاب با آمریکا ارتباط دوستانه داشته باشد. خیلی

زود نیروهای انقلابی متوجه شدند با ادامه ی دولت آقای بازرگان انقلاب از اهداف خود منحرف می شود، امثال شـهید محمد منتظری«رحمه الله علیه» سـخنرانی های آتشـینی در این رابطه انجام داد و سایر اندیشـمندان هم هرکدام حساسـیت لازم را نشان دادنـد. برداشتی که آقای بازرگان از اسـلام و انقلاب اسـلامی داشت این بود که با پذیرفتن انقلاب اسـلامی ما هیچ تضادی با غرب و آمریکا نداریم و همین موجب شده بود که سـفارت آمریکا در ایران با کمال امنیت به فعالیت خود ادامه دهد تا آن جا که اکـثر اغتشاشـات غرب و جنوب کشور را رهـبری می کردنـد، تـا بالأخره دانشـجویان پیرو خـط امـام به این نتیجه رسـیدند سفارت خانه ی آمریکا را اشغال کنند و دولت موقتِ آقای بازرگان هم به عنوان اعتراض استعفا داد.

عرض بنـده تحلیل جریانی است از جریانات انقلاب در رابطه با اهـدافی که برای انقلاب اسـلامی قائل بود، آن جریان فکر می کرد از فردای انقلاب اسـلامی می توان بـا آمریکا ارتباط برادرانه داشت و نه ما با آمریکا مشـکلی داریم و نه او با ما! البته آن هایی هم که آقای بازرگان را به عنوان تشـکیل دهنده ی دولت موقت پیشنهاد نمودند حساب کردند نه دولت بختیار انگیزه ی مقـابله بـا آقـای بازرگان را دارد و نه آمریکا و لـذا مـدت ها انقلاب می توانـد در آن فضا به کار خود ادامه دهـد. هیـچ کس باورش نمی آمـد از روزی که دولت موقت سـرکار می آیـد تا روزی که انقلاب پیروز می شود دوازده روز بیشتر طول نکشد. آن چیزی که بـاعث شـد اعضـاء شـورای انقلاب، دولت مـوقت را انتخـاب کننـد، تأییـد مشـی دولت مـوقت نبود، بلکه همـان مصالحی بود که عرض کردم؛ ولی یک مرتبه نیروهای انقلاب

ص: ۱۰۴

متوجه شدنـد که وزیر امور خـارجه دولت موقت یعنی آقـای ابراهیم یزدی در الجزایر با «برژینسـکی» ملاقات داشـته و محتوای صحبت ها حکایت از آن داشت که از طریق دولت موقت عملاً آمریکا با همان هویت اسـتکباری پـذیرفته شـده و گویا نه تنها آمریکـا هیـچ خطـایی نسـبت به مـا نکرده، در دنیـا هم هیـچ خطـایی مرتکب نشـده است. تعبیر آقای ابراهیم یزدی این بود که آمریکا پدرخوانـده ی ما نباشد ما کاری به همدیگر نداریم. آنچه همه را در برخورد دولت موقت با آمریکا نگران کرد غفلت از جایگـاه آمریکـا در دنیا بود و این که روحیه ی اسـتکباری آمریکا به کمتر از نفی انقلاب و زیر پا گـذاردن اهـداف انقلاب راضی نیست. و از آن طرف رسالت تاریخی و الهی انقلاب اسلامی که نفی فرهنگ ضد قدسی غرب بود به کلی نادیده گرفته شده بود. به هرحال بحث بر سـر جریانی است که در درون انقلاب، چگونه انقلاب و اسلام را برای خود تعریف کرده بود، که با تعریف حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» و نیروهای اصلی انقلاب تفاوت اساسی داشت، در حدّی که عده ای تا این جاها را هم پیش بینی کردند که مجبور خواهند بود یک مبارزه ی طولانی با دولت موقت داشـته باشند، که با اشغال سفارت آمریکا و تغییر جهـت انقلاـب از آن جهـتی کـه دولـت مـوقت برای انقلاـب تعریـف کرده بـود، امـام خمینی«رضـوان الله تعـالی علیه» فرمودند: «این انقلاب از انقلاب اول بزرگ تر بود» چون از طریق اشـغال سفارت آمریکا، انقلاب متوجه اهداف خود گشت و از مسیر انحرافی خود آزاد شد. ولی به هر حال حضور دولت موقت و نزدیکی آن به آمریکا و نفوذ آمریکا از همان ابتدا

در بعضی از لایه های تصمیم گیری، ضربه ای بود که به انقلاب وارد شد و به همان اندازه از نزدیکی به اهداف اصلی اش باز ماند.

ریشه ی مشکلات

گرایش هایی که طالب نزدیکی به غرب بود با حذف دولت موقت تمام نشد و صورت های دیگری از آن به حیات خود در نظام تصمیم گیری کشور ادامه داد، از نوع مدیریت اقتصادی بگیر تا آموزشی و تربیتی و حتی شهرسازی و خانه سازی، عده ای به نحوی و از سر دلسوزی می خواستند کشور ما از سر تا پا فرنگی شود و چون برنامه ها بیشتر تقلیدی بود و نه از سر تفکر، در بسیاری موارد کشور و پیرو آن انقلاب اسلامی را دچار بحران کردند. تقلید تا آن جا در افکار بعضی تصمیم گیرها حاکم بود که به عنوان مثال حتی نتوانستند متوجه تفاوت آب و هوای لندن و شهر اصفهان شوند - که شهر لندن دائماً ابر است، و نباید درخت های تنومند که سایه ی زیادی دارد در آنجا رشد داد ولی شهر اصفهان، یک شهر نیمه کویری است و درخت های تنومند و با سایه های زیاد علاوه بر زیبایی و تلطیف آب و هوا، موجب می شود تا مردم از سایه ی آن ها نیز استفاده کنند- آن ها همان طرحی را که برای میدان بزرگ لندن طراحی شده بود برای میدان امام اصفهان طراحی کردند و تمام درخت های چند صد ساله ی میدان امامِ اصفهان را بریدند.

معضل نزدیکی به فرهنگ ضد قدسی مدرنیته یک چیز است، معضل تقلید از غرب معضل مضاعف است. قبل از انقلاب «نیک پِی» استاندار اصفهان تازه از اروپا آمده بود، دستور داد تمام خوار و بار فروشی ها نخود

و لوبیاها را در فریزر بگذارند! در حالی که در آن زمان اکثر مغازه ها یخچال معمولی هم نداشتند، چه رسد به فریزرهای ویترینی، هر مغازه ای هم که به آن دستور عمل نمی کرد جریمه می شد، خلاصه دستور آقای استاندار مصیبتی برای اصفهان شده بود؛ بالاخره یکی از دوستان او که از اروپا آمده بود تا به او سر بزند می گوید این چه دستوری است که داده ای و مردم را به مشکل انداخته ای؟ گفته بود: مگر یادت نیست در لندن نخود و لوبیاها را در فریزر می گذاشتند؟! رفیقش به او گفته بود: چون آنجا هوا نمناك است، اگر در فریزر نگذارند همه اش جوانه می زند، ولی در اصفهان که چنین مشکلی نیست! پس از آن دستور داد پس دیگر نمی خواهد خوار و بارها را در فریزر بگذارند.

واقعیت آن است که روحیه ی غربزدگی و اصالت دادن به غرب با پیروزی انقلاب به کلی از ذهن ها پاك نشد، به طوری که حتی بین اهدافی که انقلاب اسلامی به دنبال آن است و اهدافی که به عنوان آرزوی مدرن شدن در اقشاری از جامعه هست تفکیك نیافت، گویا هرچه جامعه به تکنولوژی غربی مجهزتر شود، انقلاب به اهداف خود نزدیك تر شده است و این موجب غفلت بزرگی در بازخوانی انقلاب نسبت به اهداف اصلی که باید دنبال کند، شد. در حالی که این یك امر طبیعی است که هر کشوری، اعم از آن که انقلاب اسلامی در آن واقع شده باشد یا نه، نیاز دارد که شرایطی برای زندگی مردمش فراهم کند و در حال حاضر برای زندگی در دوران معاصر نمی توان از تکنولوژی غربی جدا بود، ولی مگر اهداف اصلی انقلاب اسلامی رسیدن به رفاه به سبك رفاه غربی و

خلاصه کردن زنـدگی در آن رفاه بود؟ این همان غفلتی بود که دولت سازندگی بدان گرفتار شد، به طوری که از یک طرف با تمام انرژی سعی داشت کشور را به نوع زندگی غربی نزدیک کند و از طرفی چون هدف از انقلاب را همین می دانست، نه تنها به اهداف انقلاب اسلامی توجهی نشد، بلکه آن اهداف به شدت به حاشیه رفت.

در فضـایی که همه ی ذهن هـا معطوف به سازنـدگی بـا ملاک های غربی است، دیگر توجهی به آن نوع «عالَم دینی» که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بر آن تأکیـد داشـتند باقی نمی مانـد، این که بنا است با انقلاب اسـلامی بشـر به عهـد الهی خود برگردد و نظر به اهـدافی داشـته باشـد، ماوراء اهـدافی که غرب به بشـر معرفی می کند، همه فراموش می شود و در این حالت مرز دوستی هـا و دشـمنی هـا نیز به هم می خورد، چون ارزش هـا تغییر کرده، آرام آرام، طبقه ی تکنوکرات هـا و ارزش های مربوط به این طبقه فضـای اقتصـاد و آموزش کشور را تحت تـأثیر خود قرار داده است و نه تنها اقتصاد سـکولاریسم و سیاسـت سکولاـریسم غلبه کرده، حتی نظام آموزشـی کشور تحت تأثیر سـکولاریسمِ پنهان قرار گرفته است، به طوری که جهت گیری کلی تحصیل کرده های کشور به چیزی غیر از ارزش های دینی معطوف شده است. انقلابی که آمده بود تا به روی بشر جدید راه آسمان را بگشاید، خودش زمینی شد و از اهدافی که بناداشت در نظام اقتصادی، سیاسی، آموزشی دنبال کند باز ماند و ما امروز وارث برنامه هایی هستیم که روح دولت سازندگی شکل داد به طوری که روی هم رفته نظام اداری

و سیاسی و اقتصادی ما هیچ احساس مسئولیتی نسبت به اهداف انقلاب ندارد، مگر افرادی که شخصاً به آن ارزش ها معتقدند.

آفات توسعه ی منهای عدالت

با توجه به مطالب گذشته می خواهم این نتیجه را بگیرم که ریشه ی مشکلات را باید در نزدیکی به فرهنگی دانست که از جنس انقلاب اسلامی و ارزش های دینی این ملت نیست، ریشه ی مشکلات را باید در زیر پاگذاردن انقلابی دانست که راز نجات کشور ما و سایر کشورها بود و ما نفهمیدیم به اسم سازندگی چه بلایی بر سر انقلاب آمد.

آیا با غفلت از آن عالَمی که بنا بود ما از طریق انقلاب اسلامی ایجاد کنیم، عالَمی که غیر از عالَم غرب بود، خسارت کمی به انقلاب وارد کردیم؟ و آیا این به جهت نقص انقلاب بود یا به جهت نقص برنامه ای که تلاش نکرد از ارزش های انقلاب برای ادامه ی راه ملت، استفاده کند؟ در همان زمان مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» تذکر دادند و فریاد برآوردند: «اما این که فلان کشور پیشرفت علمی دارد دلیل رستگاری آن کشور و ملت نیست. این را بدانید! ای بسا ملت هایی که از لحاظ علمی، امروز در اوج اند اما تا خرخره در لجن و فساد غوطه می خورند».(۱)

تمدن غربی به جهت ذات ضد قدسی که دارد تبدیل به تمدنی شده که انسانْ گرگِ انسان شده و منافع خود را در چپاول منافع سایر ملت ها تعریف کرده، و لذا به طور طبیعی نه خود را می تواند اداره کند و نه سایر

۱- مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی»، ۱۴/۶/۷۲.

ملت هایی را که بخواهند به روش غربی خود را اداره نمایند. نمونه ی ساده شده ی آن را در نظام اداری کشورهایی ملاحظه می کنید که به روش غربی طراحی شده اند، این ها با همان روحیه ای که هرکس گرگ دیگری است و برای دیگری برنامه ریزی می کند عمر می گذرانند. ما پس از دولت سازندگی و به هم ریختن مرزهای عقیدتی و اخلاقی در نظام اداری و محور قرارگرفتن ارزش های بوروکرات ها و سکولارها، با اداراتی روبه رو شدیم که نه تنها خود را خدمت گذار مردم و انقلاب احساس نمی کنند، بلکه معتقدند باید همه ی امکانات کشور در خدمت آن ها باشد تا آن ها به اهداف شخصی خود دست یابند و این است که ملاحظه می کنید امروزه ادارات در جهت هرچه بیشترگرفتنِ امکانات از مردم و نه ارائه ی خدمات به مردم برنامه ریزی می کنند ، چیزی که در ابتدای انقلاب و در فضای دفاع مقدس هشت ساله، عکس آن حاکم بود. در آن وقت چون روحیه ی غربی طرد شده بود، نه تنها انسان ها گرگِ انسان ها نبودند، بلکه عاشق همدیگر بودند. البته بحمدالله همه ی آن روحیه از بین نرفته است و انقلاب آنچنان ریشه دار است که روح احساس مسئولیت را به ادارات ما برمی گرداند. عرض بنده توجه به ریشه ی مشکلاتی است که وجود دارد تا عنایت داشته باشید از کجا سرچشمه گرفته و بیخود به مسائل فرعی نپردازیم.

قصد بنده آن است که عزیزان از خود بپرسند آیا انقلاب اسلامی چون به مدرنیته آلوده شد از اهداف خود بازماند و فعلاً در تنگنا قرار گرفته و یا چون از مدرنیته بازماند به اهداف خود نرسیده است؟! یعنی چون هنوز

ژاپن نشـده ایم انقلاب اسـلامی موفق نشده و یا چون می خواستیم ژاپن بشویم انقلاب اسـلامی به تنگنا افتاد؟ فراموش نفرمائید افقی که ملت ایران در منظر خود دارد آنچنـان ارزشـمند است که هرگز نبایـد آن را بـا ژاپن مقـایسه کرد. ملتِ ژاپن بر اساس فرهنـگ «شِنتو» که بـدان معتقدنـد در منظر خود چیزی به اسم قیامت و حیات ابـدی نمی شناسـند و همین موجب می شود که تمام افق زندگی را در حدّ دنیا بدانند و تمام انرژی خود را در همان محدوده صـرف کنند و نزدیکی به ژاپن ناخودآگاه همان روحیه را به ملت هـا القاء می کنـد و پروژه ی ژاپن گرایی یکی از نقشه هایی است که آمریکا برای ما طراحی کرده است. در حالی که روح ملت ایران، بسیار از روح ژاپنی فاصله دارد به همین جهت هم به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» لبیک گفته است تا در افقی که حضرت امام در جلو او می گذارد زندگی کند. آیا ما حاضریم برای توسعه به روش ژاپنی، همه ی سرمایه ی الهی و تـاریخی خـود را پشـت سـر بگـذاریم؟! ژاپن برای این که ژاپنی بشـود که فعلاًـ هست در عینی که زمینه ی پـذیرش فرهنگ غربی را با نداشـتن روح قیامت پـذیری داشت، مجبور شـد بسـیاری از سـرمایه های فرهنگی خود را نیز زیر پا بگذارد. این یک دروغ است؛ که می گویند ژاپن در عین مدرن شدن آداب و سنن گذشته اش را حفظ کرد. به گفته ی «ادوارد سعید» تمـام تلاـش آمریکـا این است که این دروغ بزرگ را در دنیا جا بینـدازد؛ که ژاپن، هم فرهنگ تکنیکی غرب را گرفت و هم فرهنگ سـنتی خودش را حفظ کرد. در حالی که روح مدرنیته، ژاپن سنتی را به موزه فرستاده و متعلق به تاریخ گذشته کرده و از زندگی بیرون انداخته است، زیرا فرهنگ مدرنیته با

هرگونه اعتقاد به امور غیر حسی سر جنگ دارد، اساس مدرنیته بر نفی هر گونه واقعیت معنوی است. هنر ما آن است که تحت تأثیر حیله ی غرب قرار نگیریم و به امید جمع بین سنت و مدرنیته، روح مدرنیته را وارد زندگی نکنیم و عملاً دیانت را از زندگی خود بیرون نماییم، در آن صورت دیانت تبدیل می شود به یک باور فردی و سلیقه ای که هیچ نقش فعالی در روح جامعه و زمانه ندارد. مردم ما هرگز نمی خواهند بعد از سرنگونی نظام شاهنشاهی، نظامی که به تأیید غرب رسیده روی کار بیاید.

اگر از موضوع فوق غفلت کنیم عملاً انقلاب اسلامی را که را ه کارِ اصرار بر هویت اسلامی ملت بود بستر سرعت بخشیدن به هرچه بیشتر مدرن شدنِ ایران تبدیل می کنیم. در آن صورت اگر از فعالیت فرهنگی هم دم می زنیم، فعالیت هایی از جنس غربی مورد نظرمان خواهد بود و نه تقویت روح دیانت در نظام فرهنگی کشور و فعالیت اقتصادی با تعریفی که غرب بر آن تکیه دارد مورد نظر قرار می گیرد که تحت عنوان توسعه شعار آن را می دهیم، توسعه ای که جای دو چیز به کلی در آن خالی است، یکی عدالت و دیگری معنویت.

شرط بقاء انقلاب اسلامی

باید از خود پرسید آیا انقلاب اسلامی با عدالتِ مقدس معنویِ علوی پابرجا می ماند یا با اقتصاد سکولار و توسعه یافتگی به معنی تقابل هرچه بیشتر با طبیعت؟ انقلاب اسلامی پاسخ به ندایی بود که از حق به گوش مردم ما رسید تا علم را با عبودیت همراه نماییم و قدری از غروری که بشر

ص: ۱۱۲

جدید به آن دچار شده، نجات یابیم و این با توسعه یافتگی به معنی غربی آن هرگز نمی سازد.

در دوران سازندگی و اصلاحات که با الگوی «بانک جهانی»، اقتصادمان را جلو بردیم، براساس ملاک های آن ها نسبت به زمان جنگ پیشرفت کردیم. در زمان جنگ؛ اقتصادِ ما از نظر آن ها کاملاً بحرانی بود ولی چون روح عدالت علوی در آن تا حدّی جاری بود مردم در آرامش بیشتری بودند و امید به زندگی به آن معنی که بدن جوانانمان از فقر و بی خانمانی نلرزد، بیشتر بود، زیرا هنوز هسته های قدرت و ثروت و اقتصاد سکولار بر گلوگاه های اقتصادی کشور دست اندازی نکرده بود. پیام انقلاب اسلامی آن است که ما با پارامترهای بانک جهانی و نظام سرمایه داری به آنچه می خواهیم برسیم، نمی رسیم. عدالت مقدس علوی سازمان و دیدگاه های دیگری دارد کاملاً- مقابل اقتصاد مدرنیته. در زیر سایه ی اقتصاد علوی همه می توانند زندگی کنند و به دنیایی بالاتر از دنیای مادی نظر بیندازند، ولی در اقتصاد سکولار فقط اشراف احساس رضایت می کنند، این هم به جهت آن که در موقعیتی قرار می گیرند که می توانند با دسترنج بقیه به اشرافیت خود ادامه دهند.

اگر به روح و روحیه ی مردم توجه فرمائید، مردم برعکسِ اشرافِ صاحب قدرت و سیاست، هیچ وقت گله مند نیستند که چرا ما توسعه به معنی غربی پیدا نکرده ایم گله مندی آن ها از آن جاست که چرا به عدالت معنوی و مقدس علوی دست پیدا نکرده ایم.

ص: ۱۱۳

انقلاب اسلامی درست در زمانی که همه ی چشم ها به سوی توسعه به روش غربی بود، با رویکردی مخالف، نظرش به عدالت علوی معطوف شد و روح مردم به خوبی احساس کرد آن نوع توسعه نه دنیایی برای آن ها به همراه دارد و نه آخرتی. مشکلی که پس از جنگ پیش آمد مدیریت اقتصاددان هایی بود که در دانشگاه های آمریکا تحصیل کرده بودند و الگوی آن اقتصاد را به ما تحمیل کردند و منجر به ایجاد هسته های قدرت و ثروتِ سیاسی شدند و برای تغییر جهت کلی انقلاب برنامه ریزی کردند. اقتصادی که مردم عادی باید روزی هجده ساعت کار کنند تا بتوانند قسط وام هایی را که صاحبان قدرت و ثروت در اختیار آن ها گذاشته اند بدهند و در ازاء آن تا آخر عمر در خانه ای زندگی کنند که در رهن بانک است و یک ماشین قسطی هم سوار شوند که آن نیز نقشه ای است برای به جیب زدن حقوق کارمندی که هوس کرده با ماشین سواری به خانه ی قسطی خود برود، آن هم خانه ای که در یکی از شهرهای اطراف، صاحبان ثروت و قدرت برای او ساخته اند. آری در بستر فرهنگ مدرنیته است که صاحبان قدرت و ثروت می توانند چنین زمینه ای را برای چپاول حقوق مردم فراهم نمایند و لذا با هر جریانی که بخواهد ما را از فرهنگ غربی فاصله دهد به مقابله برمی خیزند و با انواع تهمت ها مثل خرافه گرا، عقب افتاده، غیر کارشناس و امثال آن سعی می کنند رقیب خود را از صحنه ی حاکمیت نظام اسلامی بیرون کنند، از این بدتر شایع می کنند انقلاب اسلامی نمی تواند جواب گوی نظام پیچیده ی اقتصادی امروز دنیا

باشد و منظور آن ها رجوع به کارشناسانی است که اقتصاد سرمایه داری را ارائه می دهند.

عصبانیت صاحبان قدرت و ثروتِ سیاسی از آن است که تأکید کنیم انقلاب اسلامی بنا دارد از غرب و فرهنگ مدرنیته بگذرد. در حالی که اینان بخواهند یا نخواهند ذات انقلاب اسلامی جز این نیست و بر خلاف میل آن ها انقلاب به سوی اهدافش جلو می رود و آن ها را از صحنه بیرون می کند. زیرا بشر وقتی نجات پیدا می یابد که در ظاهر و باطن از استیلای طاغوت نجات یافته باشد و دیگر آن را حق نپندارد، به عبارت دیگر، نجات بشر در بستگی او به «حق» و حقیقت است.

فرهنگ غربی طوری است که اگر در جایی رخنه کرد آنچنان معادلات را به هم می زند که دشمن ملت را دوست جلوه می دهد و دوست را دشمن! در آن فضا آن هایی که بر عدالت و معنویت تأکید دارند، دشمن می شوند و آن هایی که دستورات الهی را به تمسخر می گیرند دوست قلمداد می شوند.

تبعات خروج از بستر طبیعی

وقتی روشن شد با نفوذ فرهنگ مدرنیته همه چیز از بستر طبیعی خارج می شود و با گرفتارکردن جامعه به آرزوهای بلندِ توسعه ی غربی، زندگی بومی ویران می شود، می فهمیم که چرا گفته می شود پدیده ی «بیکاری» در کشورهای خاورمیانه و خاور دور یک پدیده ی مدرن است. ممکن است بگویید: مگر در قدیم هیچ کس بیکار نبود؟! حقیقت این است که بیکاری

به این معنا که انسان اصلاً کار و شخصیت کاری نداشته باشد در زندگی قبل از مدرن معنی نداشت، بستر زندگی بومی برای هرکس یک جایی تعیین کرده بود، حتی عقب افتاده های ذهنی در نظام اقتصادی گذشته در حدّی که گاوها را به صحرا ببرند تا بچرانند، تربیت شده بودند و لذا نه تنها باری بر دوش جامعه نبودند، بلکه عاملی برای اقتصاد خانواده و روستا می شدند. پدیده ی بیکاری و بی خانمانی در غرب بعد از رنسانس و با فرهنگ عدم تعامل با طبیعت و تأکید بر صنعت، شروع شد و در کشور ما از قاجار به بعد کم کم مدرنیته وارد زندگی ها گشت. اول در خود غرب شروع شد و سپس به سایر کشورها که گرفتار فرهنگ مدرنیته شدند، سرایت کرد.

وقتی انسان از زمین بریده شد و بین انسان و زمین، انواع ماشین ها واسطه گشت و یک کُمباین هر روز به اندازه ی صد نفر آدم کار کرد، دیگر انسان ها در خانه ی اصلی خود که طبیعت است، جایی نخواهند داشت، زندگی به کلی گم می شود و انسان در وطن خود که زمین باشد، بی وطن می گردد. زندگی در کنار طبیعت، انسان ها را به وسعت طبیعت گسترش می دهد ولی زندگی ماشینی به جای تعامل با طبیعت بر آن غلبه می کند و در نتیجه شهرهای شلوغ پدید می آید و هسته های ثروت و قدرت و سیاست شکل می گیرد و بر جمع کثیری که در شهرها جمع شده اند هر طور خواستند اِعمال قدرت می نمایند و برده داری پنهان، ولی سخت آزاردهنده پایه ریزی می شود، صنعتی که بنا بود در خدمت بشر باشد اگر در بستری قرار گرفت که موضوع عدالت و معنویت در آن

فراموش شـد، منجر به حاکمیت صاحبان ثروت و قـدرت بر مردم می شود و مسلّم صـنعتی که در بستر فرهنگ مدرنیته شـکل گرفت به عـدالت و معنویت منجر نخواهد شد، و انقلاب اسـلامی بستر نجات مردم جهان از معضـلی است که روح مدرنیته آن را پدید آورد و درست هنگامی اتفاق افتاد که خودبینی بشر به نهایت رسیده بود.

وقتی فکر و فرهنگی که جای علم و صنعت را درست تعیین کند در صحنه نبود، فرهنگ مدرنیته با فرهنگ خاص خود طبقات صـاحب ثروتی را پدیـد می آورد که برای کنترل قـدرت و سیاست برنـامه ریزی می کننـد و جایی برای انقلاب اسـلامی نمی گذارنـد که بخواهـد اهـداف مربـوط به خـود را جلـو ببرد. مشـکل از آن جـا شـروع شـد که انقلاب اسـلامی نسبت به ذات تکنولوژی و تبعـاتی که به دنبـال دارد هوشـیاری لازم را به خرج نـداد و بعضـی از نخبه گـان نتوانسـتند جایگـاه تکنولوژی را درست تشـخیص دهنـد و آن را در خـدمت بگیرنـد، متأسـفانه تکنولوژی با همان روحی که در غرب شـکل گرفت در انقلاب اسـلامی پـذیرفته شـد، بعـد هم می گوئیم انقلاب اسـلامی در دنیای مدرن جواب گو نیست! با این که با اندک تأمل می توان فهمیـد این فرهنگ مـدرنیته است که جواب گوی نیازهای انسان نمی باشـد و انقلاب اسـلامی آمده است تا انسان ها را از آن فرهنگ به سوی فرهنگی عبور دهـد که خدا برای بشـریت نازل فرموده است. اگر مسئله ی انقلاب اسـلامی را مطرح می کنیم باید موضوعِ به بن بست رسیدن و سرخوردگی بشر مدرن را نیز مطرح کنیم و آن وقت است که جهانی بودن انقلاب اسلامی را می توان درک کرد.

دنیای مأیوس، و تنها راه نجات

امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» با انقلاب اسـلامی در دوران جدیـد نشان دادنـد وقتی همه ی ادیانی که راه های گشایش بشـریت از بحران های مدرنیته بودند خودشان رنگ غربی به خود گرفته اند، باز برای برون رفت از آن فرهنگ یک راه هست و آن نظر به اسلام است به آن شکلی که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در معرض دید همگان قرار داده اند.

متأسـفانه به جـای آن که مسـیحیت تکنولوژی را جهت بدهـد و عنـان گسـیختگی آن را کنترل کنـد تا صاحبان تکنولوژی، به قیمت نابودی طبیعت، ثروت های بادآورده به چنگ نیاورنـد، مقهور تکنولوژی شـد و به اسم هماهنگ شدن با زمانه، فرهنگی را که تکنولوژی بر مردم تحمیل کرد به رسـمیت شـناخت، و به جای آن که بر این تکیه تأکید کند که زمانه باید براساس دین خدا جلو برود، دین خدا را محکوم زمانه نمود. آن هم زمانه ای که صاحبان ثروت و قدرت برای خود تعریف کرده بودند.

حـاکمیت روح تکنولوژی به این معنی است که اگر فرهنگ تکنولوژی و شـیفت کاری کارخانه به شـما اجازه نمی دهـد نماز صبـح خود را بخوانیـد، به جهت رعایت روح تکنولوژی - که اسـتفاده از حـدّ اکثرِ فرصت برای به دست آوردن ثروت است- نباید بر نماز خواندن خود اصـرار بورزی. با این مثال ساده خواسـتم معنی حاکمیت روح تکنولوژی بر دین را عرض کنم و این که چگونه تکنولوژی تکلیف دین را تعیین می کند وگرنه موضوع بسیار عمیق تر و دقیق تر است.

ص: ۱۱۸

موضوع آفات تکنولوژی را بایـد در هزینه ای که انسان و طبیعت می دهنـد تا ماشـینی به راه بیفتـد، دنبال کنیم و در مقایسه با خسـاراتی که به جهات الهی انسـان می زنـد بایـد موضوع ارزیابی شود؛ روح تکنولوژیِ سـکولار فضایی ساخته که به راحتی ذهن در مسـیر الهیِ جـان خود قرار نگیرد و اگر دین شـناسان بخواهنـد در این مسـیر بیندیشـند بـا أنـگِ این که آن ها مخالف تکنولوژی و پیشرفت هستند میدان را برای طرح افکار آن ها تنگ می کنند.

بـاز این سؤال بـاقی است که آیـا دین بایـد تحت تـأثیر فرهنگ تکنولوژی باشـد و یا تکنولوژی بایـد در کنترل نگاه دینی جلو رود؟

در زمان دولت های سازندگی و اصـلاحات روزنامه ها نوشـتند: اگر می خواهید توسـعه ای مطابق با اروپا داشته باشید، باید از بعضـی از اعتقادات دینی دست بردارید! این همان اصالت دادن به روح تکنولوژی است که تا کجاها به خود حق می دهد جلو بیایـد. با نگاه به تاریـخ چهارصـدساله می توان گفت، تکنولوژی طوری به صـحنه آمد که همه ی ادیان را مقهور خود نمود تا امکان هیچ ابراز نظری در مقابل آن نداشـته باشـند، اعم از مسیحیت، یهودیت، بودا و دیگر ادیان، تنها اسلام است که از طریق حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به مقابله برخاسته، آن هم به روشی بسیار ظریف و حکیمانه، تا نه از درونِ کشور و نه از بیرون متهم به ضـد تکنولوژی شود. امـام«رضوان الله تعالی علیه» ما را در بین دو راهی غربی شـدن و اسـلامی مانـدن قرار دادند، چیزی که غرب تلاش کرده بود پیش نیاید و طوری القاء می کرد که بین اسلام و غرب تضادی نیست و با این کار

فرهنـگ خود را حـاکم می کرد و جلو می برد. بـا طرح چنین تقـابلی مردم موفق شدنـد بـا چنگ زدن به اسـلام وارد حوزه ی انقلاب اسـلامی شوند و در راسـتای آشـکارشدن چنین تقابلی بود که انقلاب اسلامی توانست خود را ثابت کند، و روشن شد اسلام تنها دینی است که می تواند مقابل فرهنگ مدرنیته بایستد.

تقابل فرهنگ مدرنیته با ادیان الهی

فرهنگ مـدرنیته از جهت بینش و روش در مسـیری است که به کلی در تقابل با اسـلام یا هر دین الهی قرار می گیرد، فرهنگی است که در ذات خود هر جریان مقدسـی را نفی می کنـد و به تمسـخر می گیرد و در همان راسـتا امثال سـلمان رشدی را می پرورانـد و سـخت از او پشتیبانی می کنـد و هر میلی، هرچنـد پست باشد در آن فرهنگ پذیرفتنی می شود و لذا اسـلام به طور بـدیهی و بر اساس ذات خود در تقابل با آن قرار می گیرد و برای انقلاب اسـلامی مقـدر شـده که در این آخرالزمان مأموریت نفی این کفر جهانی را رقم بزنـد و به همین جهت انقلاب اسـلامی در هر صـحنه ای که با کفر جهانی درگیر شـد پیروز بیرون آمـد، شـکست انقلاـب اسـلامی در صـحنه هـایی است که بـا کفر جهـانی سـازش کنـد. تقابـل بـا فرهنگ غربی، تقابل دین و دینـداران و نفی فرهنـگ کفر است و لـذا هرکس عزم احیـاء زنـدگی خـود را دارد راهی جز وارد شـدن در اردوگـاه انقلاـب اسلامی ندارد. عده ای گمان می کنند قوانین دین با حفظ تمام شرایط و اوضاعی که غرب ایجاد کرده، قابل اجرا است. این ها نمی دانند تا بشر و عالَم

ص: ۱۲۰

کنونی به سوی حق و حقیقت باز نگردد، حقیقت دین محقق نمی شود، به عبارت دیگر قواعد و قوانین دین را به عالَمی که دین در آن غریب و بیگانه است پیوند نمی توان زد و به همین جهت انقلاب اسلامی می خواهد عالَم و آدم دیگری پدید آورد که همه زیر سایه ی حق و در پناه او باشند و به علوم انسانی و اجتماعی دیگری نظر دارد غیر از آنچه غرب پایه گذاری کرده است.

انقلاب اسلامی یک رستاخیز جهانی است تا حساب هرکس در این رستاخیز معلوم شود، یا افراد در دل ظلمات مدرنیته در تمام ابعاد گرفتار پوچی و نیهیلیسم می شوند و یا وارد تاریخ طلایی معنویت می گردند، از این جهت است که دیگر افراد را بر اساس جبهه ای که در آن هستند باید ارزیابی کرد و نه براساس خصوصیات فردی، از این زاویه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: ای علی! «فَإِنَّهُ لَوْ عَبَدَاللهَ عَبْدٌ سَبْعینَ خَریفاً تحتَ المیزاب قائماً لیلهُ، صائماً نهارُه، وَ لَمْ یکُنْ لَهُ ولایهُ علی بن ابی طالب علیه السلام لَأَکَبَّهُ اللهُ عَلَی مِنْخَریهِ فِی النّار»؛(۱)

اگر بنده ای خدای را هفتادسال زیر ناودان کعبه عبادت کند در حالی که شب ها به نماز ایستاده و روزها، روزه دار است و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می اندازند.

زیرا هرکس در جبهه ای که علی علیه السلام در آن قرار دارد، نباشد، هر کجای دیگر باشد، با هر خصوصیتی هم که باشد، در ظلمات است، و انقلاب اسلامی از این جهت تاریخ ساز است و متذکر ظلمات هرگونه

۱- تفسیرجنابادی، ج۴ ، ص۲۲۸.

زنـدگی است که در فضای مـدرنیته ادامه یابد، انسان تماماً در آن فضا گرفتار بی هویتی و پوچی می شود. بنده یک مورد هم ندیـده ام که کسـی در فضای فرهنگ مـدرنیته زندگی کند و در ضـمنی که آرمان های آن فرهنگ را پذیرفته باشد، بتواند به زنـدگی خود معنـا ببخشـد و در نشـاط و امیـد واقعی زنـدگی خود را جلو ببرد. آری! چون انسـان در آن فضـا، شـرایطی برای امیدوارانه زندگی کردن ندارد خود را با انواع سـرگرمی ها مشـغول می کند، اعم از سـرگرمی های سالم و پوچ و یا سرگرمی های ناسالم و فاسد.

هنوز که هنوز است بنـده آن همه شـادی که در بسـیجیان خـط اول دفـاع مقـدس هشت ساله دیـدم، زیباترین شادی دوران می دانم، چون می دانسـتند نه تنهـا از چنگـال پوچی دوران رهـا شـده انـد، بلکه تاریخی از امیـدواری را برای مردم جهان رقم می زنند. این نوعِ نشاط و شادی مخصوص ملتی است که معنای زندگی را شـناخته، و قابل مقایسه با قهقهه های پر از غفلتِ غرب زدگان نخواهد بود که نمی توانند عیاشی را از نشاط معنوی تفکیک کنند.

دل مردگانی که سـعی می کنند با عیاشـی و لذات بوالهوسانه از دل مردگی خود فاصله بگیرند، باید ریشه ی دل مردگی خود را در فرهنگی بدانند که راه آسمان را به روی قلب های آن ها بسته و فکر نکنند با انواع وسایل لذّاتِ بوالهوسانه می توانند آن را درمان کنند، انسان نیازمند نشاط های معنوی است که با حضور در جبهه ی ایمان و جهادِ با کفر به دست می آید و زندگی حقیقی همین است و بس.

ص: ۱۲۲

فرهنگ مدرنیته طوری است که زندگی حقیقی را از انسان می رباید و او را گرفتار آرزوهایی می کند که در عین دست نایافتنی بودن، به فرض هم که به دست آید جان را ارضاء نمی کند، به همین جهت اگر ما آرزوهای جوانان خود را چیزهایی قرار دادیم که در فرهنگ غربی آرزو به حساب می آید، دل مردگی و تن دادن به انواع بطالت ها را برای آن ها پدید آورده ایم، دیگر فرق نمی کند به آن آرزوها برسند یا نرسند، در هر صورت در جبهه ای قرار دارند که از معنای حقیقی زندگی خارج شده اند و در جهت گیری خود نمی توانند به انتهایی نورانی بیندیشند، شبیه کسی که گرفتار مرداب شده ولی دست و پا زدن های خود را تلاشی می پندارد که او را نجات می دهد، در حالی که هر تلاشی در آن فضا، هلاکت را نزدیک تر و عمیق تر می کند. لذا است که باید متوجه باشیم مدرن تر کردن راه نجات مردم نیست، اصل را بر توجه دادن به جهت اصلی زندگی باید گذاشت و در کنار آن و در حدّی که بتوانیم در این دنیا زندگی کنیم فعلاً از گزینش تکنولوژی چاره ای نیست.(۱)

همه ی این ها به جهت آن است که روشن شود وقتی ما جایگاه انقلاب اسلامی را در این عصر می شناسیم، که فرهنگ مدرنیته و تبعات آن را بشناسیم و بفهمیم اگر تکنولوژی فشاری از بازوی ما برداشت، صدها برابر فشار بر روان ما تحمیل نمود و اگر برنامه ای ریخت تا راهی جلو بشر بگشاید، آنچنان است که ده ها برنامه باید بریزد تا مشکلاتی را برطرف

۱- در موضوع چگونگی گزینش تکنولوژی می توانید به کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

کنـد که برنامه ی اولی پدید آورده است، زیرا با روح ضد قدسـی و با اراده ی معطوف به قدرت و با عزم تقابل با طبیعت، می خواهد زندگی انسان ها را جلو ببرد.

وقتی در مقابل تمام موجودیت غرب «لا» می گوییم، «إلاّ»یی هم داریم و این «إلاّ» در جان ملت ایران همان حقیقت دین است. این «لا» در ارتبـاطی که بـا «إلاّ» پیـدا می کنـد مؤثر می شود و در نفی و اثبات انقلاب اسـلامی، هـدفْ حلِ مسائلی نیست که غرب زدگی پدید آورده، بلکه انقلاب برای آن است که این مسائل از سر ملت رفع شود.

مخالفان می پرسـند: چگونه می خواهیـد مسائل را حل کنیـد، آن ها غافل انـد مسائلی که با غرب زدگی پیش آمـده مسـئله ی اصـلی مـا نیست، و انقلاب برای رفع آن ها آمـده و نه برای حل آن ها. ما گرفتاری های اداری و بازرگانی و آموزشـی داریم ولی انقلاب برای حل آن ها با حفظ صورت غربی آن پیش نیامده. باید متوجه بود ما مسائلمان را به صورتی که در عالم غرب مطرح شـده نمی تـوانیم حـل کنیم و اگر به آن صورت مطرح کردیم نـاگزیر از مـا راه حـل غربی طلب می کنـد در حـالی که انقلاب برای هموارکردن راه وصول به غرب نبود.

عالم کنونی غرب گرفتاری های بسـیاری دارد و روز به روز گرفتارتر می شود، اگر در آن عالم وارد شدیم و خواستیم خانه ی از پای بست ویران شـده ی زنـدگی غربی را برای خود تزیین کنیم، در می مانیم و خصم بر ما غلبه می کنـد، زیرا او نسـبت به آن عالَمی که سلطان آن است، مناسبت بیشتری دارد، اگر در تار و پود زندگی غربی وارد شویم و بخواهیم

مسائلمان را که پیرو آن زندگی پیش می آید حل کنیم، در می مانیم. باید بدانیم اگر بشر می خواهد آینده ای داشته باشد می توان با رجوع به حق از طریق انقلاب اسلامی این راه را گشود.

ضروری است که از خود بپرسیم نسبت انقلاب اسلامی با غرب را چگونه تحلیل کنیم، آیا باید مدیریت آن را به دست کسانی بـدهیم که اصالت را به فرهنگ مـدرنیته می دهنـد و یا به دست کسانی که تلاش دارند با روش های حکیمانه ما را از مدرنیته عبور دهند و آرام آرام از غرب زدگیِ پنهان آزادمان کنند؟

بنـده معتقـدم امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» با انقلاب اسـلامی نشان دادنـد: وقتی همه ی مکتب ها و ادیان رنگ غربی به خود گرفته اند تازه پیام آخرالزمانی اسلام، راه اصلی را می گشاید و حرکت از ظلمات به سوی نور را می نمایاند. و معنی این که گفته می شود اسـلام دینِ آخرالزمـان است، جز این نیست که وقتی همه ی ادیان تحت تأثیر ظلمات آخرالزمان قرار گرفتند یـک دین هست که رسالت خروج از ظلمات را به عهـده دارد و تقابل بین ایمان و کفر را مـدیریت می کنـد و آن اسـلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله است.

انقلاب اسلامی، جنگ بین اسلام و غرب

بـا تولـد انقلاب اسـلامی؛ آرام آرام سـرنوشت هر جنگی به نحوی به تقابل انقلاب اسـلامی و فرهنگ مـدرنیته گره خورد، هر چند به ظاهر جنگ بین صدام و آمریکا و یا آمریکا و طالبان در افغانستان باشد، همان طور که جنگ بین ایران و عراق، جنگ بین ایمان و همه ی جهان

کفر بود. به عبارتی بایـد متوجه بود که مرزهای جغرافیایی در حال تبدیل شدن به مرزهای فرهنگی است. و در این دو جبهه ما شاهـد ظهور تضادهـایی هستیم که بین فرهنگ مـدرنیته و ادیان الهی در حال وقوع است و بقیه ی ادیان اگر بخواهنـد بماننـد، مجبورنـد به روش انقلاب اسـلامی خود را بازخوانی کننـد و نسبت خود را با فرهنگ مـدرنیته روشن نمایند. هرچند متأسـفانه روشـنفکران مـا تحت تـأثیر آموزه هـای غرب، متوجه چنین تقابل اساسـی نیسـتند و سـعی می کننـد این تضاد را رفو کرده و یا نادیـده بگیرنـد و با این کار از اسـلامیت اسـلام بکاهند. آموزه های فرهنگ مدرنیته را اصل گرفته اند و می گویند اسـلام هم همین هـا را می گویـد! در حـالی که اسـلام مـا را به یـک زنـدگی کاملاً متعـالی و معنوی سوق می دهـد و تمـام آموزه ها و دستورات آن رویکردی قدسی دارد و نه دنیایی، هر چند در دنیا از دنیا استفاده می کند ولی نه با رویکردی که غرب نسبت به دنیا دارد.

انقلاب اسـلامی بـا ذات ضـد غربی خود صـحنه ی بـازی تئوری لیبرال دموکراسـی را به هم زد و راه دیگری را برای زنـدگی گشود که این زنـدگی به کلی با آن نوع زنـدگی که فرهنگ مدرنیته در افق روح انسان ها قرار داده بود متفاوت است. چقدر در غفلت اند آن هایی که گمان می کنند: «پس از جنگ سرد، تضادهای ایدئولوژیک پایان یافته و لیبرال دموکراسی جهان را اشـغال می کنـد»! گویا این ها در این جهان زنـدگی نمی کنند و با تئوری های خود دل خوش اند. با سادگی تمام می گویند جهـان را تئوری لیبرال دموکراسـی اشـغال می کنـد و دیگر جایی برای هیـچ فکر و مکتبی باقی نمی گـذارد، این ها آرزوهای خود را به عنوان

واقعیت می بینند، و این همه مقاومتی که در بین توده ها در مقابل فرهنگ غربی به صورتی حماسی در حال شکل گیری است، نادیده می انگارند. وقتی متوجه شدیم لیبرال دموکراسی یعنی آزادی های بی قید و بیرون از تعهد دینی و از طرفی روح گرایش به ایمان را در جهان مشاهده کردیم، می فهمیم چرا عرض می کنم این ها آرزوهای خود را به عنوان واقعیات می بینند و گرفتار یک نوع خیال پردازی اند. همچنان برای تقویت خیالات و آرزوهای خود تکرار می کنند که «پس از جنگ سرد، تضادهای ایدئولوژیک پایان یافته و لیبرال دموکراسی جهان را اشغال می کند، و چون به عنوان یک دهکده با فرهنگِ واحدِ غربی روبه رو هستیم، پس جهان یک دهکده است و یک حکومت هم بیشتر ندارد و آن هم لیبرال دموکراسی است.»! تازه در عینی که در خیالات خود زندگی می کنند به بقیه هم دستور می دهند شما هم باید به رنگ لیبرال دموکراسی در آیید و هرگز تصور نکنید انقلاب اسلامی چیزی است که می تواند حیات جهانی لیبرال دموکراسی را نفی کند.

ظاهربینی شاخصه ای است که همیشه غرب زدگان بدان گرفتار بوده اند، در سی ساله ی اخیر صدها برنامه برای مهار جهان و خاورمیانه ریخته اند و تماماً به شکست انجامیده و باز به جهانی بودنِ لیبرال دموکراسی فکر می کنند. به جای آن که متوجه نقص این تئوری کودکانه شوند، انقلاب اسلامی را در شکست برنامه هایشان مقصر می دانند. در حالی که انقلاب اسلامی منطقی ترین تقابلی است که با تئوری لیبرال دموکراسی پیش آمده و با حرکت حکیمانه ی خود می رود تا بشریت را از این ظلمات رهایی

ص: ۱۲۷

بخشـد. پیـام انقلاب اسـلامی آن است که لیبرال دموکراسـی هرگز نمی توانـد انسـان را قانع کنـد و بر این مبنا جبهه ای را در مقابل فرهنگ مـدرنیته شـکل داده است وگرنه هیـچ وقت هیـچ مسـلمانی با مردم اروپا و آمریکا جنگی نـدارد، جنگ، جنگ فرهنگی است و جبهه ی مقابـل مـا یـک فرهنگ و فکر خاص است که از رنسانس وارد تاریـخ شـد و با هر بشـری که بخواهد خود باشد و توحیدی زندگی کند دشـمنی می کند. و انقلاب اسلامی شروع تقابل با چنین فکر و فرهنگی می باشد و به همین جهت واردشدن در جبهه ی آن برای برون رفت از عالم غربی و ورود به عالَم اسلامی، همراه با نشاط و حیات و معنی دارشدن زندگی خواهد بود. إن شاءالله.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۲۸

انقلاب اسلامی و برگشت به تماشاگری راز

اشاره

ص: ۱۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم

در سالگرد رحلت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» سؤال اصلی ما این است که ذات انقلاب اسلامی چیست؟ برای پاسخ گویی به این سؤال ابتدا باید ریشه ی اصلی انقلاب اسلامی را که به اسلام متصل است مورد توجه قرار دهیم و متوجه باشیم هر دینی از جمله اسلام در واقع به کمک ما آمده است که ما عالَم و آدم را درست و با چشمی فوق چشمِ تجربه و اندیشه ی محدود بشری، نگاه کنیم. عالَم از چشم دین سراسر راز است، رازهایی که خبر از حقایق عالیه می دهد و انقلاب اسلامی از آن جهت که شرایط امروزینِ رجوع به دین است، در ذات خود ما را به چنین نگاهی نسبت به عالم دعوت می کند، نگاهی که مقابل نگاه دنیایِ پشت کرده به دین قرار گرفته است. نگاهی که به دین پشت کند بسیاری از امکاناتی را که در عالم هست ولی در ماوراء محدوده ی حسّ است، نمی یابد و در نتیجه بدون ارتباط و استفاده از آن امکانات می خواهد خود را اداره کند. بر این اساس است که عرض می کنم اگر کسی به واقع انقلاب اسلامی را درست بشناسد و بتواند به آن عالَمی که این انقلاب اشاره دارد نظر کند، متوجّه می شود به کمک انقلاب اسلامی می توان بسیاری از مشکلاتی را که جامعه ی جهانی امروز گرفتار آن ها شده است، پشت سر گذاشت و به این

باور می رسد که هرگز نمی توان برای ادامه ی زندگی از انقلاب اسلامی دست برداشت. زیرا بی آیندگی جهانی که خود را در محدوده ی عالم ماده و امکانات آن متوقف کرده، روز به روز آشکارتر می گردد و روشن می شود که بسیاری از اقوام و ممالک در ارتباطی که با غرب دارند باید نگران فردای خود باشند.

سؤال دوم این است که انقلاب اسلامی چه چیزهایی را نفی و چه چیزهایی را اثبات می کند؛ به عبارت دیگر به چه چیزهایی «آری» و به چه چیزهایی «نه» می گوید؟ وقتی روشن شود انقلاب اسلامی با مبنای اسلامی خود ریشه در فطرت انسان ها دارد، متوجه می شویم به چیزهایی «نه» می گوید که تماماً با وجود انسان بیگانه است و به چیزهایی «آری» می گوید که با وجود انسان سازگار است، و در این راستا است که می توان گفت انقلاب اسلامی جواب جان انسان ها و موجب آرامش روح و حیات بشری است که جهنم اضطرابِ حاصل از فرهنگ مدرنیته، او را گرفتار کرده است.

ماهیت انقلاب اسلامی

یکی از کارهایی که باید در سالگردهای مربوط به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی انجام بدهیم، نظر به ماهیتِ میراث امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» یعنی انقلاب اسلامی است که آن مرد الهی برای بشریت گذاشت. انقلاب اسلامی آنچنان با تمام ابعاد عالَم و آدم در ارتباط است که به واقع از هیچ نکته ای از نکات آن نباید غفلت کرد وگرنه به

همان انـدازه از سـیر به سوی کمال محروم خواهیم شـد. با شـناخت ماهیت انقلاب اسـلامی دیگر مناقشه روی مفاهیمی از قبیل دیـن اقلّی و دین اکـثری و یـا ولاـیت مطلقه و یـا غیرمطلقه ی فقیه، و امثـال آن هـا نخـواهیم داشت، همه ی این منـاقشه هـا در شرایطی پیش می آیـد که نسبت به شـناخت جایگـاه عالَم انقلاب اسـلامی غفلت شود. همان طور که وقتی انسان اسـلام را به عنوان یـک دین الهی پـذیرفت دیگر این سؤال برایش پیش نمی آیـد که «آیـا نمـاز بخوانیم و یا نخوانیم!» کسـی که اسـلام را پـذیرفت و متوجه نقش آن در دنیا و آخرتش شد نماز را که لازمه ی غیر قابل انفکاک مسـلمانی است جهت سـعادت خود به خوبی می پذیرد. در همین راستا بنده معتقدم اگر بر روی لوازم انقلاب اسلامی مناقشه می شود، به جهت آن است که موقعیت اصـلی انقلاـب درست روشن نشـده است. بنابراین بایـد همه تلاش کنیم که ذات انقلاب را بشناسـیم تا لوازم آن نیز شـناخته و پـذیرفته شود. آن وقت است که روشن می گردد به واقع امروزه انقلاب اسـلامی همراه با لوازمش تنها راه سـعادت بشـر است، نشناختن ذات انقلاب مثل دیگر ندانستن ها نیست، زیرا این ندانستن یک نوع بیگانگی با تاریخ است و موجب بی خردی و بی بهره گی انسان از زندگی می شود چون «وقت» خود را نشناخته.(۱)

ص: ۱۳۳

۱- در موضوع «وقت» به کتاب «آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» ص: ۳۴۰ رجوع فرمایید.

چگونه اسلام رنگ غربی گرفت

دشـمن بعضاً به گونه ای به لوازم اعتقاد اسـلامی مثل این که چرا باید دست دزد را برید، حمله می کند که اصل اسـلام را زیر سؤال ببرد و یـا عوارض انقلاـب را عین اصل و حقیقت انقلاب مطرح می کنـد تا اصل انقلاب را نفی کنـد. بایـد اولاً؛ مواظب بود هر پیش آمـدی را به نام عارضه ی انقلاب نپذیریم و از آن طرف عوارض انقلاب را با حقیقت آن یکسان ندانیم. در یک کلمه به عنوان یک انسان محقق باید اصل و فرع اسـلام و انقلاب را شـناخت و هرکدام را در جای خود مورد بررسی قرار داد. وگرنه همـان طور که بنی اسـرائیل بین جـادو و معجزه فرق نگذاشـتند و وقتی حضـرت موسـی علیه السـلام به میقات رفتنـد، به دنبال سامری راه افتادند؛ اگر ذات اصـلی انقلاب درست شناخته نشود پوسته ی انقلاب را برای ما نگه می دارند و محتوای آن را از حقیقت خـالی می کننـد و عملاًـ ما را از برکات فوق العاده انقلاب اسـلامی محروم می نماینـد تا آن جا که ممکن است تصور کنید کار از اول هم بدتر شد.

در راستای توجه به ذات انقلاب اسلامی حرف اصلی بنده این است که با به حجاب رفتن عالَم اسلامی توسط مدرنیسم، فهم ما نسـبت به دین از مسـیر اصـلی اش خارج گشت به طوری که اسلام در صدوپنجاه سال اخیر نه تنها به حاشیه رفت حتی در ذیل فرهنگ مدرنیته رنگ غربی به خود گرفت و به اصطلاح، در حجاب مدرنیته رفت. از این رو به جای آن که اسلام بر همه چیز سایه افکند، فرهنگ اسلام در زیر سایه ی تمدّن غربی قرار گرفت و شخصیتش که باید ملاکی باشد برای ارزیابی همه چیز، با

تمدن غربی مورد ارزیابی قرار گرفت. و عملاً اسلام از شخصیت تأثیرگذار و تاریخ ساز خود خارج شد و ملّت های مسلمانِ بی تاریخ شده، نه تنها دیگر منشأ اثر نبودند بلکه اثرپذیر شدند و هویت خود را در زیر سیطره ی تاریخی جهانِ مدرن جستجو کردند. هویت جامعه ی اسلامی دنباله ی تاریخی شد که جهان مدرنیته برای آن تعریف کرد و این عین بی هویتی است و از این طریق همه ی اسلام از دست رفت، چون معنی حقیقی خود را در دوران معاصر گم کرد و مدرنیته همان طور که همه چیز را با روح خود معنی می کرد، اسلام را نیز با همان روح معنی کرد، حال در چنین فضایی هراندازه می خواهی به عبادات فردی بپرداز، این عبادات هیچ منظری جز منظر غربی شدن در جلو شما نمی گذارد و مسلّم اشخاص و طوائف متأدب به ادب فرهنگ غربی به آسانی نمی توانند با انقلاب اسلامی دمساز شوند.

اگر تاریخ معاصر را قبل از انقلاب اسلامی ملاحظه کنید، می بینید همه ی مسلمانان باید تلاش می کردند تا ثابت کنند اسلام هم حرف های فرهنگ مدرن را تأیید می کند و این به معنی قرارگرفتن اسلام در ذیل فرهنگ غربی است. وقتی اسلام زیر سایه ی فرهنگ مدرنیته قرار گرفت، دیگر این اسلام است که باید جان بکند و بگوید من هم هستم، در این شرایط اولاً: دیگر جوان مسلمان خیلی اصرار ندارد به مسلمانی خود افتخار کند، ثانیاً: آنچه به مسلمانی او شخصیّت می داد، نزدیکی به مدرنیته بود و این که سعی کند بر اساس معیارهای دنیای مدرن زندگی کند، نه رغبتی به آگاهی نسبت به اسلام داشت و نه انگیزه ای برای عمل کردن به دستورات

کتاب وحی؛ باید گفت در آن شرایط به واقع از اسلام جز نامی باقی نمانده بود.

بازگشت به اسلام تأثیرگذار

بر عزیزان واجب است فضای قبل از انقلاب را براساس زاویه ی فوق خوب بشناسند وگرنه وقتی می گوییم انقلاب اسلامی شروع یک تمدّنی است که به تقابل با فرهنگ مدرنیته آمده است، فکر می کنید ما شعار می دهیم. در طول تاریخ معاصر و از زمانی که فرهنگ مدرنیته فرهنگ غالب جهان شد، در هر شرایطی اسلام می خواست از خود دفاع کند تحت غلبه ی فرهنگ مدرنیته نمی توانست حقانیت خود را بنمایاند و این در صورتی است که در گذشته نه تنها اسلام حرف اول را می زد بلکه تاریخ را به حرکت آورده بود و عموماً ملت ها تحت تأثیر اسلام بودند.

در صورتی که بتوان از فضای سراسر نیرنگ و ظلمت فرهنگ مدرنیته خارج شد و اسلام را نمایاند، چهره ی اسلام آنقدر روشن و جذّاب و همه جانبه است که خودش دلیل بر حقّانیت خود و ملاک ارزیابی همه چیز خواهد شد. مشکل اصلی به هم خوردن ملاک های ارزیابی است و این که بخواهیم از منظر فرهنگ بی ریشه و ضد قدسی مدرنیته، اسلام را ارزیابی کرده و اسلام را ذیل فکر غربی قرار داده و بررسی کنیم. مثلاً بگوییم: «بهداشت که یکی از ارمغان های تمدّن جدید است، هزار و چهار صد سال پیش در اسلام بر آن تأکید شده است» وقتی به این صورت از اسلام دفاع کنیم عملاً اسلام را ذیل تمدن مدرنیته قرار داده ایم و با اقرار به حقانیت

فرهنگ مدرنیته می خواهیم حقانیتی هم برای اسلام دست و پا کنیم، غافل از این که رویکرد اسلام به عالم و آدم متفاوت است و بهداشت در آن نگاه معنی خود را دارد و به منزل و مقصد دیگری اشاره می کند. باید از خود پرسید چه شده است که ما به چنین حال و روزی افتادیم که به جای آن که اسلام ملاک ارزیابی حق و باطلِ همه چیز باشد باید در مقابل ظلمانی ترین فرهنگ تاریخ، از خود دفاع کند؟ و او مدعی باشد و ما متهم!

اسلام مدعی یا متهم؟

ممکن است بفرمائید بالأخره اسلام باید بتواند از خودش دفاع کند تا حقّانیتش ثابت شود. بله اسلام آنقدر عظیم و توانا است که در هر شرایطی توان اثبات خود را دارد. ولی چرا اسلام در جایگاه متهم نشست و فرهنگ مدرنیته در جایگاه مدّعی؟ آیا این یک وارونگی نیست؟ چرا باید فرهنگی که از بنیان با پشت کردن به عالی ترین معارف بشری پای گرفته و همه چیز را براساس هوس انسان ها ارزیابی می کند، در جایگاه مدعی بنشیند و با این همه نتایج اسفباری که در تاریخ چهارصدساله ی خود به بار آورده، از کشتار سرخ پوستان آمریکا بگیر تا اسیرکردن مردم آفریقا برای بیگاری در مزرعه های آمریکا و استعمار ملت ها و فسادهای بدون مرز و چپاول اموال سایر ملل، حالا مدّعی است و اسلام باید در مقابل ارزش های فرهنگ مدرنیته از خود دفاع کند و خود را با آن ها هماهنگ نماید؟! همه ی این ها به جهت آن بود که ما مسلمانان پذیرفتیم اسلام را در ذیل تاریخ مدرنیته تعریف کنیم و اصالت را به فرهنگ غربی دادیم و به یک معنی اسلام را

ص: ۱۳۷

بی تاریـخ کردیم و در اتصـال به تاریـخ غربی آن را معنی نمودیم. یـک ملّت وقتی تاریـخ دارد که در تمـام ابعـاد و جنبه های زندگی انسان ها اثر و حضور داشته باشد.

تـا قبل از انقلاب اسـلامی به خصوص با حضور ننگین سلسـله ی قاجار و سلسـله ی پهلوی در مقابل غرب، یک نوع بی هویتی تاریخی از ما نشان داده شد که بدتر از آن ممکن نبود. حاکمان وابسـته طوری اسـلام و تشـیع را نمایاندند که گویا هیچ حرفی جز تقلید و تبعیت بی چون و چرا از غرب ندارد. چنین شرایطی، شرایط حاکمیت مدرنیته بر اسلام و بی تاریخ شدن اسلام بود. وقتی بعضـی از کتـاب های قبل از انقلاب را مطالعه کنیـد، می بینیـد چگونه می خواسـتند ساده ترین مسائل اسـلام را از طریق حقّانیت تمـدّن مـدرنیته اثبات کنند و این غم بزرگی بود که هیچ مسـلمان آگاهی نمی توانست تحمل کند. در نظر بگیرید در این مدت بر امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و امثال ایشان چه گذشت. بالأخره خداوند انقلاب اسلامی را درست در مقابل فرهنگ ظلمانی غرب به صحنه آورد تا با نمایش حقّانیت نگاهِ راز گونه ی اسلام عزیز، ضعف های نگاه مدرنیته بر ملا شود و بر دیواره ی آن فریب بزرگ، شکافی اساسی ظاهر گردد.

بـا توجه به ضـعف هـای همه جانبه ی فرهنگ غربی و با توجه به امکانات همه جانبه ی اسـلامی که به قرائت شـیعی به صـحنه آمـده است، مسلّم انقلاب اسـلامی پایه گـذار تمـدنی خواهـد شـد که مردم جهان باید برای اثبات معنی خود به صورتی همه جانبه به آن روی آورند. با مطالعه در دو طرف قضـیه است که می توان جایگاه تاریخی انقلاب اسـلامی را شـناخت تا روشـن شود

ص: ۱۳۸

انقلاب اسلامی به کجا می رسد و اسلام چه موقعیّتی پیدا خواهد کرد. آنچه در این تقابل صحنه را به نفع انقلاب اسلامی تمام می کند، تنها ظلمات همه جانبه ی غرب نیست، بلکه خصوصیات اسلامی که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» ارائه داده اند نقش بسیار مهمی دارد، چون ایشان اسلامی را به صحنه آوردند که در عین نظر به متن قرآن و روایات، صورت ارائه ی آن به روش عرفانی و فلسفی نیز مدّ نظر بوده است و از همه مهم تر فضای حماسی و تقابل کامل با غرب را در آن نهادینه کردند.

آغاز تعارض

انقلاب اسلامی، آغاز تعرّض روح راز گونه ی اسلام است در مقابل روح حس گرایی و عقل محدود شده به حسِّ تمدن غربی. در چهارصدساله ی اخیر نگاه غرب به عالم و آدم از سر حسّ و عقلِ مستقل از وَحی بود، چون به جنبه های متعالی انسان ها نظر نمی شد و راه های ارتباط آن جنبه ها به عالم معنویت مورد توجه قرار نمی گرفت، انسان غربی گرفتار هوس شد و عالم و آدم را بر همان اساس تحلیل کرد.

حسّ و عقل عملی به خودی خود ابزار هایی اند که باید با نور الهی هدایت شوند وگرنه عقل شیطانی یا «نَکْرا»(۱)

مثل عقل معاویه تحویل تاریخ

ص: ۱۳۹

۱- در روایت داریم که حضرت صادق علیه السلامفرمودند: عقل آن است که به کمک آن خدای رحمان عبادت شود و به کمک آن بتوان بهشت را به دست آورد. راوی می پرسد، آنچه معاویه داشت چه بود، حضرت می فرمایند: «تِلْکَ النَّکْرَاءُ وَ تِلْکَ الشَّیْطَنَهُ وَ هِیَ شَبِیهَهٌ بِالْعَقْلِ وَ لَیْسَتْ بِعَقْل» آن یک بد جنسی و شیطنت است، شبیه عقل است ولی عقل نیست. (بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۶)

می دهـد، عقـل یا تحت تأثیر وَحی است و یا تحت تأثیر هوس و شـهوت. امیر المؤمنین علیه السـلام می فرماینـد: «کَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِیرٍ تَحتَ هَوَی أَمِیرٍ»؛(۱) چه بسـیار عقلی که اسـیر فرمـان هوسـی است که بر آن حـاکم است. عقل عملی، اسـتعدادی اسـت جهت به دست آوردن راه ها و ابزارهایی که انسان برای رسـیدن به هـدف به آن نیاز دارد، مهم آن است که هدف را درسـت انتخاب کنیم، اگر عقل را صرفاً برای رسیدن به رفاهِ دنیایی به کار گیریم نتیجه اش آن می شود که فعلاً ما در غرب با آن روبه روئیم و در نهـایت انسان را به ناکامی می کشانـد و اگر بخواهیم به خـدا برسـیم باز عقل را به کار می گیریم تا شـرایط و بستر تعـالی انسـان را فراهم نمایـد و به جـای آن که تحت تـأثیر هوس باشـد تحت تـأثیر عقـل قدسـی و وَحی الهی قرار می گیرد و شرایـط تحقق تمـدن اسـلامی را فراهم می نمایـد. آن عقـل که به آن عقـل عملی می گوئیم همانی است که امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمودنـد ممکن است تحت تأثیر هوس قرار گیرد و هوس آن را جلو ببرد، اسـتعدادی است که در عالَم تأمل می کند و راه های رسـیدن به هـدف را می یابـد، حال اگر هـدف متعالی باشد، راه های رسـیدن به آن هدف را به انسان می نمایاند و از این جهت عرض شد حسّ و عقلِ مستقل نداریم، حسّ شما بر اساس گرایش و انگیزه ی درونی شما عمل می کند، چشم شما همه چیز را نمی بیند چیزهایی رامی بیند که شما می خواهید بینید و به آن حساسیت دارید. به قول مولوی:

گاو

را آری به بغداد ناگهان

بگذرد

از این کران تا آن کران

از

همه خوب و خوشی ها و مزه

او

نبیند غیر قشر خربزه

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۱۱.

دلِ گاو، پوست خربزه می خواهد؛ پس چشمش برای دیدن پوست خربزه حرکت می کند.

طالب

هر چیز ای یار رشید

جزهمان چیزی که می جوید

ندید

از آن جایی که حسّ و عقلِ مستقل نداریم، اگر حسّ و عقل، از وَحی جدا شد، حتماً گرفتار ضدّ وَحی می شود؛ یعنی گرفتار هوس می گردد.

با توجه به امر فوق می توان گفت: تمدّنی که از وَحی جدا گشت، عقلش، عقل شیطانی خواهد شد، همان طور که حس اش حسّ شیطانی می شود و همه چیز را وسیله ی استیلا می کند. در چنین شرایطی انقلاب اسلامی با حضور خود و با افقی که همراه خود دارد شرایط تعرّض به فرهنگ شیطانی جهانی مدرن گشت، آن هم با نگاه رازگونه ای که در ذات خود دارد و تمام تحولات عالم را به حقایق غیبی ارجاع می دهد. سال ها افتخار تمدن غرب این بود که ما با عقلمان زندگی خود را مدیریت می کنیم و هر ملتی که از تمدن غربی فاصله بگیرد، از عقل فاصله گرفته و گرفتار خرافه شده است. حالا انقلاب اسلامی آمده و روشن می کند وقتی حسّ و عقل از وَحی فاصله بگیرند دیگر عقل، آن عقل مقدسی نیست که انسان را سعادت مند کند، عقلی است که شیطان تکلیف آن را تعیین می کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با نقش شیطان در ادراکات انسان های منحرف می فرمایند:« اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فِعْلَ مَنْ قَدْ

شَرِکَهُ الشَّیْطَانُ فِی سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَی لِسَانِهِ»؛(۱) شیطان را پشتوانه خود گرفتند و او از آنان دام ها بافت، در سینه هاشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آنچه می دیدند شیطان بدیشان می نمود، و آنچه می گفتند سخن او بود. به راه خطاشان برد و زشت را در دیده ی آنان آراست. شریک او شدند، و کردند و گفتند چنان که او خواست.

چشم دین و عقل قدسی، نگاه رازگونه به امور است، نگاهی است که با ارتباط با عالم غیب به عالم و آدم می نگرد و از ابعاد بی نهایت آن به حیرت می آید. در روایت آمده است که یکی از دعاهای حضرت محمّد صلی الله علیه و آله این بود که: «رَبِّ زِدْنی تَحَیُّراً!»؛(۲) «خدایا حیرتم را زیاد کن!». یعنی آنقدر بصیر شوم که ببینم مسئله خیلی بالاتر ازآن است که فکر بشر بتواند بر آن احاطه یابد. در نگاه سطحی به عالم، رازهای پنهان عالم را نمی بینیم که از عظمت آن ها حیرت کنیم، موجودات را در محدوده ی حسّ می شناسیم و فکر می کنیم همه ی حقیقت آن ها همین است. نظر به جنبه های رازآلود عالم از وقتی شروع می شود که نگاه خود را در محدوده ی حسّ متوقف نکنیم و حتی از نگاه عقل استدلالی هم بالاتر بیائیم، لازمه ی چنین نگاهی بیداری دل است و توجه به اشاراتی است که وَحی الهی نظرها را بدان اشارات جلب می کند.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۷.

۲- شرح فصوص، ابن ترکه، جلد۱، ص ۳۰۸.

محدودیت ها و غفلت های علم تجربی

اگر دل بیـدار شـد تمام جهان را راز می بینیـد. نگاه فیزیولوژیک به بـدن می گوید انسان چیز مهّمی نیست، آنچه هست همین بـدن و اعضـاء داخلی و خارجی بـدن است، نه توجهی به روح و قلب معنوی دارد و نه می توانـد آن را حسّ کنـد. به گفته ی فیلسوفـانِ علم، دانشـمندان علوم تجربی ابتـدا پیش فرض هـا یا تئوری هایی را می سازنـد و سـپس با تجربه های مکرر به دنبال تأیید آن ها می گردند، هر آنچه با تئوری آن ها مطابق بود آن را برجسته می کنند و هرآنچه هم که با آن تئوری همساز نبود، نادیـده می گیرنـد و مردم تصور می کننـد واقعیات همان هایی است که با تئوری آن ها تأیید شده است. در این روش هزاران، هزار جنبه از واقعیـات – اعم از واقعیـات محسوس و یـا مـاوراء حسّ– نادیـده گرفته می شود. نمونه اش موضوع تکامـل انسـان است، امروزه هیچ دانشمند فسیل شناسی نمی داند که انسان بالأخره بر اساس تکامل انواع به وجود آمده یا خدا به طور مستقل خلقش کرده است. بعضـی از دانشمندان یک زنجیره و سلسله ای فرض کردند و بعد که متوجه شدند بعضی از انواعی که باید این سلسه ی فرضی را کامل کند موجود نیست، با فرض این که حتماً سلسله ای بوده، گفتند نمی دانیم حلقه ی قبلی چگونه به حلقه ی بعـدی وصل می شود، گمان کردند حلقه ی مفقوده ای است که بعداً پیدا می شود. حالا کسانی که منظور از حلقه ی مفقـوده را متوجّه نباشـند فکر می کننـد مسئله ی خلقت انسـان بـا «تکامـلِ انواع» حـل شـده است. در حـالی که طرح حلقه ی مفقوده، خبر از عدم وصل و عدم رابطه ی انسان با سایر موجودات می دهد و

حکـایت از یک نوع سـر گردانی است که در زیر واژه حلقه ی مفقوده پنهان شـده است، ولی با این حال خیلی کم انـد افرادی که بداننـد علم جدیـد به گونه ای سـخن می گویـد که با جملات مبهم، رازهای جهان را پنهان می کند و جهانی فرضـی را به عنوان واقعیتی مسلّم معرفی می نماید. بسـیاری از انسان ها چنین می پندارند که، علم تجربی از جهان توصیف واقعی ارائه می دهد و مفاهیم علمی، المثنای دقیق و کامل طبیعت اند، در حالی که مفاهیم علمی فقط به جنبه های معیّنی از پدیده می پردازند و وسیله ی نیل به اهداف محدود و معینی هستید، نه گزاره های قابل اطمینان از واقعیات.(۱)

دانشـمندان در روش دانشگاهی و آموزشی برای تفهیم و توجیه نظریه ها از تمثیل و مدل سازی استفاده می کنند. ولی بسیاری از افراد تصوّر می کننـد که این مـدل ها واقعیت دارنـد و جهان هم بر اساس این مـدل ها ساخته شده است، در حالی که مدل، حاکی از وجود بعضی از شباهت ها است. مثلاً می گویند سیستم آرایش اتم های نمک طعام، مکعبی است، آن وقت ما تصوّر می کنیم واقعاً همین طور است و مسـئله حل شده است در حالی که این ها فرض و فرضـیه است نه واقعیت. آنچه تصوّر علم از آرایش اتم ها به ما می دهـد، یک نماد و تصوّر است نه یک واقعیّت مسـتقیم که فیزیکدانان آن را مشاهده کرده باشـند. وقتی این مطلب برای عزیزان روشن شد و به خوبی متوجه شدیم در دیدن واقعیات از طریق نگاه علوم تجربی در بسـیاری از ابعاد در حجاب هستیم، می فهمیم چگونه نگاه فرهنگ مدرنیته

۱- در مورد نقش نظر و تعبیرِ علمای تجربی در ارائه ی چهره ی عالم، به کتاب «علم و دین» از «ایان باربر» رجوع شود.

به عالم و آدم رازهای عالم را نادیـده می گیرد، در آن حـدّی که هیچ جلوه ای از «الله اکبر» و «لا اِلهَ اِلّا الله» و «لاحَوْل وَ لا قُوّه اِلّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعظیم» در منظر آن ظاهر نمی شود.

آفات غلبه ی نگاه مدرنیته به عالم

بـا غلبه ی نگـاه فرهنـگ مـدرنیته به عالم ما نمی توانیم حتی یک سـلول را با یک نگاه دقیق تحلیل کنیم و تا نگاه غالب، نگاه فرهنگ غربی است، واقعیات عالم رازهای خود را نمی نمایاننـد و ما همچنان عالم را یک پدیـده ی مرده و بی جانی می دانیم که اجـازه ی هر تصـرفی را در آن به خود می دهیم، بـدون آن که متوجه تبعـات خطرناک چنین تصـرفاتی باشـیم، زیرا فقط با یک سـطح از سطوح طولی عالم روبه روئیم، مثل وقتی که بدن یک انسان را بنگریم و از جنبه ی باطنی و روحِ مجرد و عقل و قلب او غافل باشـیم و با توجه به همان سـطحی که می بینیم نسـبت به او قضاوت کنیم و با او برخورد نمائیم. غفلت از نگاه راز آلود به عالم از همین سنخ است.

آقای «ایان باربر» دانشـمند و فیزیکـدان فرانسوی در کتاب «علم و دین» با زحمت زیاد می خواهـد به ما تفهیم کنـد که همه ی نظریه هـای علوم تجربی، ترکیبی است از اطلاعـات حسّـی، همراه بـا فرضـیات و تعبیرات دانشـمندان. اگر با دقت کامل متوجّه سخن «باربر» شویم و نگاه علم تجربی نسـبت به واقعیت را عین گزارش از واقعیت خارجی ندانیم، توجه صـحیح به عالَم شروع می شود، از این به بعد عالم به عنوان نمادهایی از راز رخ می نمایاند.

ص: ۱۴۵

انقلاب اسلامی به تقابل با بینشی آمده است که مدعی است عقلِ تجربی و حس می تواند جدای از نگاهی که وَحی متذکر انسان می شود، جهان را بشناسد. در این نگاه انسان با هیچ جنبه ای از حقیقتِ عالَم روبه رو نخواهد شد و ظلمات واقعی چیزی جز این نیست. از این رو اصلی ترین نقش غرب را باید آن دانست که با رویکردی که به عالم و آدم نمود چشم رازبینی بشر را کور کرد. قرآن در مورد ملت هایی که جدا از نگاه وَحی الهی به عالم می نگرند می فرماید: «فَأَنَّها لاتَعْمَی الْاَبْصارَ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُور»؛(۱) آن ها چشم سرشان کور نیست، چشم دلشان که در سینه هاشان قرار دارد کور است. چون دل است که به سایر قوا فرمان می دهد، اگر چشمِ دل کور شد فرمانی که به سایر قوا می دهد تا موضوعی را بررسی کنند، از موضعی باطل و غیر واقعی آن فرمان را صادر می کند و جهت چنین جستجویی به سوی ناکجا آباد خواهد بود و این همان واقعه ای است که ما در تمدن غربی با آن روبه روئیم.

انقلاب اسلامی بازگشت به نگاهی است که آن نگاه از قلبی شروع شده که منور به نور وَحی الهی است و بازگشت به نگاه انسان هایی است که از طریقِ به صحنه آوردن قلب، جهان را در رابطه با حقیقت باطنی آن می بینند، این همان نگاهی است که ما در سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام با آن روبه روئیم.

نگاه بر اساس سنّت اولیاء الهی موجب می شود تا انسان وارد عالَمی شود که سراسر در آرامش قرار دارد، زیرا در آن منظر هر چیزی به خدا

۱- سوره ی حج، آیه ی ۴۶.

متصل است و انسان را وارد جنبه ی بقای عالَم می کنـد تا انسان در آغوش گرم ربوبیتِ حقّ با هرچیز مرتبط شود. در آن نگاه هرچیز متـذکر ربوبیت حق است، و نه تنها عالم غیب و معنویت، بلکه جهانِ طبیعت نیز گهواره ی الهی است تا خداوند همواره انسان ها را در آن به تعالی برساند و آرامش آن ها را بدون هیچ اضطرابی تأمین نماید.

شاخصه ی نگاهی که بشرِ قبل از دنیای مـدرن به عالم داشت، رازبینی او بود و عالم را سراسـر صورت لطف پروردگارش می دید که به جلوه های مختلف با انسان مأنوس گشته و با او به گفتگو نشسته است. این مطلب را در سخنان اولیای الهی می توان تجربه کرد که چگونه تمام عمر در چنین عالَمی به سر می بردند. برگشت به سـنت اولیاء الهی از طریق انقلاب اسـلامی راهی است برای رهایی از حجاب هایی که با مستقل دیـدن پدیـده ها بر روح بشـر مـدرن تحمیل شـده است تا انسان بتوانـد با آیت دیدنِ همه چیز، به عالَم بقاء و وحدت وارد شود و از عالَم کثرت، که موجب اضطراب و هردم به کاری است، نجات یابد.

در نگاه دینی همه چیز از حق تجلی یافته و به حق متصل است و در عالَم یک نحوه وحـدت در جریان است که هیچ چیزی در آن مستقل و منفرد نیست، بـا وارد شـدن در چنین نگاهی انسان وارد عالَم وحـدت می شود و همه چیز با اتصال به پروردگار، در حـالت بقاء است و انسان نیز با ورود به بنـدگی خـدا وارد چنین اتصال و بقایی خواهـد شـد. قرآن می فرمایـد: «لاٰنُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»؛(۱) بین پیامبران خدا هیچ تفاوت و

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۸۵.

دوگانگی نیست و همه ی آن ها متذکر حقایق عالم بوده اند و پدیده های عالم را جلوه هایی از آن حقایق می دیدند و معرفی می کردند و فرهنگ مدرنیته با پشت کردن به فرهنگ انبیاء این نوع نگاه را از منظر انسان ها در حجاب برد و انقلاب اسلامی به صحنه آمد تا نگاهی که انبیاء به عالم داشتند احیاء گردد و بشر دوباره به خانه ی حق و حقیقت برگشت نماید.

انقلاب اسلامی و عزم بازگشت به سنّت

سنّت انبیاء خصوصیاتی خاص دارد؛ یکی این که خدا را به عنوان رب العالمین – و نه صرفاً به عنوان خالق عالَم– مدّبر همه ی امور هستی می داند، دیگر این که در آن سنت انسان خود را در آغوش گرم پروردگار عالَم احساس می کند و به همین جهت انبیاء نه از چیزی می ترسیدند و نه از حادثه ای گله مند بودند، تنها اضطرابشان این بود که کاری نکنند که از حال و هوای بندگی بیرون روند و آن همه عبادات و مجاهده با نفس برای حفظ بندگی شان بود.

ورود به سنت انبیاء و اولیاء، ورود به عالَمی است که انسان در آن عالم می تواند از خاطر جمعی و طمأنینه ی خود لذّت ببرد و هیچ حادثه ای او را از آرامشی که به دست آورده خارج نمی کند، چون همواره جنبه ی غیبی و رازواره ی حادثه ها را می نگرد و عملاً در گلستان قاعده ها و سنن الهی به سر می برد.

انقلاب اسلامی با عزمِ بازگشت به سنّت و با توجّه به غیب و راز عالم، در تقابل با تمدّنی است که شدیداً به سنّت یعنی آن نگاه خاص که انبیاء به

ص: ۱۴۸

بشـر داده بودنـد، پشت کرده است. تمدّن جدید با نگاه کثرت گرایی که به آن مبتلا شده، هر لحظه به کاری است و از احکام اصـیل و سـنّت های الهی غافل است و از حضور در سنّت های الهی هیچ بهره ای نبرده است، چیزی که باید به مرور با عبور از فرهنگ مـدرنیته و احیاء فرهنگ دینی بـدان نایل گشت. مثلاً سـنّت نابودی ظلم و ظالم و پیروزی ایمان و مؤمنین چیزی اسـت که در نگـاه دینی قابـل درک است در حـالی که در نگاه کثرت زده و حسـیِّ تمـدن غربی هرگز احساس نمی شود و به همین جهت به راحتی مبادرت به ظلم می کنـد و با انواع ناکامی ها روبه رو می گردد و تا نابودی نهایی جلو می رود و بدون آن که فکر کند علت غلط از آب درآمدنِ محاسباتش چه بوده، همچنان مشغول همان نوع محاسبات است.

ورود به نگاه سـنت گرای پیامبران علیهم السـلام، ورود به عالمی است که اقـدامات انسان ها در زنـدگی را از مرزهای محدود عـالم محسوس گسترش می دهـد و وارد عـالمی می کنـد که انواع رازها در کنار انسان قرار می گیرد و زنـدگی با تماشاگری رازها ادامه می یابـد، همان چیزی که در دوران معاصـر تنها انقلاب اسـلامی پیام آور آن است، تا در عین حفظ زندگی زمینی ارتباط با حقایق آسمانی در صحنه ی زندگی برقرار باشد و بشر در خانه ی حق پرستی با سلامت ذات ادامه ی حیات دهد.

برای شـناخت انقلاب اسـلامی دو نکته بایـد مورد توجه قرار گیرد. اولاً: بایـد متوجه بود که فرهنگ مـدرنیته، انسان را از چه عوالمی محروم کرده و چگونه خمیر مـایه ی پوچی را وارد زنـدگی انسـان می کنـد و انسـان را گرفتـار تضادهـای درونی می نماید، تا آن جایی که به جهت تضادهای درونی،

انسان ها از ساحت حضور در کنار پروردگار، به مهلکه ی نیست انگاری و اکنون زدگی و هردم به کاری سقوط می کنند.

ثانیاً: بایـد متوجه شویم در شـرایط کنونی نبایـد اکنون زدگیِ تحمیل شده را تقدیر خود بدانیم و از حضور در بقایی که غذای جان انسان است خود را محروم کنیم، لازم است متوجه شویم که از طریق ورود به سـنت دینی می توان به مرحله ای رسـید که جانمان در آنچنان آرامشی قرار گیرد که خودمان برای خودمان قابل پذیرش گردیم. و این با گشایش افق جدیدی که انقلاب اسلامی در مقابل انسان ها گشوده است محقق می شود.

اکثر کسانی که از انقلاب اسـلامی بهره ی کامل نمی برنـد و با تمام وجود وارد عالَم آن نمی شوند، متوجه آثار غربزدگی در جـان و روان خود نیسـتند و نمی داننـد چگونه روح غربزدگی انسـان را از سـاحت وجودی خود و از خلوت بـا حق خـارج می کند.

راز رضا

عمومـاً کسانی که از طریق انقلاب اسـلامی نتوانسـتند با سـنت دینی مأنوس گردنـد، گرفتار نارضایتی شدیـدی خواهنـد شـد و نسبت به زمین و زمان بدبین هسـتند، چون با روح غربزدگی حاکم بر عالَم، تعامل صحیحِ خود با عالم را از بین برده اند. وقتی در سیره ی ائمه ی دین علیهم السلام دقت کنیم متوجه می شویم به بودنشان در آن مقامِ اُنس الهی راضی اند و یا امام خمینی عزیز«رضوان الله تعـالی علیه»، در شـرایطی بود که به تعبیر بنـده، خود را پـذیرفته بود، امّـا نه خودی که نظر به نفس امّـاره دارد بلکه خودی که می تواند با

تمام وجود با پروردگارش اُنس بگیرد، در فرهنگ مدرنیته هرگز چنین حضوری محقق نمی شود، زیرا هیچ حقیقت ثابتی در منظر انسان مدرن نیست، همه چیز در حال تغییر است و انسان باید در چنین فضایی خود را تعریف کند. به عنوان مثال به پدیده ی مُد نگاه کنید؛ پدیده ی مُد یعنی هیچ چیزی نباید ثابت باشد و هیچ چیز در بقاء خود، انسان را قانع نمی کند و انسان چون نمی تواند با خودی به سر ببرد که با حقایق ثابت عالم مأنوس است دائماً می خواهد با پدیده های بیرون از خود به سر ببرد، از آن طرف هیچ کدام از پدیده های بیرونی او را قانع نمی کند، پس مرتّب باید آن ها را تغییر دهد، باز هم قانع نمی شود و باز هم آن ها را تغییر می دهد.

انقلاب اسلامی با توجه به ظلمات دوران مدرنیته و آن همه بیگانگی که از طرف آن فرهنگ به بشریت تحمیل شده، بستر تعالی انسانی است که از غربزدگی به تنگ آمده و می خواهد به مرحله ی ارتباط با خودِ برین خود نایل شود، تا وقتی جان او از بیرونی ها فاصله گرفت خودش برای خودش قابل پذیرش گردد و بودنش برای او آرامش بخش باشد و بتواند با بقای خود به عالَم بقای مطلق وصل گردد، بتواند بدون هیچ عجله ای با عبادات شرعی با خدای خود به سر ببرد، چیزی که متأسفانه در فرهنگ مدرنیته به کلی از معنی خود خارج شده است. در صورتی که وقتی انسان به مقامی رسید که توانست خود را بپذیرد و به بندگی خدای خود قانع شود، آزاد از گذشته و آینده وارد عالَم بقاء می شود و این بهترین هدیه ای است که هر کس می تواند برای خود تهیه کند و آزاد از عالَم کثرت به

سوی عالَم پررمز و راز وحدت سیر کند.(۱)

شما هیـچ وقت از دست خود در نمی روید، خداوند هم هیچ وقت از دست شـما درنمی رود، ولی دنیا دائماً از دست ما در می رود. حال اگر کسـی به امور دنیایی راضـی شـد، با چیزهایی به سـر می برد و دل به آن ها می دهـد که دائماً در حال خرابی و فرسودگی است، این آدم در واقع به «هیچی» راضـی شـده و به همین جهت هیـچ وقت نمی تواند در آرامش به سـر ببرد، چون راز آرامش ها به سربردن با عالَم رازها و حقایقِ پایدار است.

ظهور آرامش گم شده

اگر انسان توانست از تمدنی که چشم ها را در محدوده ی محسوسات متوقف کرده عبور کند و به مرحله ای برسد که خود را در سـاحتی مـاوراء آن عـالم بنگرد، با خودِ گسترده ی خود مرتبط می شود، خودی که با تمام عوالم وجود مرتبط است، چنین انسانی به خوبی خودش برای خودش پـذیرفتنی می شود، آن وقت آرامشِ گم شـده در تمـدن غربی شـروع به ظهور می کند. چون انسـان در حـال ارتبـاط بـا خودِ بیکرانه ی خود، خود را تمامـاً عین اتصـال به خداونـد می یابـد، اتصـال به مخزن همه ی کمالات، در عین ثبـات و بقـاء. آیـا این آرامش بـا آرامش های تصـنعی که کارشـناسان روحی به انسان های گرفتارِ مـدرنیته پیشنهاد می کنند تا کمی از بار حاصل از زندگی تکنیکی را از روح انسان ها کم کنند، قابل مقایسه است؟

۱- در مورد شرایط آزادشدن از گذشته و آینده به کتاب «عالَم انسان دینی» از همین مؤلف رجوع شود.

آرامش های تصنعی انسان ها را تخلیه ی روحی می کند و نظرها را به ناکجا آباد می اندازد، در حالی که تا تمدنی به میدان نیاید که رسالت آن نفی کلی مدرنیته است، آرامشِ حاصل از اتصال به بقاء الهی ظهور نمی کند. آن آرامش در حال حاضر تنها در بستر تحقق انقلاب اسلامی قابل وصول خواهد بود و با دقت در ذات انقلاب اسلامی می توان متوجه شد که آن انقلاب توان ارائه ی این نوع زندگی را به انسان ها در جهان امروز دارد، عالَمی که بشرِ تجدد زده فکر می کرد برای همیشه از دست رفته است.

رویکرد اصلی انقلاب اسلامی نظر به عالَم بقاء و توجه به حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه است، بقیه اللهیِ حضرت، خبر از آن می دهد که آن حضرت جلوه ای از بقاء الهی است و به همان اندازه که انقلاب اسلامی به آن حضرت نزدیک است، منشأ بقاء الهی در انقلاب اسلامی می باشند و روح انقلاب اسلامی را منوّر به نور بقاء کرده اند و این که بنده بارها عرض کرده ام امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، انقلاب را از زاویه ای خاص می نگریستند، آن زاویه همان رویکرد انقلاب به عالم بقاء بود و در همین راستا آن هایی به واقع با ذات انقلاب مرتبط شدند که از همین زاویه به انقلاب نگریستند، و شهدا نمونه های کامل این نگاه بودند، زیرا بقاء و «وجود» چیزی نیست که هرکس بتواند با آن مرتبط شود. عموماً مردم با ماهیت اشیاء مرتبط اند و فیلسوفان اصالتِ وجودی هم با مفهوم وجود ارتباط عقلی دارند، ولی «وجود» سراسر راز است و ظهورش عین خفا است، همچنان که خفایش عین ظهور است. گفت:

ص: ۱۵۳

زد

خنده که من به عکس خوبان جهان

در

پرده عیان باشم و بی پرده نهان

وقتی «وجود» خود را بـا پرده ی ماهیـات عیان می کنـد، عملاً در پرده است و وقتی بی پرده باشـد، «ذات وجود» است که عین خفا است، پس ظهورش عین خفا و خفایش عین ظهور است و معنی راز بودن هر چیز همین است و انقلاب اسـلامی بستر عبور از فرهنگ مدرنیته برای تماشاگری راز است تا بشـر بتواند کثرت ها را در وحدت و وحدت را در تجلیات کثرت ها بنگرد. در حالی که مدرنیته سـعی دارد هیچ چیزی را راز نبیند و از راز بودن خارج کند و این به معنی محدود کردن عالم به مجموعه ای از کثرات است.

شهدا و یاران خاص امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» با چشم راز بینی در انقلاب وارد شدند و انقلاب اسـلامی را شناختند و با آن همراهی کردند، سیاسـیونی که در عین گرایش اسلامی چشم غربی داشتند، می خواستند با تحلیل های سیاسی به انقلاب نزدیک شوند و با این تحلیل ها نه انقلاب را شناختند و نه می توانند بشناسند. معنی این که گفته می شود مردم بهتر از نخبگان انقلاب را می شناسند در همین جا روشن می شود، چون مردم خود را در عالَم اهل البیت علیهم السلام و سنّت آن ها پرورانده اند و لذا ماوراء کثرت ها به حقایق عالم وجود نظر دارند و آنچنان در نگاه فرهنگ مدرنیته گرفتار نبودند که در کثرت از نظر به وحـدت محروم باشـند، به همین جهت می بینید چه بسـیار شـهیدانی که اصـلاً مدرک تحصـیلی نداشـتند، ولی چون خود را وصل به عالم بقاء می یافتند انقلاب اسـلامی را شـناختند و با آن هم افق شدند. دانش آموز متدینی داشـتم که خیلی هم درس نمی خواند ولی به

شـدت حـال و هوای جبهه رفتن داشت، گویـا زنـدگی را در جایی خارج از کلاس و مـدرسه پیـدا کرده بود، یک شبی قبل از اذان صـبح که از کنار سـنگری رد می شـدم، دیـدم رزمنده ای آنقدر گریه و ناله می کند که توجّه من ناخود آگاه به سوی او جلب شـد، دیـدم عجب! او همان دانش آموز من است که حالا از همه ی کلاس ها عبور کرده! و یک ماه بعد هم شـهید شد. در منظر او از طریق انقلاب اسلامی رازهایی گشوده شده بود که هیچ چیز دیگر نمی توانست توجه او را به خود جلب کند. او حرف امـام خمینی«رضـوان الله تعـالی علیـه» را درست فهمیـد که وقـتی می گوینـد: إن شـاءالله این انقلاـب را به صـاحبش که حضـرت بقیه الله است تقـدیم می کنیم یعنی چه، آیـا امروز رازی عظیم تر از حضـرت بقیه الله عجـل الله تعـالی فرجه هست که انقلاب اسلامی آمده است تا چشم ها را به تماشاگری آن مفتخر کند؟

هرگز انتظار نداشته باشـید روشـنفکرانِ سیاست زده روح انقلاب را بشناسـند، فهمیدن فرهنگ و عالَم امام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» یـا نیـاز به خود آگـاهی تـاریخی و دل آگـاهی دینی دارد و یـا صـفای قلب کامـل، تا انسان متوجه رازی شود که انقلاب اسـلامی جهت تماشاگری آن به صـحنه ی تاریخ معاصر پاگذارده است. کسانی که دل و جانشان به عالم غرب پیوسته است هرگز نمی خواهنـد نظـام و معادلات و مناسـبات غربی بر هم بخورد. این ها تصور این را هم نمی کننـد که عالمی غیر از عالَم غرب وجود داشـته باشد، به همین جهت نمی توانند با انقلاب اسلامی دمساز شوند تا از افقی که انقلاب اسلامی آینده ی غرب را می نگرد، به آن نگاه کنند.

ص: ۱۵۵

هنر ما باید آن باشد که بتوانیم در نظام آموزشی خود با عبور از فرهنگ غربی و آزاد شدن از چشم کثرت گرای آن، به کمک نور اهل البیت علیهم السلام نگاه رازبینی را احیاء کنیم تا روز به روز بر یاران انقلاب بیفزائیم، نه این که با غرب زدگی، فرزندان خود را از انقلاب محروم کنیم.

شاخصه های اصلی تمدن غربی

در فرهنگ نفسانی تمدّن غرب، کمال انسان در صفات چهارگانه ی «کلاغی» و «خوکی» و «خروسی» و «طاووسی» ارزیابی می شود. فرموده اند این صفات چهارگانه؛ شاخصه ی اصلی تمدّن غربی است. این صفات، صفاتی است که انسان ها در شرایط عادی خیلی زود آن ها را می پذیرند و به عنوان ارزش های زندگی دنبال می کنند.

یکی از شاخصه های فرهنگ مدرنیته را صفت کلاغی گفتند زیرا آن تمدّن عمر طولانی را بسیار دوست می دارد و صِرف بیشترماندن، یکی از اهداف آن است و انسان ها در این فرهنگ هزینه های زیادی به کار می برند تا در این دنیا بیشتر بمانند. خصلت دیگری که برای آن تمدن برمی شمارند، صفت خروسی است؛ چون شهوت بر او غلبه دارد و محور انتخاب ها را ارضای شهوت قرار داده است. و به آن تمدّن خوکی می گویند، چون خوردن و خوابیدن برای مردمی که تحت تأثیر این فرهنگ اند اهمیت بسیاری دارد. و آن را تمدّن طاووسی می نامند، چون خودنمایی و ظاهرپردازی یکی از صفات اصلی فرهنگ مدرنیته است. در چهارصد سال پیش اگر به کسی می گفتند در روی زمین مسابقه ای ترتیب

داده شده است که ببینند چه کسی تندتر و بیشتر می خورد تا به عنوان قهرمان از او یاد کنند، بسیار متحیّر و بهت زده می شد، حیرت از آن جهت که قهرمانان یک تمدن کسانی باشند که صفات خوک ها و کلاغ ها و خروس ها و طاووس ها را در خود رشد داده اند و تا این اندازه سطحی شده باشند. آیا انسان های سطحی می توانند از رازهای عالم وجود چیزی درک کنند و دنیای خود را از تنگنای چنین عالمی به سوی عالم بیکرانه ی معنویت سوق دهند؟ آیا می توان انتظار داشت فرهنگ غربی با انقلاب اسلامی دشمنی را کنار بگذارد؟(۱)

در فرهنگ دینی، مراتب کمال و نقص انسان در نسبت او به قرب و بُعد به خداوند تعیین می شود و آن کسی که به خداوند نزدیک تر است به عنوان قهرمان واقعی به دیده ی احترام به او می نگرند هر چند او خود را از بقیه ی افراد کم تر و در محضر حق ذلیل تر می یابد، در همین رابطه خداوند در پدید آمدن چنین روحیه ای فرمود: «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیَکُم»؛(۲) برترین شما نزد خدا با تقواترین شما است، به عبارت دیگر قهرمان در نظام دینی کسی است که از طریق تقوا نظر به حقایق عالم انداخته باشد، چون قرآن می فرماید: «اِتَّقُوا اللّه وَ یعَلِّمُکُمُ اللّه»؛(۳) تقوا پیشه کنید تا خداوند شما را تعلیم دهد و معلوم است تعلیم الهی علم شهودی و معرفت

۱- ممکن است فرهنگ مدرنیته از نتیجه ی دشمنی خود ناامید شود، ولی ذات آن فرهنگ دشمنی با هر حقیقت متعالی است.
۲- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳.
۳- سوره بقره، آیه ۲۸۲.

حضوری است. قهرمانان تمدّن دینی همچون حضرت علی علیه السلاماند ولی نه از آن جهت که شمشیر زنی بی باک است بلکه از آن جهت که مجسمه ی تقوا و رازبینی است. در فرهنگی که قهرمان آن حضرت علی علیه السلام است، عموم مردم خود را در مقایسه با او ارزیابی می کنند که چه اندازه در نزد خود به بینش آن حضرت نزدیک اند و چه اندازه اهل حضور قلب و اشک و ناله اند.

زیستن به طریق دینی با نظر به قهرمانی آنچنانی، و پذیرفتن هزینه های پشت کردن به فرهنگ غربی، طومار دنیای غرب را در هم می پیچد که در مباحث گذشته مورد بحث قرار گرفته است. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که قهرمانان در فرهنگ نفسانیِ غرب در مقابل قهرمانان نظام الهی هستند و هر کدام جهت گیری خاص خود را دارند تا آن جا که یکی گرفتار پوچی و اضمحلال می شود و دیگری به سعادت و رستگاری می رسد و انقلاب اسلامی با طرح قهرمانانی کاملاً جدا از قهرمانان فرهنگ مدرنیته، نه تنها یک کشور را از دست نظام شاهنشاهی نجات داد، بلکه خواهی نخواهی هویت زندگی غربی را به چالش کشید و انگیزه ی ادامه زندگیِ آنچنانی را زیر سؤال برد و به همین جهت سران نظام استکباری درصدد اند تا با ناکام نشان دادن نظام اسلامی انگیزه های ویران شده ی خود را در جهت ادامه ی زندگی غربی، بازسازی کنند. این است که تمدّن غربی هرگز نمی تواند در مقابل انقلاب اسلامی کوتاه بیاید مگر این که مسئولان انقلاب اسلامی از مواضع خود که عبارت است از برگشت به

تماشاگری راز و پشت کردن به فرهنگ ضد قدسی فرهنگ مدرنیته، دست بردارند.

روشن است که دینداری منهای حکومتِ دینی امکان ندارد و در آن حکومت، شرایط آموزشی بر اساس تماشاگری راز مدیریت نمی شود و لذا انقلاب اسلامی نظر به حاکمیت دین در تمام مناسبات اجتماع دارد و اگر بر حاکمیت قوانین اسلام و نگاه دینی اصرار نورزد، در شرایطی که فرهنگ مدرنیته نگاه خود به عالم و آدم را بر همه ی ذهن ها حاکم کرده است، همان نگاه ادامه می یابد و امکان این که انقلاب اسلامی حقیقت خود را آشکار کند فراهم نمی شود و به همان اندازه به حاشیه می رود.

غرب و وارونگی فرهنگی

فرهنگ غربی به جهت آن که اصالت را به عالم ماده می دهد- که پائین ترین مرتبه از عالم وجود است- فرهنگ وارونه ای است و به همین جهت همه چیزش وارونه است، حتی رویکرد آن به معنویت، رویکرد به جادوگری و امثال آن است که در ذات خودش اعمال ضدّ دینی است و همه به نتایجی معکوس منجر می شود. تا قبل از انقلاب اسلامی فرهنگ مدرنیته طوری تبلیغ کرده بود که مردم جهان پذیرفته بودند همه ی ادیان الهی یعنی اسلام و مسیحیت و یهودیت همه به موزه ی تاریخ سپرده شده اند، ولی با ظهور انقلاب اسلامی گویا چهارصدسال تبلیغات فرهنگ مدرنیته در تاریخ واقعیتی نداشته و انقلاب اسلامی نه تنها توجه به اسلام را زنده کرد بلکه نظر به دین و دیانت در جهان زنده شد.

ص: ۱۵۹

چهارصدسال فرهنگ مدرنیته چنین القاء کرده است که دوره ی دین گذشته و هیچ امر قدسی اصالت ندارد و هنوز که هنوز است القائات آن فرهنگ روح های بسیاری را تحت تأثیر خود قرار داده که عبور از آن ها نیاز به یک جهش تاریخی دارد و تحقق این جهش با شناخت ذات غرب از یک طرف و ذات انقلاب اسلامی از طرف دیگر امکان دارد. سؤالاتی همچون چرایی حکومت دینی و ولایت فقیه در صورتی درست جواب داده می شود که اولاً: ظلمات فرهنگ غربی شناخته شود. ثانیاً: رسالتی که انقلاب اسلامی در دوران معاصر به عهده دارد روشن گردد.

عرض شد در راستای تقابل تمدّن غربی با نظام اسلامی باید آمادگی جهت هزینه ها و آزارهایی که پیش می آید را داشته باشیم، همان طور که اهل البیت علیهم السلام آزارها را تحمّل می کردند و جهت گیری فرهنگ شیعه را در مسیر تاریخی خود محفوظ نگه داشتند. امام صادق علیه السلام به خوبی می دانستند هزینه ای که در مقابل فشارهای حکام بنی امیه و بنی عباس می پردازند قابل مقایسه با نتایجی که حاصل می شود نیست و نتیجه ی کار آن شد که بنی امیه و بنی عباس از صحنه ی تاریخ محو شدند، ولی مرحله ی تاریخ سازی فرهنگ اهل البیت علیهم السلام شروع شده است. وقتی آینده ی انقلاب اسلامی که به تمدن اسلامی منجر می شود روشن می گردد که متوجه شویم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی طوری است که عامل نفی تمدّن مدرنیته خواهد شد، آن گاه می پذیریم که استراتژی حفظ انقلاب اسلامی در مقابل حیله های دشمن، بهترین استراتژی جهت نمایش ناکارآمدی تمدنی است که مدعی است جهان را در قبضه ی خود دارد.

ص: ۱۶۰

چند سال دیگر همه تعجب می کنند که چگونه امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» با روش خاص خود توانستند فرهنگ مدرنیته را به کلی از تاریخ بیرون کنند. البته شناخت روش حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» نیاز به نوعی هوشیاری و خودآگاهی و دل آگاهی دارد، تا بفهمیم چرا پایداری انقلاب اسلامی با روحیه ی رازاندیشی، ریشه های فرهنگ غربی را می پوساند و از حیات خارج می کند. انقلاب اسلامی هم اکنون کار بسیار بزرگی کرده است. و آن این که در مقابل جهان غرب بر فرهنگی که به حقایق عالمِ غیب و معنا نظر دارد تأکید می کند و به تنهایی تمام حیات فرهنگ غربی را زیر سؤال می برد و از طریق این پایداری به تدریج باطن خود را ظاهر می کند و هر روز بیشتر از روز قبل بستگی خود به عالَم غربی را ضعیف تر می نماید تا به طرد کلی آن فرهنگ منجر شود و آن را در مقابل انبوه مشکلاتی که برای خود و دیگران به بار آورده قرار می دهد و امکان ادامه ی آن را در تاریخ آینده از آن می گیرد. با این که در ظاهر هیچ کاری انجام نداده ایم و هیچ نیرویی برای مبارزه با جهان غرب نفرستاده ایم ولی همین که بر مواضع قدسی خود پایدار هستیم یک نحوه مبارزه با غرب است و موجب نفی تمامیت خواهی آن خواهد شد. ولی با این همه چنین مبارزه ای مبارزه ی آسانی نیست چون روح غربزدگی تاریخ ما، زمینه ی تحت تأثیر قرارگرفتن از فکر غربی و بی حوصلگی نشان دادن در مسیر رسیدن به نگاه منورِ راز بینی است و این روح غربزدگی، همراهی بعضی ها را ناممکن می سازد. سال های سال است که ارزش های غربی ذکر و فکر عده ی قابل ملاحظه ای از مردم ما است و همین مانع سرعت یافتن انقلاب اسلامی به سوی اهدافش

می باشد. همان طور که عامل امیدواری جهان غرب نیز همین عده می باشند، ولی چنانچه ملاحظه می فرمائید به جهت ذات قدسی انقلاب اسلامی، این انقلاب بدون هیچ ضعفی در حال بسط و پایداری است و افول تاریخی فرهنگ مدرنیته را به همراه دارد. انقلاب اسلامی گشایش افق تازه ای است به سوی عالم و آدم، این افق به تدریج بسط می یابد و همه ی افکار را تحت تأثیر خود قرار می دهد.

بیخود نیست که غرب با تمام عوامل و یارانش در نفی انقلاب اسلامی می کوشد، زیرا می خواهد با نفی انقلاب اسلامی از افول حتمی خود که با ادامه ی حیات نظام اسلامی در حال وقوع است، جلوگیری کند. و ملاحظه می فرمایید که در هیچ جبهه ای به اهداف خود نمی رسند، آیا این عدم موفقیت حادثه ی بزرگ تاریخ ما نیست؟

بزرگترین جبهه ی مقابله با غرب

کسانی که موقعیت تاریخی انقلاب اسلامی را می شناسند توانسته اند پایدار ی خود در اردوگاه انقلاب اسلامی و بی اعتنایی به مظاهر غربی را به بزرگ ترین جبهه ی مبارزه با غرب تبدیل کنند. زیرا ناکامی غرب در راز زدایی از همه چیز است و بی اعتنایی به غرب به معنی باقی ماندن در نگاهی است که می خواهد در عالمی زندگی کند که با رازهای عالم به سر برد، و غرب را حجاب آن زندگی می بیند و نظر به تمدنی دارد که آن تمدن زمین را به آسمان معنویت متصل می گرداند و راه های ورود به آسمان معنویت را جلوی بشر باز می گذارد. آن تمدن با انقلاب اسلامی شروع

شـده و هرچنـد فرهنـگ عمومی مردمـانِ متعلق به انقلاب اسـلامی هنوز در ابتـدای آن راه است ولی وجود یک تمـدّن و پایه ریزی آن به کثرت نفرات آن نیست، بلکه به منطقی بودن پیام آن است که بشـریت را به چه نوع زنـدگی دعوت می کند و از چه تنگناهایی آزاد می نمایـد، احساس آن پیام به معنی آغاز تفکر و در عین حال یک عکس العمل سیاسـی است که منجر به تحولی عمیق و اساسـی خواهد شد زیرا به تدریج رشته های بستگی روحی و فکری به غرب سست می شود و عناصر فرهنگی غرب از تأثیر می افتد.

دقت در سـخنان امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نشان می دهـد که ایشان برای انقلاب اسـلامی افقی بلنـدتر از یک کشور اسـلامی در نظر داشـته اند، ایشان انقلاب اسـلامی را شرایط اضمحلال فرهنگ کفر و شرک و نفاقِ دنیایِ مدرن و تجلی انوار قدسـی به عالم می دانسـتند. با توجه به این امر؛ مسئولیتی که از طریق انقلاب اسلامی به عهده ی ما قرار می گیرد آن است که بتوانیم تجسّم حیـات دینی و معنوی را به جهانیـان نشان دهیم تا حجّت، بر مردم جهان تمام شود و بداننـد در زنـدگی زمینی تا کجاها را باید مدّ نظر قرار دهند. این مسؤلیت از طریق شناخت اهداف متعالی انقلاب اسلامی ممکن است، اهدافی که بنا دارد بشریت را از بن بست عالم ماده در آورد و با ملکوت عالم آشنا کند تا از تماشاگری رازهای عالم غافل نماند.

شناخت اهـداف متعالی انقلاب اسـلامی و فراهم شـدن شـرایط برای عبور از مـدرنیسم ما را امیدوار می کند تا بتوانیم جامعه و انسان هایی را به نمایش بگذاریم که هرکس از آن جامعه روی برگرداند احساس کند همه ی

زندگی را از دست داده و این استراتژی کلّی ماست، زیرا انقلاب اسلامی از نظر روح تشیعی که بدان منور است چنین توانایی را در درون خود دارد. این راه را اهل البیت علیهم السلام به ما آموختند و ما باید آن را در دوران جدید به صورت یک نظام به نمایش بگذاریم، از آن جهت این کار، کاری شدنی است و به سرعت نتیجه می دهد . اراده کرده ایم چشم دلمان به رازهای عالم غیب باز باشد و در بستری که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» گشود به تماشاگریِ راز بنشینیم.

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در مدتی بسیار کوتاه با بودن رازگونه ی خود، جامعه ی ایرانی را که در مقایسه با سایر کشورهای منطقه، سراسر غربی شده بود و آرمان های غربی شدن را در خود می پرورید، به عالَمی کشاند که شهادت را افتخار خود می دانست. و اگر پس از جنگ به اسم سازندگی آن رویکرد در حجاب نرفته بود و ادامه می یافت، آنچه امروز آرزو به حساب می آید، صورت واقعیت به خود گرفته بود. با این همه روح ملّت بسیار آماده است و جوانانی که فقط خبرِ دورانی را شنیده اند که شهادت افتخار ملت بود، آمادگی رجوع به آن عالم ر ا دارند، چون از یک طرف چهره ی تمدن غربی را با زشتی بیشتر احساس کرده اند و از طرف دیگر شکست زندگی آلوده به سکولارِ پنهانِ متأثر از دوران سازندگی، بیش از پیش برملا شده است و مردم دیدند در دلِ غفلت از راز و فاصله گرفتن از نگاهی که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به عالَم داشتند، چگونه محبت به دنیا موجب تمایل نخبگان به ثروت و قدرت می شود. همه ی این ها موجب شده که با شناختن حیات دینی، از زندگی آلوده به

ص: ۱۶۴

سکولار پنهان، به حیات جدیدی که به حقیقت رجوع دارد، نظر کنند. انقلاب اسلامی می تواند نشان دهد آن نوع زندگی که مدرنیته پیشنهاد می کند، زندگی وَهمی است و نمی توان در آن ماندگار شد، باید به نظامی برگشت که انسان ها را در بستر دین با رازها آشنا می کند، شرایط طوری است که انسان های با شعور و پرشور در کلّ دنیا به این انقلاب معنوی که جهان مدرن را پس زده است، کمک خواهند کرد و ما هم باید آمادگی هزینه دادن و با راز آشناشدن را داشته باشیم.

انقلاب اسلامی افق هایی در پیش روی دارد که ماندنی است و حتماً در جنگی که چنگ در چنگ جهان مدرن انداخته، پیروز می شود و مردم جهان را به سنّت و شور نبوی دعوت می کند تا زنده و احیاء شوند و روشن می کند هیچ راهی برای زندگیِ صحیح بر روی زمین جز تنفّس در فضای انقلاب اسلامی نمانده است.

خداوندا! ما را متوجه ی رحمت بزرگ انقلاب اسلامی بگردان تا بتوانیم گشایش رازها را در منظر بشرِ جدید به تماشا بنشینیم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۶۵

انقلاب اسلامی، بستر توحید در قرن حاضر

اشاره

ص: ۱۶۷

بسم الله الرحمن الرحیم

در راستای جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و نقش آن در حیات توحیدی دوران معاصر فراز هایی از خطبه ی ۱۸۲ نهج البلاغه، رازها و رهنمودهایی را آشکار می کند که احساس کردم با تأمل در این فرازها بتوانیم معنی زندگی توحیدی در ذیل نور انقلاب اسلامی را بشناسیم و با بزرگ دانستن انقلاب اسلامی، خود و مردم زمانه ی خود را از ظلمات فرهنگ مدرنیته برهانیم.

حضرت مولی الموحدین علیه السلام می فرمایند:

«أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِی أَلْبَسَكُمُ الرِّيَاشَ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمُ الْمَعَاشَ فَلَوْ أَنَّ أَحَداً يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلَّماً أَوْ لِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام الَّذِی سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ مَعَ النُّبُوَّهِ وَ عَظِيمِ الزُّلْفَهِ فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ وَ اسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ رَمَتْهُ قِسِيُّ الْفَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَهً وَ الْمَسَاكِنُ مُعَطَّلَهً وَ وَرِثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ وَ إِنَّ لَكُمْ فِی الْقُرُونِ السَّالِفَهِ لَعِبْرَهً»؛(۱)

ص: ۱۶۹

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۲.

بندگان خدا! شما را سفارش می کنم به تقوی از پروردگاری که بر تن شما جامه ها پوشاند، و اسباب زندگیتان را آماده گرداند. پس اگر کسی در این دنیا راهی به زندگانی جاودان می یافت و یا می توانست مرگ را از خود دفع کند، او سلیمان پسر داود می بود، که با پیامبری و منزلت بزرگ که به او رسید پادشاهی جن و آدمی وی را مسخّر گردید، ولی چون آنچه روزی او بود خورد و مدّتی را که باید بماند به پایان برد، کمان های مرگ تیرهای نیستی بر او باراند، و خانه ها از او تهی ماند. مسکن ها خالی گردیدند، و مردمی دیگر آن ها را به ارث بردند- و در آن آرمیدند- و همانا روزگاران گذشته برای شما پند است.

بحث ما در این موضوع است که آن بانگ بلندی که در قرن ۱۴ هجری در زیر این آسمان بلند شد و همه را به توحید دعوت کرد، و ملت ما را در جرگه ی لبیک گویان به آن بانگ وارد نمود، چه بود و آن دعوت ریشه در کجا دارد و به کجا رهسپار است؟ امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: اگر قرار بود شخصی ماندنی در عالم باشد، ماندنی تر از سلیمان علیه السلام چه کسی؟ حتی سلیمان با آن همه امکانات مادی و معنوی بالأخره بنا است از این دنیا برود. هرکس در این دنیاست باید بداند که رفتنی است، چون آنچه ماندنی است حضرت حق است و لاغیر. خداوند همواره فرصت می دهد تا جریانی ظهور کند، ولی به کسی اجازه ی بقاء نمی دهد، چون بقاء مخصوص ذات احدی خودش است. اگر با تمام وجود این نکته را فهمیدیم - که فهم آن بسیار کار می برد- معنای بودنِ ما در این دنیا معنای خاصی به خود می گیرد و جهت گیری هایمان در زندگی دنیایی

ص: ۱۷۰

نتیجه بخش می شود. در آن صورت است که معنی بودنمان را در بستر حضور توحیدی می فهمیم، و این که چه کار کنیم و چه کار نکنیم، درست در جای خود قرار خواهد گرفت.

عمده آن است که به خود بفهمانیم، اولاً: بودن از آن حق است. ثانیاً: بودنِ موقتِ ما در این دنیا برای خودش یک برنامه ی حساب شده است. ثالثاً: در این بودنِ موقت اگر انسان، بودن در این دنیا را ذاتی خود ندانست و بودن ذاتی را برای حق گذاشت، می فهمد در فرصت زندگی دنیایی مأموریتی دارد که با انجام آن باید خود را در بستری توحیدی وارد کند و در این راستا همه ی وجود او در حالت بندگی خدا قرار گیرد. این؛ همه ی مقصد انسان است، چون در ذات خود «عین ربط» به حق است، حال اگر از طریق بندگی خدا، در عقیده و عمل، عین توجه به حق شد، در عین این که به اقتضای ذات خود عمل کرده، نهایت بهره مندی از فیض خداوند را نصیب خود می کند.

حضرت می فرمایند: «أَیْنَ الْعَمَالِقَهُ وَ أَبْنَاءُ الْعَمَالِقَهِ أَیْنَ الْفَرَاعِنَهُ وَ أَبْنَاءُ الْفَرَاعِنَهِ»(۱) کجایند عمالقه(۲) و فرزندان عمالقه، کجایند فراعنه و فرزندان فراعنه.

ص: ۱۷۱

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۲.

۲- عمالقه قومی بودند بسیار قوی هیکل از اولاد عملیق از نسل سام بن نوح، این قوم با یهودیان دشمنی داشتند و در سِفْر تکوین مکرر نامشان آمده است، سرزمین آن ها میان کنعان و مصر در دشت سینا بوده. (نهج البلاغه، ترجمه ی مرحوم شهیدی، ص ۴۹۴).

مشـکل عمالقه و فراعنه این بود که فکر می کردند وجود و بودشان از خودشان است و خودشان می توانند ماندنشان در دنیا را مـدیریت کننـد. آنچه مانع می شود که انسان درست فکر کند غفلت از بودن موقت خود و مرگی است که در پی آن می آید. در حالی که مرگ؛ جـدّی ترین بُعـد از شخصـیت دنیایی انسان است، همچنان که بقاء؛ حقیقی ترین بُعـد از ابعاد رب العالمین است. وقتی پروردگار ما بودن محض است، پس غیر پروردگار نمی تواند بودنی مستقل داشته باشد.

این که می گویند بسیار کم اند کسانی که مرگ را بفهمند، به این معنا نیست که کسی نداند می میرد، احمق ترین آدم ها هم می داننـد که می میرنـد، آنچه نیاز به فهم عمیق دارد این است که اگر کسـی فهمید فقط توحید و یگانگی حق و حضور مطلق حق در همه ی ابعاد عالم جریان دارد، و حق است که اجازه می دهد هرکسی چه موقع و چقدر بماند، نوع نگاه چنین کسی به بـودنش، نگـاهی حقیقی می شـود و مرگ را می فهمـد، این آدم اصـلاً برای خودش مانـدنی قائـل نیست، دائم متوجه جنبه ی عدمی خودش می باشد و چشمش به آنچه هست، به همان طوری که هست، باز می شود.

ظهور توحید محمدی صلی الله علیه و آله در قرن چهاردهم

اگر چشم انسان به این نکته باز شـد که سـنت توحید در عالم، یعنی جریان بقای حق در همه ی هستی، او با روبه روشدن با هر پدیده ای، آن پدیده را در عالم به حضور حق ربط می دهد و از آن پیام می گیرد، و در

مقابل، هراندازه که حق شدیدتر به صحنه بیاید، باطل شدیدتر از صحنه محو می شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«صَبِيحَةَ وُلِدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَيْسَ مِنْهَا صَنَمٌ إِلَّا وَ هُوَ مُنْكَبٌّ عَلَى وَجْهِهِ وَ ارْتَجَسَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِيوَانُ كِسْرَى وَ سَقَطَتْ مِنْهُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ شُرْفَةً وَ غَاضَتْ بُحَيْرَةُ سَاوَةَ وَ فَاضَ وَادِي السَّمَاوَةِ وَ خَمَدَتْ نِيرَانُ فَارِسَ»؛(۱)

در صبح روز ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله همه ی بت ها سرنگون شدند و به رو بر خاک افتادند، در آن شب طاق کسری شکست برداشت و چهارده کنگره از آن فروریخت و دریاچه ی ساوه خشک شد و وادی ساوه پر از آب گشت و آتشکده ی فارس –که هزارسال فروزان بود– خاموش گردید.

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در این رابطه می فرمایند: «اینکه چهارده کنگره از کنگره های قصر ظلم خراب شد، به نظر شما نمی آید که یعنی در قرن چهاردهم این کار می شود، یا چهارده قرن بعد این کار می شود؟ به نظر شاید بیاید این، محتمل هست که این بنای ظلم شاهنشاهی بعد از چهارده قرن از بین می رود و بحمد اللّه رفت از بین. بتها همه به رو افتادند، این بتها هم خواهند از بین رفت، حالا چه بتهایی که تراشیده بودند از سنگ یا بتهایی که خود ملتها یا بعض از ملتها می تراشند با آدم...».(۲)

۱– أمالی الصدوق، ص: ۲۸۷.

۲– صحیفه ی امام، ج۱۹، ص۴۳۵.

حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می بینند که سقوط چهارده کنگره، چهارده منزلِ سقوط کفر است تا توحید جای آن بیاید و چهاردهمین سقوط مقارن است با ظهور توحید محمدی صلی الله علیه و آله.

وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی تجسم بانگ توحید. و معلوم است که جریان توحید، یعنی جریان بقاء، اگر با تولد پیامبرِ توحید بت ها سقوط می کنند می توان نتیجه گرفت که با ظهور توحید هر چیزی که توحیدی نیست سقوط خواهد کرد. در همین راستا با تولد وجود مقدس حضرت، آتشکده ی فارس خاموش می شود، یعنی خاموش شدن شوری که در عین شورانگیزبودن توحیدی نیست. خاموش شدن گرمایی که ریشه ی آن شرک است، با سقوط چهارده کنگره، چهارده جریان شرک پشت سر گذاشته می شود تا ظهور توحید محمدی صلی الله علیه و آله با یک شکوفایی خاص ظاهر بشود.

وقتی متوجه شدیم توحید، حقیقت جاری در همه ی هستی است، تاریخ در منظر ما عبارت می شود از آینه ی ظهور حق و نفی شرک، دیگر قیامت و دنیا ندارد، حق است که همواره در همه ی زمان ها و در هر شرایطی در صحنه ها باقی و حاضر است. اگر با ظهور پیام رسانِ توحیدِ ناب، دیگر به ادامه حضور شورانگیز کفر اجازه ماندن داده نمی شود و می رود که روز به روز چهره های متفاوت کفر بی رنگ و خاموش شود پس باید متوجه آینده داری این انقلاب بود، این توحید طوری است که می خواهد جای خود را همه جایی کند، توحیدِ حق همه جایی است، اما ظهور همه جایی آن بستگی به زمان دارد، همان طور که اگر حق بخواهد

ص: ۱۷۴

بر قلب ما ظهور کند، مشروط به زمینه است. درست است که قبل از تولد نبی اکرم صلی الله علیه و آله خدا بود اما ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور همه جایی حق است، و چهارده کنگره که سقوط می کند یعنی چهارده مرحله ی سقوطِ شرک باید قدم به قدم جلو برود تا این تولدِ توحیدی، شکوفایی خاص پیدا کند. این جاست که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند این که چهارده کنگره از قصر ظلم خراب شده است به نظر می آید که این کار در قرن چهاردهم از ظهور دین اسلام شروع می شود. به تعبیر ایشان به نظر می آید دین پیامبر صلی الله علیه و آله در چهاردهمین قرن، جای خود را باز می کند. شبکه تلویزیونی CNN می گوید که اسلام بعد از ۱۴ قرن شاهد یک دوران شکوفایی است. باز خبرگزاری إنسای ایتالیایی می گوید: «اسلام نه فقط از صحنه بیرون نرفته بلکه در نقاط مختلف جهان از مرزهای جغرافیایی عبور کرده است و به یک نظام قانونمند و پر طرفدار برای زندگی در دوران بحران زده ی کنونی تبدیل شده است»(۱)

نظام سیاسی دنیا اقرار دارد که «رنسانس اسلامی تازه شروع شده است» البته ما با وجود ایمان به قواعد و سنن ثابت در عالم، نمی خواهیم به این سخنان تکیه کنیم، اگر توحید علوی را درست درک کنیم آن وقت می فهمیم معنی زندگی چیست، و در آن صورت می توانیم حادثه ها و صحنه هایی که در طول زندگی روبه روی ما قرار می گیرند، درست تفسیر کنیم، در آن صورت است که از هیبت ظاهری حکومت های گرفتار شرک، بازی نمی خوریم.

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۵/۱۰/۷۲.

راز نابودی جبّاران

حضرت مولی الموحدین علیه السلام می فرمایند آنچه در عالم پایدار است حضرت حق است و بنا نیست من و شما در این عالم پایدار باشیم تا جهت تثبیت خود فعالیت کنیم. گذشتگان هر چقدر جهت تثبیت خود تلاش کردند، موفق نشدند. اگر فهمیدیم که جریانی متقن و محکم و با اقتداری مطلق به نام توحید در عالم جاری است(۱)

و او در همه ی صحنه ها، همه ی حجاب ها را کنار می زند تا در همه جا خود را تثبیت کند، دیگر در فکر تثبیت خود نخواهیم بود تا به سرنوشتی دچار شویم که عمالقه و فراعنه دچار شدند و هیچ بهره ای از ارتباط با خدا نصیب خود نکردند. زیرا حقیقت این است که در هر صحنه ای بنا است حق تثبیت شود و اصلاً کلمه ی «حق» یعنی تثبیت شده.

هرکس در زندگی دو کار می تواند بکند، یا این که وقتی او را در صحنه می آورند، مظهر تثبیت حق شود و خود را نفی کند و حق را بنمایاند، مثل کاری که حضرت سلیمان انجام دادند و یا حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به نمایش گذاشتند، که با ایجاد انقلاب اسلامی مظهر نمایش حق شدند. و یا این که وقتی او را در صحنه می آورند به جای تثبیت حق، در فکر تثبیت خود باشد، که در آن صورت چنان در زیر فشار حاکمیت توحید مضمحل می شود که جز عبرت، نامی از او نخواهد ماند. خداوند در حدیث قدسی می فرماید:

۱- عرفا این نوع حضور حق در عالم را «فیض منبسط» یا «حق مخلوقٌ به» می گویند که به اعتباری همان پیام آیه ی «اَللّهُ نورُالسّمواتِ و الأرْض» است.

«الْکِبْرِیَاءُ رِدَائِی وَ الْعَظَمَهُ إِزَارِی فَمَنْ نَازَعَنِی فِی وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْقَیْتُهُ فِی النَّار»(۱) کبریائی و بزرگی سزاوار من است و بس ، هرکس با من در یکی از این دو برابری کند او را در آتش می افکنم.

وقتی امام الموحدین علیه السلام می فرمایند: «أَیْنَ الْعَمَالِقَهُ وَ أَبْنَاءُ الْعَمَالِقَهِ»؛ نظرها را متوجه حقیقت بزرگی می نمایند و به چگونگی حضور حق و نفی باطل در همه ی صحنه ها نظر دارند تا هرکس بفهمد در آینده جایگاه فعالیت هایش کجا است. اگر این مسئله درست روشن شود پیام هر جریان توحیدی به راحتی جای خود را در زندگی ما باز می کند، و می فهمیم شرط بی بهره نشدن از تلاش هایمان اتصال هر چه بیشتر به جریان های توحیدی است. آن وقت است که می توانیم ببینیم چگونه توحید، در جمال یک عالم شیعه به صحنه ی تاریخِ معاصر پا گذاشت و آنچه که در تاریخ صدر اسلام باید ظهور می کرد و حجاب سقیفه مانع ظهور آن شد، در حال ظهور است. با نور تشیع و در آینه ی ملت ایران خط توحیدِ نهایی در حال شکل گیری است. کسی که تولد پیامبر صلی الله علیه و آله را درست ببیند می تواند ببیند که آن تولد، ظهور توحیدی است که آرام آرام جای خود را در آینده ی تاریخ باز می کند.

سلمان فارسی«رضی اللّه عنه» می گوید: در گوشه ای از خندق مشغول کار بودم، و حضرت رسول هم در نزدیکی من تشریف داشتند، هنگامی که مشاهده کردند من در تلاش هستم، کلنگ را از من گرفتند، و شروع به کندن زمین کردند. در این هنگام که کلنگ را به زمین می زدند از ضربت

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۱، ص ۱۹۱.

او برق جستن می کرد، عرض کردم: یا رسول الله! این چیست که من مشاهده می کنم؟ فرمود: برقی که از ضربت اول جستن کرد علامت این است که خداوند یَمَن را بر من خواهد گشود، برق دوم نشانه این است که بلاد شام و مغرب را فتح خواهم کرد، برق سوم نیز علامت فتح مشرق است.(۱)

افراد ضعیف الایمان در همان لحظه گفتند هنوز ما درگیر چند عرب هستیم که ما را تهدید می کنند و به همین جهت در حال کندن خندق می باشیم، چون قدرت جنگیدن مستقیم با آن ها را نداریم، نبی الله چه فرمایشی می فرمایند. این ها حضور توحید را در سیر تاریخ نمی دیدند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله می دیدند. خداوند به آدمی که متوجه حضور او باشد چنین بصیرت هایی می دهد. ظاهرش این است که چون نمی توانیم با آن ها جنگ کنیم خندق حفر می کنیم و آب در آن می اندازیم تا مانع پیش روی آن ها شویم، ولی باطنش آن است که وقتی کلنگ به سنگ می خورد و یک جرقه می پرد می فرمایند: یمن سقوط کرد، دوباره با یک جرقه ی دیگر حضرت می فرمایند: بلاد شام و مغرب هم سقوط کرد. اگر ما در دل فعالیت هایی که در صدد حاکمیت توحید هستیم، سقوط طاغوتیان را نبینیم

۱- مَا رَوَاهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَضِيَ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: ضَرَبْتُ فِي نَاحِيَةٍ مِنَ الْخَنْدَقِ فَعَطَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ قَرِيبٌ مِنِّي فَلَمَّا رَآنِي أَضْرِبُ وَ رَأَى شِدَّةَ الْمَكَانِ عَلَيَّ نَزَلَ فَأَخَذَ الْمِعْوَلَ مِنْ يَدِي فَضَرَبَ بِهِ ضَرْبَةً فَلَمَعَتْ تَحْتَ الْمِعْوَلِ بَرْقَةٌ ثُمَّ ضَرَبَ ضَرْبَةً أُخْرَى فَلَمَعَتْ تَحْتَ الْمِعْوَلِ بَرْقَةٌ أُخْرَى ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ الثَّالِثَةَ فَلَمَعَتْ بَرْقَةٌ أُخْرَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا هَذَا الَّذِي رَأَيْتُ فَقَالَ أَمَّا الْأُولَى فَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ عَلَيَّ بِهَا الْيَمَنَ وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ بِهَا عَلَيَّ الشَّامَ وَ الْمَغْرِبَ وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ بِهَا عَلَيَّ الْمَشْرِقَ.(إعلام الورى بأعلام الهدى، ص۹۰)

توحید را نمی شناسیم. اگر حضور گسترده ی حق را در تمام طول تاریخ در صحنه هایی که برای حاکمیت توحید به پا شده، ببینیم، دیگر آمریکا و اروپا و اسرائیل نمی بینیم، فقط حضور حق و اضمحلال کفر را می بینیم، همان طور که حضرت روح الله خمینی«رضوان الله تعالی علیه» سقوط ابرقدرت ها را در قرن چهاردهم هجری می بیند.

دو نوع زندگی بیشتر در این عالم نیست، یک نوع زندگی آن است که می فهمد همواره حق در صحنه است و به جای آن که خود را تثبیت کند، خود را به حق می سپارد و فانی در حق می شود که آن بندگی است. یک نوع زندگی هم آن است که نسبت به این امر در نادانی کامل به سر می برد و لذا حق را همه جایی نمی بیند و درنتیجه فرصتی را که برای بندگی حق به او می دهند ضایع می کنند. در این فرصت بنا بود مثل امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که حق را به صحنه آورد و حق را تثبیت کرد و خودش را در حق فانی نمود عمل کنند ولی درصدد برمی آیند خود را تثبیت کنند و عملاً به جنگ پروردگار می روند و نابود می شوند. چنانچه خداوند در حدیث قدسی می فرماید: «فَمَنْ نَازَعَنِی فِی شَیْ ءٍ مِنْهُمَا قَصَمْتُه»؛(۱) هرکس در کبریایی و عظمت به رقابت با من برخیزد پشت او را می شکنم. به ما گفته اند:

جوی

دیدی کوزه اندر جوی ریز

آب

را از جوی کی باشد گریز

ص: ۱۷۹

۱- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۹۲.

آب

کوزه چون در آب جو شود

محو

در وی گردد و او جو شود(۱)

شما امروز حق را در جمال امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، بنیان گـذار انقلاب اسـلامی می بینیـد و چون حق تا قیام قیامت باقی است مسلّم اصل این انقلاب باقی است. هر کس سـنت بقای انقلاب را نبینـد، ناخودآگاه در مقابل آن می ایسـتد و نابود می شود. خداونـد فرصت های توحیـدی شدنِ انسان ها را فراهم می کند تا آن ها در جان خودشان حق را تثبیت کنند. بعضـی ها متأسـفانه در چنین فرصتی قبیله و بانـد و پول خودشان را تثبیت می کننـد، این ها در واقع قصه ی مرگ شان را می سـرایند، اگر هم یک روز در قالب یاران انقلاب به صـحنه آمدند، به جای فانی شدن در انقلاب، با رانتی که توانسـتند برای خود دست و پـا کننـد، پول و ثروتی به جیب زدنـد و حالاـ مقابل روح توحیـدی انقلاب ایسـتاده انـد و به خیال خودشان اجازه نمی دهند انقلاـب جلو برود، این ها بی آینـده می شونـد و انقلاب جلو می رود. توحیـدی بودن این انقلاب محرز است. اگر این انقلاب یک صدا داشـته باشد و آن این که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند، بکند، مسـلّم این صدا صدای توحید ناب است، که هیمنه ی شرک را به چیزی نمی گیرد و در نفی آن همت کرده است، این فرق می کنـد با آنچه کشور شوروی به عنوان رقیب آمریکا، در مقابل آمریکا انجام می داد. خودِ شوروی در همان شـرکی بود که آمریکا در آن گرفتار است. صـدای «آمریکا هیچ غلطی نمی توانـد بکنـد»، درصـدد است حجاب بین بنـدگان و خدا را رفع کند و ما باید ببینیم در این پیام جای ما کجا است. مگر نه این است که جز حق همه

۱- مثنوی، دفتر سوم، ص ۵۱۲.

هیچ کاره اند و به اندازه ی امیدِ ما به ابزارها، حق برای ما در حجاب می رود؟ پس اگر انسان بتواند جان خود را الهی کند، چون حق، همه کاره ی هستی است، او هم در بستر بقای حق، از هرگونه اضمحلالی در امان می ماند. سخن امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که گفت «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» حکایت از آن دارد که راهی برای بشرِ این دوران گشوده شد و مردم می توانند به کمک نوری که آن مردِ الهی جلو راهشان گشود زندگی توحیدی خود را ادامه دهند، وگرنه گرفتار شرک دوران می شوند و ناخواسته در معادلات جهانی، در اردوگاهی قرار می گیرند که آمریکا سرنوشت آن ها را رقم می زند، این ها به بهانه ی این که نباید دشمن تراشی کرد - که سخن حقی است- به اسم تنش زدایی سخن حقِّ خود را در مقابل کفر جهانی پس می گیرند.

یک نهضت و انقلاب توحیدی، مسلّم با مشرکان دوران روبه رو خواهد شد و به همان اندازه که بر نور توحیدی خود باقی بماند در نفی رقیبان خود موفق می شود، زیرا توحید یعنی بقاء، توحید، یعنی حق و چون انقلاب اسلامی، یک انقلاب توحیدی است، ذاتش بقاست و لذا نسبت به آن، دو نوع موضع گیری می توان کرد، یا از طریق این انقلاب، تمرین بندگی و فنا پیشه کنیم و نابودی همه ی چهره های کفر را به تماشا بنشینیم، که فرمود: «کُلُّ شَیءٍ هالِكٌ اِلّا وَجْهُهُ»؛(1) هر چیزی جز وجه خداوند نابود شده است. این نوع موضع گیری؛ عالی ترین نوعِ بهره بردن از بستری است که انقلاب اسلامی گسترده است. یک نوع موضع گیری هم

۱- سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

آن است که بخواهیم در مقابل انقلاب، نام و مال خود را تثبیت کنیم. این انقلاب مثل سایر حرکت های توحیدی چنین مقابله ای را به نابودی می کشاند و تجربه ی تاریخی گواه چنین حقیقتی است، و حضرت مولی الموحدین علیه السلام تحت عنوان کجایند عمالقه و فراعنه متذکر چنین سنّتی هستند.

انقلاب اسلامی نشان داد چگونه آن هایی که برای خود قدرت و مُکنت قائل بودند و فکر می کردند حالا که در کسوت روحانیت هستند می توانند مقابل انقلاب بایستند، در تقابل با نور توحیدی انقلاب هیچ و پوچ شدند، تا این جا را دیدند که به ظاهر عده ای پشتیبان آن ها هستند ولی قدرت حاکمیت همه جانبه ی حق را ندیدند.

طرفدارانِ نادان و دشمنان احمق

اگر از دید توحیدی و نقش توحیدی انقلاب، به این انقلاب نگاه کنیم، جایگاه حقیقی آن را شناخته ایم و نسبت خود را با آن درست تعیین می کنیم. در این نگاه است که طرفداری ما از انقلاب، یک طرفداری واقع بینانه و الهی است و لذا نه جزء طرفداران نادان انقلاب خواهیم بود، و نه جزء دشمنان احمق، و در همین راستا دینداری مخالفان انقلاب نیز برایمان معنی می شود که چگونه در عین دینداری از دیدن نور توحید در دوران اخیر محرومند.

از خود باید بپرسید روح توحیدی انقلاب اسلامی بشریت دوران را به کجا می برد؟ اگر انکشاف حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را در رابطه با

سقوط چهارده کنگره از کاخ ستم بپذیرید باید متوجه باشید از طریق این انقلاب، تازه ظهورِ توحید ناب محمدی صلی الله علیه و آله شروع شده است. تا حال اسلام در حجاب حاکمانِ جداشده از غدیر، ظهور توحیدی نداشته است، و فرزندان همان تفکر به عنوان حاکمان کشورهای اسلامی، با اسرائیل قرار می گذارند که حزب الله لبنان را نابود کنند و هزینه ی آن را از پول نفت ملت های مسلمان می دهند. ولی توحید انقلاب اسلامی که پرتو آن در حزب الله به نمایش در آمد به خوبی هیمنه شرک را نفی نمود، و این شروع مبارکی بود، و با توجه به همین قاعده است که حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» می گوید: خداوند خواسته است که مستضعفین بر مستکبرین غلبه کنند.(۱)

چون ایشان متوجه نقش روح توحیدی این انقلاب شده اند، و لذا هرقدر هم بعضی از دولت ها در نظام اسلامی بخواهند ما را به مستکبران نزدیک کنند، باز نور توحیدی انقلاب همه تلاش ها را نفی می کند و خود را جلو می برد.

وقتی جایگاه توحیدی انقلاب اسلامی را بشناسید، باید بدانید اگر خواستید وارد این انقلاب شوید، به اندازه ای که منیت دارید، روح توحیدی انقلاب شما را پس می زند، حال چه مجتهد باشید، چه یک فرد سیاسی با سوابق مبارزاتی درخشان. ولی اگر زندگی دنیایی را یک فرصت برای هر چه بیشتر توحیدی شدن بدانید و مرگ از منظرتان لحظه ای پنهان نشود و به ابدیت خود نظر داشته باشید، جایگاه این انقلاب را خواهید

۱- صحیفه امام، ج۷، ص۱۱۵.

فهمید، و نه تنها زندگی سالم دنیایی، بلکه بسیاری از آرزوهای معنوی وسلوکی و روحانی که همه دنبالش هستند، برای شما واقع می شود.

حضرت مولی الموحدین علیه السلامدر خطبه ی مذکور فرمودند: «اُوصِیکُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَی اللَّهِ الَّذِی أَلْبَسَکُمُ الرِّیَاشَ وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمُ الْمَعَاشَ»؛ بنده های خدا! شما را توصیه می کنم به تقوای پروردگاری که پوشش شما را فراهم و امور زندگی شما را آماده نمود، پس خداوند امور دنیایی شما را به عهده گرفته، چرا شما دارید همین امور را دنبال می کنید؟ خیلی مصیبت بزرگی است، با این که بودنِ موقت، جنسِ بودنِ ما در این دنیا است، و لباس و غذا و مسکن لوازم آن است و خدا آن ها را فراهم کرده و به عهده گرفته است، باز بشر سعی می کند همین ها را برای خود تثبیت کند، با این که تثبیت شدنی نیستند.

در راستای عدم بقای زندگی زمینی می فرمایند:

«فَلَوْ أَنَّ أَحَداً یَجِدُ إِلَی الْبَقَاءِ سُلَّماً أَوْ لِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبِیلًا لَکَانَ ذَلِکَ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ الَّذِی سُخِّرَ لَهُ مُلْکُ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ مَعَ النُّبُوَّهِ»؛ اگر بودن در زندگی زمینی امکان داشت و می شد که مرگ را دفع کرد، این برای حضرت سلیمان بن داود«علیهماالسلام» با آن همه امکاناتی که خداوند در اختیار آن حضرت گذاشت - از قبیل در اختیارداشتن جنّ و انس همراه با نبوت و منزلت بزرگ- واقع می شد.

بودن صدام یک بودن غیر منطقی بود، چون بودن او با ظلم همراه بود ولی بودن حضرت سلیمان علیه السلام که همراه با ظلم نبود، ولی با این همه آن حضرت رزق خاصی داشت که خورد، و فرصتی داشت که به انتها رساند

و رفت. پس بـودن در زمین چیز تثبیت شـدنی نیست، اگر تثبیت شـدنی بود و راهی بود برای این که تثبیت بشود، در اختیـار حضـرت سـلیمان علیه السـلام می گذاشتند. پس باید بدانیم بودن از آنِ خداست، با فنای خود به بقای خدا می توان باقی شد، هرکس به انـدازه ای که به دریـا وصل بشود از کوزه ی خود خواهی نجات می یابـد، و در وادی نفی خود، باقی بودن به بقای الهی را تمرین می کنـد. اگر تمـام وجود انسان کوزه ی خودخواهی شـد، چون آن کوزه را زمین زدنـد، می شـکند و زحمات انسان مضمحل می شود و فقط عذاب قیامت برایش می ماند.

حضـرت مولی الموحدین علیه السـلام می فرمایند: ای آدم ها چون توحید را نمی شناسـید برای بودن و تثبیت خود در این دنیا جـایی بـاز نموده ایـد. حضـرت سـلیمان علیه السـلام بـا آن همه امکانـاتی که در اختیار داشت، موقتی بودن زنـدگی دنیایی را شناخت، در نتیجه در آن فرصتِ محـدود به تمرین بنـدگی برای خـدا مشـغول شد. در اوج شـرایطی آن چنانی، که هرکس در آن شـرایط بود نمی توانست از تثبیت آن شـرایط برای خود بگـذرد، او گـذشت و لذا آنچه باید می خورد خورد، و آن مدتی که باید تمام می کرد، تمام کرد و به راحتی رفت. هنر او آن بود که شرایط تعالی خود را شناخت و از آن استفاده کرد، کاری که ما می توانیم از طریق انقلاب اسلامی انجام دهیم و با این رویکرد معنی تمدن اسلامی را بنمایانیم.

حضـرت در ادامه می فرمایند: «قِسِیُّ الْفَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً وَ الْمَسَاكِنُ مُعَطَّلَةً وَ وَرِثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً»؛ خداوند تیر را در چلّه ی مرگ نهاد و به سوی

سلیمان رها کرد و شهر و خانه و مسکن ها و قصر، همه از سلیمان خالی شدند، و مردمی دیگر آن ها را به ارث بردند. حال نظر به زندگی گذشتگان و انتهای آن، برای شما عبرت است.

قرار همین است که باید سلیمان علیه السلام می رفت، هنر حضرت سلیمان علیه السلام آن بود که خوب رفت، نگفت من همه کاره ام و خودم هر طور خواستم برای زندگی خودم برنامه ریزی می کنم، متوجه بود او در این زندگی موقت هیچ کاره است. حضرت روح الله خمینی«رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: خدا خرمشهر را آزاد کرد. و فرمودند: من دست و بازوی رزمندگان را که جای بوسه ی ملائکه است می بوسم. این یعنی توحید، این یعنی من در پیروزی خرمشهر کاره ای نبودم. وقتی شما کاره ای نباشید و خود را به نمایش نگذارید، حق در صحنه می آید، برای همین وقتی شما متوجه سیره ی امامان معصوم علیهم السلام می شوید به خدا منتقل می شوید، و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «ذِکْرُ عَلِیٍّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عِبَادَه»؛(۱) به همان معنی است که با نظر به سیره ی علی علیه السلام راه نظر به پروردگار گشوده می شود و در همین راستا است که امام باقر علیه السلام می فرمایند. «أَیُّهَا النَّاسُ أَیْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَیْنَ یُرَادُ بِکُمْ بِنَا هَدَی اللَّهُ أَوَّلَکُمْ وَ بِنَا یَخْتِمُ آخِرَکُمْ فَإِنْ یَکُنْ لَکُمْ مُلْکٌ مُعَجَّلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْکاً مُؤَجَّلًا وَ لَیْسَ بَعْدَ مُلْکِنَا مُلْکٌ لِأَنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَهِ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِین»؛(۲) ای مردم! کجا می روید و شما را به کدام

۱- بحارالأنوار، ج ۲۶، ص۲۲۹. نقل از: مَنَاقِبُ مُحَمَّدِ بن أَحمد بن شَاذَانَ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: «ذِکْرُ عَلِیٍّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عِبَادَه»

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۱.

جهت می برند؟ خداوند اولِ شما را به دست ما هدایت نمود و به دست ما آخرِ شما را به انجام می رساند، اگر شما دولت زودگذر دارید، دولت پایدار از آن ما است. بعد از حاکمیت ما، حاکمیت دیگری که بیاید و حاکمیت ما را ساقط کند نخواهد بود، زیرا ما اهل عاقبت هستیم و خداوند فرمود: عاقبت کار از آن متقین است.

جایگاه تاریخی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

در راستای آینده دار بودنِ توحید است که اگر کسی توحید را رها کرد هلاک می شود و بی آینده خواهد بود. یکی از جلوه های زلال توحید در عصر حاضر سیره و سنت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» است که در آینه ی انقلاب اسلامی به نمایش گذارده شده است. در روایت از امام صادق علیه السلام داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْجَاهِلِينَ كَمَا يَنْفِي الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيد»؛(۱)

در هر قرنی عدولی هستند که این دین را حمل می نمایند و از آن هرگونه تأویل اهل باطل، و تحریف های افراطی، و ادعاهای جاهلین را دور می گردانند. آن طور که کوره ی آهنگران پلیدی و چرکی آهن را پاک می کند.

همه چیز گواه بر آن است که عدول این عصر حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» است که بانگ توحید را در راستای برگشت امت اسلام به توحید محمدی صلی الله علیه و آله بلند نمود، تا جامعه ی اسلامی را از تأویل اهل باطل

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۳.

و تحریف افراطیون و ادعاهای جاهلانه برهانـد و به اسـلام ناب محمـدی صـلی الله علیه و آله برگردانـد، و لـذا جـدایی از این انقلاب، جدایی از توحید دوران است و فروافتادن در تأویل اهل باطل و یا تحریف افراطیون و یا ادعاهای جاهلانه.

چنانچه التفات فرمودید در این دنیا دو نوع زندگی می توان داشت، یکی این که خارج از زندگی توحیدی خودمان در صـحنه باشـیم، و دیگر این که خود را نبینیم و حرکـات و سـکنات و گفتارمـان نمـایش حق باشـد، مثـل عاشـقی که از حرکات او می فهمیـد که دلش کجـاست و بر اساس توجه به دلـدارش زنـدگی می کنـد، مولوی در توصـیف این نوع از زنـدگی که نمایش بندگی خدا است، می فرماید:

لطف

شاهنشاه جان بی وطن

چون

اثر کردست اندر کُلّ تن؟

لطف عقل خوش نهاد

خوش نسب

چون

همه تن را در آرد در ادب

عشق

شِنگ بی قرار بی سکون

چون

در آرد کُلّ تن را در جنون؟

این نوع زنـدگی طوری است که فرصت ها را مهلت هایی می دانـد که خداونـد در اختیار انسان قرار داده تا خـدا را بنمایانیم، همان چیزی که رسول خدا صـلی الله علیه و آلهنسبت به خود فرمود که: «مَنْ رَانِی فَقَدْ رَأی الْحَقّ»؛(۱) هرکس مرا ببیند خدا را دیده است، چون حضرت آینه ی نمایش خدا شده اند. عمّان سامانی در وصف علی علیه السلام می گوید:

به

پرده بود جمال جمیل عَزّ و جَل

علی

شد آینه خیر الکلام قَلّ و دَلّ

ص: ۱۸۸

۱- شرح دعای صباح، حاج ملا هادی سبزواری، ص ۳۱.

شرط چنین زنـدگی رسـیدن به این عقیده است که با تمام وجود تصـمیم بگیریم با سـخنان خدا و پیامبر صـلی الله علیه و آله و امامان علیهم السـلام زندگی کنیم. رسول خدا صـلی الله علیه و آله و امامان علیهم السـلام خودشان فانی در حق اند و به همین جهت را ه های ارتباط بنـدگان با خداینـد، و در همین رابطه بعـد از مـدتی که با نظر به رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السـلام زنـدگی کردیـد، معنی حجت الله بودنِ این ذوات مقدس روشن می شود و در آن صورت است که به خود می گوییـد اگر خدا این ها را در دنیا نیاورده بود ما چگونه می توانستیم راهی به سوی پروردگارمان پیدا کنیم، شـکر می کنید که خدایا توفیق دادی که از طریق امیرالمومنین علیه السلام تو را شناختم، خدایا غیر تو در صحنه نیست، خدایا! زندگی ام را می خواهم با همین عقیـده به پایان برسانم که تویی همه ی حقیقت. در این حالت است که زمینه ی حاکمیت مطلق الهی در همه ی مناسـبات شـما فراهم خواهـد شد و پوچیِ بی خدایی نیز برایتان ظاهر می شود، آن وقت انسان راحت می فهمد اگر در اردوگاه عمالقه و فراعنه ی دوران برود مهر نابودی را بر همه زنـدگی خود زده است. چرا آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند؟ چون او ارتباطی با هستی مطلق که همه کاره ی عالم است ندارد، و انقلاب اسلامی بازگشت به ارتباط با هستی مطلق است که نه تنها توسط آمریکا هرگز تهدیـد به نابودی نخواهـد شـد، بلکه از آن جایی که از طریق ولی فقیه، مُهری از حقیقت هستی بر پیشانی دارد، عامل به بقاء کشاندن یاران خود نیز خواهد شد.

ص: ۱۸۹

سری که حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» با خود داشت

طرفداران انقلاب اسلامی به جهت رویکرد خاصی که نسبت به هستی واقعی دارند، از وَهمیات دوران مدرنیته آزاداند و به جای نقش پذیری از ظلمات دوران و نظرات و میل های سرگردان مردم، از خدا و رسول او نقش می پذیرند، از خدا می گیرند و به خدا هم می دهند، چگونه بودن زندگی را از خدا می گیرند، و بندگی شان را به او نشان می دهند.

وقتی نگاه ها به هستی مطلق افتاد بی پایه بودن هر جریانی که به خداوند متصل نیست ظاهر می شود، و به راحتی می توان فهمید که شاه رفتنی است. این همان سِرّی است که حضرت روح الله خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در اختیار داشت. وقتی توحید آمد، آن هایی که تا دیروز می گفتند جاوید شاه، می بینند کنگره ی قصرهای شاهنشاهی فرو می افتد و آتش شرک خاموش می شود. چون این سنت لایتغیر عالم است که: «وَقُلْ جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»؛(۱) بگو حق همواره آمدنی است و هر روز چهره ای از خود را می نمایاند، و باطل همواره رفتنی است، زیرا که ذات باطل نابودی و عدم است. با همان مبنا حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می بینند صدام رفتنی است. رفتن مظاهر شرک، به معنی ظهور قهاریت توحید است، اما امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نرفتنی است، زیرا او خودی برای خود تثبیت نکرده بود که رفتنی باشد، ظهور سنت پروردگار بود که از حرکات و سکنات او ظاهر می شد و مردم جهان را نیز به فنای در حکم

۱- سوره ی إسراء، آیه ی ۸۱.

پروردگار دعوت می کرد، و انقلاب اسلامی را بستر چنین فنایی قرار داد، لذا است که می بینید شهیدشدن به راحتی در این انقلاب معنی پیدا می کند.

هرکس به سوی توحیدی که انقلاب اسلامی می نمایاند ره نپیماید دانسته یا نادانسته دچار شرک دوران خود شده است. زیرا در حال حاضر هیچ راه دیگری برای زندگی توحیدی نمانده است. عمده آن است که ما زمینه ی ظهور توحید را در این عصر بشناسیم تا به سرعت به طرف زندگی صحیح حرکت کنیم. شهدای ما زندگی توحیدی را در عالی ترین شکل خود به بشرِ گرفتار ظلمات دوران نمایاندند، بنابراین هرگز نباید چشم از آن ها برداریم که چشم از زندگی برداشته ایم و لذا حضرت مولی الموحدین علیه السلام در آخر خطبه ۱۸۲ می فرمایند: «أَيْنَ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيِّهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ»؛ کجایند عمار و ابن تیهان و ذوالشهادتین، آن انسان های بزرگی که نشان دادند راه توحیدی یعنی چه، تا حضرت از آن طریق چشم ها و قلب ها را متوجه راهی کنند که هر انسانی باید بپیماید. این بزرگان یارانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که زندگی توحیدی زمانه را شناختند و بر همان اساس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند تا در جبهه ی صفین در مقابل شرک دوران بایستند. در جنگ بدر در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله توحید را شناختند که به معنی نفی خود و حاکمیت حکم خدا است، و در جنگ صفین با تبیین و پشتیبانی جبهه توحید آن کردند که کردند و با شهادت خود در اوج فنا، به سیر خود ادامه دادند. ولی متأسفانه عده ای هم با آن که در جنگ بدر کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند

ص: ۱۹۱

ولی نه برای هرچه بیشتر توحیدی شدن، لذا راه ادامه ی توحید را گم کردند و در جنگ جمل و صفین در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند.

در راستای ادامه ی وفاداری به انقلاب اسلامی باید خط توحید زمانه شناخته شود، تا افراد بتوانند به انقلاب امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» راه پیدا کنند و گرفتار اردوگاه عمالقه و فراعنه ی دوران نشوند. و این با نگاه به زندگی و مرگ مشرکان تاریخ به خوبی قابل تحلیل و شناخت است.

حضرت مولی الموحدین علیه السلام برای به سرِ عقل آوردن انسان ها می فرمایند حالا که زندگی در روی زمین برای بشر تثبیت شده نیست پس اگر سلیمان وار زندگی نکنیم، عمالقه وار زندگی می کنیم، عمالقه ای که با توانایی فوق العاده، در طول تاریخ جهت تثبیت خود این همه انرژی صرف کردند و همه ی زندگی را به آن تبدیل کرده بودند که در زمین بمانند. ولی شما می توانید بر عکس عمالقه، با فنای در حق، به آنچه باید، برسید. شهدا؛ ماندن در زمین را نمی خواستند تثبیت کنند، می خواستند در فرصتی که در زندگی زمینی دارند، توحیدی شوند، چون خواستند خدا را در صحنه ی زندگی بیاورند و لذا خوب رفتند، عده ای هم پیامبران را کشتند چون پیامبران علیهم السلام متذکر مرگ بودند، حضرت می فرمایند: «أَیْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِینَ قَتَلُوا النَّبِیِّینَ» کجایند اصحاب قوم رسّ که پیامبران را به قتل رساندند تا به زعم خود راحت تر در تثبیت خود بکوشند.

انقلاب اسلامی و مرگ اندیشی

چنانچه دقت بفرمائید یکی از بدترین حالات دیکتاتورها مرگ است. دیکتاتورها از مرگ بدشان می آید چون این همه جنایت کردند تا بمانند و حالا مرگ با نمایش خود تمام نقشه های آن ها را نقش بر آب می کند. پیرو تنفر آن ها از مرگ، هر جریانی که آن ها را متذکر مرگ کند نفی می کنند تا به زعم خود مرگ را بمیرانند و لذا به هر چیز مقدسی بدبین اند، چون احساس می کنند مقدسات مانع تثبیت آن ها در زندگی زمینی است، فکر می کنند پیامبران آمده اند شکوه و جلال آن ها را برای خود تصاحب کنند غافل از این که آن شکوه و جلال رفتنی است و پیامبران متذکر عدم ثبات آن هایند، حرف آن ها به پیامبران این است که:

طوطی

نقل و شکر بودیم ما

مرغ

مرگ اندیش گشتیم از شما (۱)

با مرگ اندیشی که پیامبران می آورند همه ی عیش دیکتاتورها بر هم خورد. در تاریخ هست که متوکّل عباسی حضرت جواد علیه السلام را در جلسه ای که رقاصه ها بودند احضار کرد، به حضرت دستور داد که شراب بنوشد که حضرت علیه السلام سخت ابا کردند، سپس دستور داد شعر بخوانند، فرمودند مرا معاف کن، باز اصرار کرد، حضرت شروع کردند در رابطه با مرگ شعر خواندن که مسعودی در مروج الذهب می گوید بساط عیش خلیفه به هم ریخت، به رقاصه ها دستور داد خارج شوند و شروع کرد به گریه.(۲)

مرگ؛ این چنین شکوه و جلال وَهمی را در مقابل انسان بی مقدار می کند و به

۱- مثنوی، دفتر سوم، ص ۴۷۰

۲- مروج الذهب، مسعودی، ج۴، ص ۱۱

همین جهت جبّاران تا آنجا که ممکن است از مذکّران مرگ گریزانند ولی با این همه آن ها را از مرگ گریزی نیست، وگرنه امروز ما ناظر حضور عمالقه و فرعونیان بودیم. حضرت با توجه به عدم حضور آن ها می فرمایند نمی توان مرگ را میراند همان طور که عمالقه و فراعنه نتوانستند. عمالقه ای که:

«وَ أَطْفَئُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجُيُوشِ وَ هَزَمُوا بِالْأُلُوفِ وَ عَسْكَرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ»؛ لشکرها راه انداختند تا سنت های پیامبران را خاموش کنند و سیرت جبّاران را زنده کنند. کجایند آن ها که با سپاهیان گران حرکت کردند و هزاران دشمن را شکست دادند و لشکرها تأسیس کردند و شهرها به پا کردند؟

اگر به همه ی جبّاران تاریخ از این زاویه نگاه کنید که برای تثبیت زندگی خود برنامه ها ریختند، ولی چون جریان تثبیت در دنیا خلاف سنت الهی است، تمام انرژی هایشان نقش بر آب شد. جمله ی «کجایند» که حضرت تکرار می فرمایند نقطه ی شروع گشایش های خوبی خواهد شد. این جمله حامل این پیام است که حضور اسم قهار خداوند همه ی این ها را شُست و برد و من و شما هم از این قاعده استثنا نیستیم. این ها بد رفتند، اما انقلاب اسلامی آمده است تا بستر خوب رفتن انسان ها را همچون رفتن عمارها فراهم کند، ولی آن هایی که در صدد اند از طریق انقلاب با انواع رانت ها دنیای خود را آباد کنند و انقلاب اسلامی- این عالی ترین شرایط برای الهی شدن- را مزرعه ای برای تثبیت دنیای خود کرده اند، بدتر از

همه خواهند رفت، زیرا انقلاب اسلامی توحیدی تر از این هاست که اجازه دهد آب خوش از گلوی این افراد پایین رود.

تفاوت انقلاب اسلامی با انقلاب مشروطه

عرض شد وقتی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: شاه رفتنی است خبر از آن می دهد که توحیدی به صحنه آمده است که ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در مقابل آن هیچ مقاومتی نمی تواند بکند، آیا این توحید توان این را ندارد که چهار مگسی را که می خواهند در مقابل این تند باد توحیدی بایستند، مضمحل کند؟ آری اگر انقلاب اسلامی در حد انقلاب مشروطه بود امید ماندن شاه و درباریان و ملّی گراها، امیدی منطقی بود، چون روح توحیدی نابی که شما در حال حاضر شاهد آن هستید در آن صحنه ظهور نکرد. لذا در کنار انقلاب مشروطه خیلی ها ماندند که ارزش ماندگاری نداشتند، انقلاب مشروطه آن چنان توحیدی نیست که از همه ی جهات جریان مقابل خود را مضمحل کند. ولی در مورد انقلاب اسلامی امیدوار باشید یک روح بزرگ توحیدی به صحنه آمده است که نه تنها شاه را می برد، حتماً آمریکا و اسرائیل را هم می برد و جلوه ای از آن وعده ی الهی است که خداوند می فرماید: «والعاقبه للمتقین»؛(۱) یعنی انتهایی که بستر آرامش و پایداری است، از آن متقین است. انقلاب اسلامی از یک طرف توسط انسان های متقی پدید آمده است، از طرف دیگر زمینه ی متقی شدن انسان ها را فراهم می کند تا تقوای انسان ها به آن

۱- سوره ی هود. آیه ی ۴۹.

حدّی برسد که امکان ظهور متقی مطلق یعنی حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه فراهم گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از یک طرف نظر به توحیدی دارند که عمالقه و فراعنه را نفی می کند و می فرمایند: «أَیْنَ الْعَمَالِقَهُ وَ أَبْنَاءُ الْعَمَالِقَهِ، أَیْنَ الْفَرَاعِنَهُ وَ أَبْنَاءُ الْفَرَاعِنَهِ» از طرف دیگر در ادامه ی خطبه نظر به وعده الهی دارند که چگونه خداوند نور توحید را در حضرت «بقیه الله» به ظهور می رساند و سیر ظهور نور توحید و نفی ظلمات شرک در اوج خود قرار می گیرد، و چون انقلاب اسلامی از جنس همان توحیدی است که حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه آن را به کمال می رسانند هر چه جلوتر برود با رشد بیشتری خود را می نمایاند، دیگر آن طور نیست که بشود آن را نفی کرد، بلکه برعکس، موانع خود را بحمدالله به خوبی نفی می کند. حتی موانعی مثل طرفدارانی که تلاش دارند افکار خود را بر آن تحمیل کنند و آن را از نور توحیدی به سوی غرب زدگی سوق دهند، چیزی که متأسفانه در انقلاب مشروطه اتفاق افتاد، و غرب زده های طرفدار انقلاب مشروطه، انقلاب را تحت اندیشه ی خود دفن کردند و عامل شهادت شیخ فضل الله نوری شدند، تا با دفع او از جلوی راهشان رگه های توحیدی آن انقلاب را نفی کنند و حاصل کار آن ها رضاخان و محمدرضاشاه شد.

در انقلاب مشروطه از ابتدا پذیرفته شد که شاه در صحنه باشد، پذیرش این موضوع، مانع ظهور نور توحید بقیه اللهی شد، در حالی که در انقلاب اسلامی نه تنها چنین موانعی وجود ندارد بلکه با تحقق ولایت فقیه و ایجاد بستری جهت ظهور حکم خدا و رسول و امام علیهم السلام، زمینه برای ظهور توحید

بقیهاللهی فراهم شده است و این است که عرض می کنم این انقلاب برای ماندن است و رشدکردن.

انقلاب اسلامی سیری به سوی حاکمیت مهدی عجل الله تعالی فرجه

حضـرت مولی الموحـدین علیه السـلام در ترسـیم و توصـیف حضـرت بقیه الله عجـل الله تعالی فرجه و شخصـیت توحیـدی آن حضرت در آخر خطبه ی مورد بحث می فرمایند: «قَدْ لَبِسَ لِلْحِكْمَهِ جُنَّتَهَا وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدَبِهَا مِنَ الْإِقْبَالِ عَلَيْهَا وَ الْمَعْرِفَهِ بِهَا وَ التَّفَرُّغِ لَهَا فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّتُهُ الَّتِي يَطْلُبُهَا وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا»؛ او (مهدی عجل الله تعالی فرجه) سپر حکمت را پوشیده و آن را بـا شـرایطش که عبـارت است از ارزش نهـادن و معرفت به حکمت و فـارغ ساختن خود برای آن، آماده کرده است. در حـالی کـه حکمـت در نزد او گم شـده ای است که به دنبـال آن است و آرمـانی است که آن را از خـدا تقاضـا می کنـد «فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ وَ ضَرَبَ بِعَسِيبِ ذَنَبِهِ وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ بَقِيَّهٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ خَلِيفَهٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ» او با غربت اسلام در غربت می رود، مانند شتر خسته که دُم بر زمین می نهد و بلندشدن و نشستن برایش مشکل شده باشد. او باقیمانده ای از حجّت های خدا است، جانشینی از جانشینان انبیاء.

می فرماید در غربت اسلام، نور توحیدیِ حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه نیز پنهان می شود و در آن شرایط ظلمات شرك میـدان داری می کند و آن حضـرت شـرایطی برای ظهور نور توحیدی خود نمی یابد و چون شتری است که نمی تواند فعّالانه عمل کند. اما بالأخره براساس سنت ظهور توحیدِ کامل با

پدید آمدن شرایط مناسب ظهور خواهند کرد، زیرا او بقیه الله و جانشین پیامبران است و هرگز عدم شرایط ظهور در برهه ای از تاریخ - به جهت شرایط ظلمانی دوران- دلیل بر انصراف آن حضرت از ظهور نیست.

با توجه به چنین نگاهی است که عرض می کنم هر وقت شرایط توحیدی، به معنای ناب آن فراهم شد، دولت پایدارِ توحیدی، خود را می نمایاند و هر کس نسبت به معارف اسلامی اطلاعات مناسب داشته باشد، تصدیق می کند آن نوع از شرایط توحیدی که بتواند زمینه ی توحید انسان کامل باشد، در انقلاب اسلامی ظهور کرده و در واقع انقلاب اسلامی صورت نازله ی همان توحیدی است که خلیفه ی خدا مأمور است آن را به صورت کامل ظاهر نماید. خوشا به حال شهدایی که جایگاه تاریخی این انقلاب را شناختند و در راستای وارد شدن در اردوگاه انقلاب اسلامی سر از پا نشناختند، خدایا شایستگی سربازی این انقلاب را به ما نیز عطا بفرما.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۹۸

انقلاب اسلامی و گشودن جبهه ی توحید در ظلمات دوران

اشاره

ص: ۱۹۹

بسم الله الرّحمن الرّحیم

همه ی همّت و تلاش اهل البیت علیهم السلام این است که ما شیعیان را طوری تربیت کنند که در ظاهرِ حوادث متوقف نشویم و متوجه باشیم که همواره هر دستوری و حرکتی که از طرف خداوند صادر و یا واقع می شود، دارای باطنی قدسی است، با توجه به این امر به انقلاب اسلامی و شخصیت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نظر می کنیم تا روشن شود انقلابی که به رهبری ایشان واقع شد عمیق تر از یک حادثه ی تاریخی است که به طور عادی پیش می آید. عرض بنده این است که:

«گشودن جبهه ی توحید در ظلمات دوران آخرالزمان کار انسان هایی است که با توجه به آسمانِ غیب، زمین را و حوادث زمین را می نگرند و تحلیل می کنند.»

حتماً می دانید که در آن شرایط که حضرت آیت الله بروجردی«رحمه الله علیه» رحلت کردند و با توجه به این که ایشان مرجع تقلید همه ی شیعیان جهان بودند، یک مرتبه یک نوع سردرگمی جهان تشیع را فرا گرفت و به ظاهر عالَم تشیع با خلأ رهبری مواجه شد. در چنین شرایطی عده ای خوشحال و عده ای نگران شدند. زیرا عموماً در هر جامعه ای سه گروه زندگی می کنند یک گروه که معتقدند بهتر است مذهب در صحنه ی امور باشد ولی

این طور نیستند که زندگیشان را به مذهب گره بزنند. گروه دیگر، گروهی اند که مذهبی می باشند اما تاریخ ساز نیستند، به طوری که اگر بستر امور براساس آموزه های اسلامی باشد بسیار خوشحال می شود، زیرا طوری زندگی را برای خود تعریف کرده اند که با حاکمیت مذهب بهتر می توانند زندگی کنند ولی حاضر نیستند زندگی و آسایش خود را بر سر حاکمیت اسلام بگذارند. این نوع افراد در عین آن که می توانند یاران صادقی برای نظام اسلامی باشند ولی تاریخ ساز نیستند. ولی در یک فضای دینی، در ادامه ی تاریخِ دینی نقش آفرینی می کنند. اکثر هنرمندان و نویسندگان مسلمان عموماً در این جایگاه قرار می گیرند. اما گروه سومی نیز هستند که این ها تاریخ سازند و البته همیشه تعدادشان قلیل بوده ولی با این همه تاریخ را به حرکت درآورده و جهت داده اند و تاریخ را براساس عقاید الهی جلو برده اند و نگذاشته اند جوامع در مسیر کمالشان متوقف شوند.

نقش تاریخ سازی فاطمه ی زهرا علیها السلام

در زمانی که وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند، یک مرتبه جامعه ی اسلامی با شرایطی رو به رو شد که انتظار آن را نداشت عده ای با تشکیل سقیفه خلیفه تعیین کنند.(۱)

تصور عمومی آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- بلاذری در انساب الاشراف (ج۲،ص۱۸۳) می گوید:سلمان از این که علی ع زنده است و مردم از او بهره نمی جویند، تأسف می خورد و می گفت: به خدا سوگند پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد. یا یعقوبی از قول ابوذر می نویسد:« اگر ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبرتان می نهادید از همه نعمت ها از هر سوی بهره مند می شدید.(تاریخ یعقوبی،ج۲،ص۲۷۱)

تکلیف جامعه را در غدیر معلوم کرده اند و کار به روال عادی خود جلو می رود. اکثر مردم به خصوص انصار که افراد مبارز و متدینی بودند و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار جنگیدند و زندگی کردند، در آن شرایط این قدر هوشیار نبودند که بتوانند جهتی را که سقیفه با آن برنامه ریزی دقیق و حساب شده به وجود آورد عوض کنند. یک مرتبه ملاحظه می فرمائید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یک تنه می آیند و روبه روی جریانی که برنامه ریخته است بعد از پیامبر حاکمیت جامعه ی اسلامی را به دست گیرد، می ایستند و عملاً با اقدامی که ایشان انجام دادند جهان اسلام از خطر بزرگی رهایی یافت که زمان بررسی آن به فرصت ئیگری نیاز دارد.(۱)

خواستم به عنوان نمونه شاهدی در راستای تاریخ سازی آورده باشم و در همین رابطه است که حضرت امام عسکری علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ حُجَجُ اللهِ عَلی خَلْقِهِ وَ جَدَّتُنا فاطِمَهُ حُجَّهٌ عَلَیْنا»؛(۲) ما(امامان) حجّت های خدا بر مردم هستیم - تا راه را از بیراهه نشان دهیم- و جَدّه ی ما فاطمه، حجّت خدا بر ما است.

وقتی موضوع تاریخ سازی حضرت زهرا علیها السلام را درست بررسی بفرمائید روشن می شود اگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن بن بستی را که در صدر اسلام درست شد با موضع گیری خود در مقابل خلیفه ی اول، نشکسته

۱- در مورد جایگاه تاریخی حضرت زهرا علیها السلام در صدر اسلام به کتاب «بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام در ریشه یابی آفات حذف حاکمیت دینی از مدیریت جهان» از همین نویسنده رجوع فرمائید.
۲- «تفسیر اطیب البیان»، ج ۱۳، ص ۲۲۳.

بودند، نه امام باقر علیه السلام امکان بنیانگذاری مکتب خود را پیدا می کردند نه امام صادق علیه السلام می توانستند کار را ادامه دهند و نه امام زمان عجل الله تعالی فرجه نقش خود را در آینده ی تاریخ می توانند به خوبی اداء کنند. به همین جهت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در ابتدای قیام خود می فرمایند: «وَ فِی اِبْنَهِ رَسُولِ اللهِ لی اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ»(۱) اسوه و راهنمای من در این نهضت، دختر رسول خدا است. و این سخن نشان می دهد نظام نامه ی حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه مبتنی بر سیره ی فاطمه علیها السلام است.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جبهه ای را باز گشودند که در دل آن جبهه جریان امامت توانست شکل بگیرد و امروز شما در راستای ادامه ی آن خط شکنی، شیعه را می یابید که در حال تغییردادن معادلات جهان استکبار است. به همین جهت است که ائمه علیهم السلام جایگاه خاصی برای حضرت زهرا علیها السلام قائل اند، زیرا در بستری که حضرت زهرا علیها السلام ایجاد کردند بقیه ی ائمه علیهم السلام توانستند کار های مهم خود را انجام دهند.

نقش تاریخ سازی انقلاب اسلامی

موضوع تاریخ سازی انقلاب اسلامی مهم ترین نقشی است که انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر داشته و دارد و در همین راستا همه ی بزرگانی که از انقلاب سخن می گویند، از جمله مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» تأکید دارند که انقلاب اسلامی را در کلیّت آن و در جایگاه تاریخی که دارد، نگاه کنید. چون انقلاب اسلامی یک جایگاه تاریخی خاصی دارد که

۱- بحارالانوار، ج۵۳، ص ۱۸۰.

شناخت شخصیت اصلی آن در گرو شناخت آن جایگاه است، اگر این جایگاه را عزیزان درست بشناسند از متن حادثه ها جلوتر خواهند بود.

عرض شد؛ شرایطی به وجود آمده بود که در عین این که آیت الله بروجردی مرجع شیعیان جهان بودند و سابقه هم نداشت که یک مرجع به این وسعت مقلد داشته باشد، تازه خود ایشان هم معتقد بودند برایشان واجب است که قدرتشان را به عنوان یک مرجع تقلید حفظ کنند، ولی با این همه و با آن شکوه و هیبتِ آیت الله بروجردی که محمدرضا شاه در ابتدای کارش می آمد خدمت ایشان و گزارش کارها را می داد و دستور می گرفت، در فضایی که فرهنگ مدرنیته ایجاد نمود و نظام شاهنشاهی هم به آن دامن می زد، شرایط طوری تغییر کرد که مسیر کشور از دست فقاهت و مرجعیت در آمد و دیگر اسلام نمی توانست در امور فرهنگی و اقتصادی نقش آفرینی کند. زیرا تاریخ جدیدی را فرهنگ مدرنیته با خود به همراه آورده بود که امکان حفظ اسلام در آن شرایط با روش های قبلی ممکن نبود. دویست سال پیش اگر خانمی رعایت حجاب را نمی کرد کافی بود به او تذکر بدهید که مواظب باش موهایت را نامحرم نبیند، به همین راحتی مسئله حل می شد، چون هم آن خانم می فهمید این تذکر یعنی چه و هم شرایط طوری بود که با این تذکر مشکل رفع می شد، ولی وقتی شرایط تاریخی عوض شود و عقل جدیدی به صحنه آید مسائل را باید در شرایط جدید مورد بررسی قرار داد و راه کار مناسب آن را با عقلی که مربوط به آن زمان است جلو برد. با تغییر روح حاکم بر زمانه نمی توان با آن عقلی که سال های گذشته زندگی را سر و سامان می دادیم و

ص: ۲۰۵

دین داری می کردیم، زنـدگی را ادامه دهیم و دین داری کنیم و اگر این را نفهمیـده بودیم و حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» متوجه این امر نشـده بودند آنچنان در بن بست تاریخی قرار می گرفتیم که امروز نه از انقلاب اسـلامی خبری بود و نه از اسـلامِ تأثیرگـذار. هرگز ممکن نبود اسـلام را در کنار فرهنگ مدرنیته که ذهن ها را به خود مشـغول کرده بود نگه داشت. به عقلی باید رجوع می کردیم که به ما می فهماند کجا هستیم و مسائل جدید ما چیست و چگونه باید آن مسائل را حل کرد و با رجوع مردم به امـام خمینی«رضوان الله علیه» راهی به سوی چنین عملی گشوده شـد. هر چنـد در ابتـدای راه بـا ابهامات زیادی روبه رو بودیم ولی مهم آن بود که راه گشوده شد و ملتِ مسلمان در آن قدم گذاشت و راه خود را در تاریخ جدید پیدا کرد.

هیچ راهِ تاریخی در ابتدای امر طی شده نیست ولی رسـیدن به بصیرتی که باید در شرایط جدید راه تاریخی خود را بگشائیم و ماوراء فرهنگ مدرنیته، به مقصدی بالاتر بیندیشـیم، هنری بود که با امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» پیش آمد و با بصـیرت ایشان افق تاریخی ما گشوده شـد و از این به بعـد مائیم که باید در افق جدید تکلیف خود را با فرهنگ مدرنیته تعیین کنیم، نه این که فرهنگ مدرنیته همچون چند صد سال گذشته تکلیف ما را تعیین کند.

خروج از بن بست تاریخی

هیـچ کس باور نمی کرد با پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ تاریخ جهان اسـلام در ظلمات مدرنیته از بن بست خارج شود و افق آینده ی آن گشوده شود،

زیرا در دنیای شتاب زده ی نگاه های غرب زده، حرکت های با تأنّیِ امور فرهنگی درست دیده نمی شود، همچنان که امروز روشنفکران غرب زده نمی توانند آینده تاریخ انقلاب اسلامی را بشناسند و لذا خود را تسلیم فرهنگ غالب، یعنی فرهنگ غربی می کنند. رسیدن به این بصیرت که در بستر تاریخ جدید که با انقلاب اسلامی ظاهر شد به مرور مشکلات و معضلات جهان اسلام حل می شود و اهداف مقدس جامعه اسلامی یکی بعد از دیگری جای خود را می یابد، اولین قدمِ خودآگاهی است که باید بدان دست یافت. در حال حاضر که هنوز فرهنگ غالب، فرهنگ غرب است مادران مسلمان واقعاً نمی دانند در مقابل بی حجابی دخترانشان چه کار کنند، لذا ملاحظه می کنید مادر دارای حجاب کامل است ولی دخترش آن طور نیست. این مادر بین چند کار مانده است، یکی این که دائماً با دخترش مشاجره داشته باشد، یا این که کار دخترش را تأیید کند که این کار با عقیده اش نمی سازد، یا این که مجبور می شود با بی حجابی دخترش کنار آید، مثل کنارآمدن گرگ و میش. آیا راه همین است، یا باید تاریخی را در مقابل تاریخ و عقل غربی به میان آورد که جایگاه بی حجابی روشن شود و مردم متوجه شوند زندگی غربی مربوط به عقل ما و تاریخ ما نیست و ما را از هویت اسلامی که راز ماندگاری ما است بیرون می اندازد؟ اگر کسی تاریخ را نشناسد و جایگاه پدیده ها را در آن تشخیص ندهد فکر می کند زندگی تا اَبد همان طور است که فرهنگ غربی برای ملت ها تعیین می کند.

اگر احساس می کنید دیگر آن نوع امر به معروف که ۳۰۰ سال پیش داشتید و نتیجه می گرفتید، امروز نتیجه ندارد. باید بدانید وقت آن است که تاریخ خود را تغییر دهید تا عقلی مناسب امروز به میان آید که آن عقل بتواند احکام الهی را بشناسد و بشناساند،(۱)

نه این که تسلیم عقل غربی شویم و اسلام را - به عنوان تنها دین فعّالِ دوران آخرالزمان- در ذیل فرهنگ غربی قرار دهیم. آری همان طور که سیصد سال پیش عقل مناسب آن زمان، اسلام را حفظ کرد و نگذاشت اسلام گرفتار بن بست شود. در شرایط جدید، عقلی مناسب این زمان نیاز است که بتوان اسلام را فهمید و فهماند و مسلّم این عقل نمی تواند عقل غربی باشد.

در سال های ۱۳۳۵ به بعد که مصادف است با اواخر عمر آیت الله بروجردی، آن هایی که عمیقاً نسبت به وضع پیش آمده در جهان می اندیشیدند متوجه بودند خطر بزرگی جهان اسلام را تهدید می کند و باید کاری کرد، ولی راهی که تاریخ جدید جهان را بگشاید نمی شناختند(۲)

بعضی از جوانان مسلمانِ نزدیک به فدائیان اسلام که بعداً اکثر فدائیان با

ص: ۲۰۸

۱- این که بزرگان می فرمایند با حکمت متعالیه ی صدرالمتألهین«رضوان الله تعالی علیه» می توان تمدن شیعه را شکل داد به همین معنی است که با عقل صدرایی می توان با حفظ هویت اسلامی، از عقل مدرنیته که احکام قدسی را برنمی تابد، گذشت.

۲- در سال های ۱۳۳۰ به بعد فعالیت بهائیان و یهودیان در دربار پهلوی قوت می گیرد و حاکمیت با سرعت بیشتری از اسلام فاصله می گیرد تا آن جایی که شاه مرجعیت را مقام غیر مسئول می داند که در امور نباید دخالت کند. در کتاب «انقلاب سفید» در مورد اصلاحات اراضی که بنا بود در زمان آیت الله بروجردی«رحمه الله علیه» اجرا شود و ایشان صراحتاً با آن مخالفت کردند می نویسد: « مداخله ی مقام غیر مسئولی که از ترقیات اجتماعی دنیا بی اطلاع بود، آن لایحه ی اصلاحات ارضی را به کلی بی معنا و بی اثر کرد» (کتاب انقلاب سفید، ص ۱۶).

شروع نهضت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» حزب مؤتلفه اسلامی را تشکیل دادند، می گفتند به عنوان یک فعالیت مهم مذهبی، شروع کردیم ضد مسیحیت فعالیت کنیم، کتاب هایشان را پیدا می کردیم و جواب هایی در ردّ آن ها می نوشتیم و منتشر می نمودیم، چون مبلغین مسیحی در شهرهای اسلامی به ضد اسلام تبلیغ می کردند. می گفتند با مطرح شدن مرجعیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» یک گونی از کتاب های آن ها را برداشتیم و رفتیم خدمت ایشان که آقا چرا نشسته اید ببینید دارند چه کار می کنند؟ امام کتاب ها را نگاه کردند و گفتند این ها را دیده ام، دوتا از کتاب ها را هم شما ندارید و اسامی آن دو را ذکر کردند. فهمیدیم ما دچار توهم شده ایم و امام خیلی جلوتر از ما حرکت می کنند. بعد فرمودند: این کارها را جمع کنید، مسئله چیز دیگر است «این که مبارزه نیست و این ها شما را به خود مشغول نکنند، این ها پنجاه سال است در این مملکت کار می کنند، نتوانسته اند هیچ موحدی را مسیحی کنند، لاابالی کرده اند، ولی بی دین نکرده اند. این جریانات یک سرمنشأ دارد، این ها همه از فساد رژیم است، شما بروید دنبال آن، این ها وقتتان را می گیرد».(۱) عملاً حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» در آن جلسه نگاه آن ها را به نهضتی انداختند که نتیجه آن، انقلاب اسلامی شد و درنتیجه تاریخ ملت ما تغییر کرد و در بستری قرار گرفت که حالا به جای آن که ما در جای متهم بنشینیم و مسیحیت اشکال کند، قضیه برعکس شده است.

ص: ۲۰۹

۱- خاطرات احمد احمد، ص ۶۹.

عنایت داشته باشید که فدائیان اسلام و سایر جوانان مسلمان در آن زمان هنوز با عقلی به دنبال رفع مشکلات اند که فرهنگ مدرنیته می تواند آن را کنار بزند و حتی متهم به خرابکاری کند. عقلی که در ترور احمد کسروی در سال ۱۳۲۴ جواب داد و روح امید را به مسلمانان برگرداند، ولی در ترور حسنعلی منصور در سال ۱۳۴۳ جواب نداد.

حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» در آن شرایطِ خاص افقی را گشودند و عقل و تفکری را به صحنه آوردند که در آن افق، امکان فکرکردن نسبت به دشمن اسلام یعنی فرهنگ مدرنیته فراهم گشت و راهی پیدا شد که ملت از سر گردانی بیرون آمد و اگر ماوراء تفکر آن زمان، عقل و تفکری جدید به صحنه نمی آمد کار نیروهای مذهبی یا باید مثل فدائیان اسلام به ترور حاکمان ظالم بینجامد بدون آن که روح حاکم بر جامعه تغییر کند و یا بروند در این شهر و آن شهر تبلیغ کنند که مسیحیت اشکال دارد و اسلام از آن اشکالات مبرا است.(۱)

در آن صورت هدایتِ کشتی جامعه در

ص: ۲۱۰

۱- فدائیان اسلام برنامه ی مفصل خود را در کتابی به صورت یک قانون اساسی در سال ۱۳۲۹ ارائه دادند که تحت عنوان «اعلامیه ی فدائیان اسلام» و به صورت گسترده چاپ شد و محور آن این بود که اسلام باید زنده شود و حکومت کند، و مرتباً از اعلی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اعلی حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه یاد می کنند ولی هیچ نامی از مرجعیت و ولایت فقیه در آن مطرح نیست (به کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی- سیاسی ایران» از رسول جعفریان، صفحه ی ۱۸۷ مراجعه فرمایید). به نظر می رسد فدائیان اسلام نیز متوجه شده بودند نیاز است که با عقلی دیگر کارها را جلو ببرند و لذا از طرحی که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» برای برون رفت از آن وضع پیشنهاد کردند به خوبی استقبال نمودند و عملاً تحت عنوان حزب مؤتلفه ی اسلامی اهداف حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را دنبال می کردند.

دست پادشاهی بود که جامعه را به طرف کفر سیر می داد و همواره فرهنگ مدرنیته بود که تکلیف ما را تعیین می کرد، حتی در حدّی که آن ها به ما اجازه می دادند ما می توانستیم بر ضد مسیحیت تبلیغ کنیم.

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و ظهور عقل جدید

این که جامعه ای بتوانـد بفهمـد کجای تاریخ است و چطور باید افق آینده خود را بگشاید، از حساس ترین کارها است و پس از گشودن راه است که شور و حرکت در مردم شـروع می شود و کارها نتیجه بخش می گردد، در حال حاضر هم اگر مؤمنین که نگران انحراف های موجود هسـتند، در امر به معروف گفتمانی مناسب پیدا کنند که بتوان عمق مسـئله را به درستی روشـن نمود، نود درصد انرژی هایشان را تا حصول نتیجه به کار می گیرند، چیزی که در دفاع هشت ساله مشاهده کردید.

به جهت غلبه فرهنـگ مـدرنیته هنوز مردم نمی داننـد این سـدّ را بایـد چطوری بشـکنند و با چه عقلی بایـد با عقل غربی مقابله کرد. این موضوع را بایـد در مبـاحث غرب شناسـی دنبال کرد تا جامعه متوجه ضـعف های عقل ضـد قدسـی فرهنگ مـدرنیته بشود تـا به جـای رجوع به آن، عزم عبور از آن در روح و روان جـامعه شـکل بگیرد و انقلاـب اسـلامی بستر چنین کاری را به خوبی فراهم کرده است.(۱)

ص: ۲۱۱

۱- در موضوع غرب شناسی و چگونگی روح ضد قدسی آن می توانید به کتاب های «مدرنیته و توهّم» و «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» و «علل تزلزل تمدن غرب» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» شخصیتی بودند که از سال ۱۳۳۰ به بعد خوب متوجه شدند اگر همان وضع ادامه پیدا کند و اسلام در دفاع خود و نقد غرب به عقلی مناسب مجهز نشود، مسائل جامعه از آن چه بود هم بدتر می گردد. هنر امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» با شاخصه های خاص خود، ورود به راهی بود که افق تاریخی ملت را در آن دوران مشخص نمود و راه برون رفت از بن بست تاریخی را نمایاند.

امام خمینی«رضوان الله علیه» در اواخر عمر آیت الله بروجردی«رحمهالله علیه» متذکر این نکته بودند و بسیار تلاش کردند تا همان زمان ایشان را متقاعد کنند که اصلاحات را شروع کنند و تا حدّی هم موفق شدند ولی متأسفانه عده ای کارها را خنثی کردند و لذا در چند سال آخر عمر آیت الله بروجردی«رحمهالله علیه»، حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» رابطه شان با ایشان به سردی گرائید، چون متوجه شده بودند که باید حوزه ی علمیه ای شکل گیرد که بشود از طریق آن از ظلمات دوران خارج شد. آیت الله بروجردی تا این جا را موافق بودند ولی حس می کردند که ممکن است با تحول جدید کار از دست همه خارج شود و امور غیر قابل کنترل گردد، چیزی که امروزه هم عده ای تصور می کنند اگر ما با شدت بیشتری به غرب و نهادهای غربی پشت کنیم گرفتار بحرانی می شویم که نمی توان آن را جمع کرد.

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بعد از این که مرجع تقلید شدند تصمیم گرفتند نظام شاهنشاهی را کنترل نمایند و نظام اسلامی را قوت بخشند. آری مقام مرجعیت حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» بستر خوبی بود برای این که آن اهداف

به خوبی انجام شود، هرچند ایشان خیلی زودتر متوجه شده بودند باید برای نجات اسلام و مسلمین راهی خاص طرح کرد. این نکات را به این دلیل عرض می کنم که روشن شود خیلی زودتر از این ها امام نسبت به گشودن تاریخ جدید فکر کرده بودند. رابطه ی امام«رضوان الله تعالی علیه» با آیت الله کاشانی«رحمهالله علیه» نشان می دهد که در متن مسائل بوده اند و شرایط جدید جهان را به خوبی می شناختند. در یکی از صحبت هایشان می فرمودند: من خودم در جلسه ای که آیت الله کاشانی وارد شدند ولی به جهت تبلیغات مسموم روشن فکران ملی گرا، هیچ کس به ایشان جا نداد که آقا بنشیند، حاضر بودم. این نشان می دهد که حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» در اوج فتنه های ملی گراها و دکتر مصدق و برخوردشان با روحانیت، در صحنه بودند. وقتی جبهه ی ملی در سال ۱۳۵۸ به لا‌یحه ی قصاص اشکال گرفت و بر ضد لا‌یحه ی قصاص تظاهرات کردند، فرمودند:

«من از آن ریشه هایش می دانم، یک گروهی که با اسلام و روحانیتِ اسلام سر سخت مخالف بودند. از اولش هم مخالف بودند. اولش هم وقتی که مرحوم آیت اللّه کاشانی دید که این ها خلاف دارند می کنند و صحبت کرد. این ها [این] کار را کردند [که] یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند و اسمش را «آیت الله» گذاشتند! این در زمان آن بود که این ها فخر می کنند به وجود او. او هم مُسلِم نبود. من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زده اند و به اسم «آیت الله» توی خیابان ها می گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست؛ این سیلی خواهد خورد. و طولی نکشید که سیلی را

خورد. و اگر مانده بود سیلی بر اسلام می زد. این ها تفاله های آن جمعیت هستند که حالا قصاص را، حکم ضروری اسلام را، «غیر انسانی» می خوانند.»(۱)

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند مصدق هم مسلم نبود. عرض بنده آن است که ملاحظه فرمائید چقدر خوب در زمان خودشان حضور تاریخی داشته اند و لذا خوب فکر کرده اند و همه ی جریان ها را بررسی نموده اند، روح جریان ها را می شناسند و بر همان اساس می گویند مصدق مسلمان نیست. بعضی ها که از روح تاریخی زمانه بیرون اند می روند وصیت نامه ی مصدق را می آورند تا ثابت کنند او مسلمان است، غافل از این که باید جهت گیری طرف را ببینی نه فردیت او را، و به رویکردهای کلی افراد نظر انداخت و براساس رویکردها قضاوت کردن، این نوع نظرانداختن به افراد و جریان ها موجب بصیرت فوق العاده می شود و بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللَّهَ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّی یَصِیرَ کَالشَّنِّ الْبَالِی ثُمَّ لَمْ یُدْرِکْ مَحَبَّتَنَا أَکَبَّهُ اللَّهُ عَلَی مَنْخِرَیْهِ فِی النَّارِ»؛(۲) اگر بنده ای خدا را بین صفا و مروه سه هزار سال پرستش کند طوری که همچون مَشکی خالی شود، اما محبت ما اهل البیت را درک ننماید، خداوند او را از صورت در آتش می اندازد. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت نگاه ها را به جهت گیری کلی افراد می اندازند و نه به عبادات فردی. برای این که

۱- صحیفه ی امام، ج ۱۴، ص ۴۵۶.
۲- بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۰.

بفهمیم کسی مسلمان است یا نه باید ببینیم افق تاریخی او به کدام سمت و سو است، وگرنه ممکن است در آداب فردی مسلمان باشد ولی در نظام سیاسی و اقتصادی یک سکولار تمام عیار باشد.

جایگاه «فضیلت» و «حکمت»

حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» افق ظلمات زمانه را از زاویه ای نگاه می کردند که باید حاکمیت براساس برنامه ای عمل کند که حدیث ثقلین متذکر آن است، یعنی برنامه ی قرآن و عترت. عده ای هم به حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» اشکال می گرفتند که چرا با شاه درگیر شده، می گفتند تنها شاهی که زیر این آسمان شیعه است، اوست. در نظر بگیرید حضرت امام چگونه باید از این فضاسازی بگذرد و حرف خود را بزند؟ چقدر باید مدارا کند تا آرام آرام افراد متوجه روح ظلمانی زمانه بشوند. این جاست که آدم گاهی نمی تواند در ابتدا بفهمد که امام«رضوان الله تعالی علیه» چه کار می خواهند بکنند، آنقدر باید مدارا کنند تا یکی یکی مسائل برای افراد روشن شود و بتوانند با ایشان همراهی کنند. بنده باز جمله قبلی را تکرار می کنم، عنایت فرمائید:

«گشودن جبهه ی توحید در ظلمات دوران آخرالزمان کار انسان هایی است که از جایگاه نگاهِ به آسمانِ غیب، زمین را و حوادث زمین را می نگرند و تحلیل می کنند.»

گشودن جبهه ی توحید در ظلمات آخرالزمان نیاز به «فضیلت» و «حکمت» دارد و این دو را باید از طریق ارتباط با عالم غیب به دست آورد و در آن صورت مدیریتی که همراه با «فضیلت» و «حکمت» باشد، به

همه ی ابعاد بشر جواب می دهد و امروز بشر نیاز دارد که بداند گمشده ی او «فضیلت» و «حکمت» است تا در بستر چنین فضائلی تلاش هایش به ثمر برسد.

در شخصیت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به عنوان فقیهی کارآزموده به خوبی دو صفت «فضیلت» و «حکمت» قابل درک بود و بر همان اساس انقلاب اسلامی را مدیریت می فرمودند و توانستند روح زمانه را به نفع اسلام تغییر دهند. امروزه در دنیا مدیریت های مختلفی مطرح است، یکی مدیریت اسلحه ها که قبیله ای به پشتیبانی اسلحه هایش بر کشوری غالب می شود و سپس به صورت موروثی آن را اداره می کند، مثل مدیریت موروثی که در کشور سعودی و ژاپن و یا انگلستان مطرح است. از دیگر مدیریت ها، مدیریت اقتصادی است که محور ارزیابی ها درآمد اقتصادی است و بقیه ی ارزش ها در ذیل آن معنی می شود. حال در این نوع مدیریت اگر نظام خانواده متلاشی شد و فضائل انسانی به پایین ترین مرتبه سقوط کرد، کسی نگران نیست، چون درآمدِ بیشتر محور ارزش ها است. از دیگر مدیریت ها، مدیریت تکنیک است که محور کمال و پیشرفت جامعه در چنین مدیریتی دارابودن آخرین تکنیک است، چیزی که امروزه غرب بر همین اساس ارزش های خود را بر جهان تحمیل کرده است و زندگی را در داشتن تکنیک برتر معنی می کند و هرکس به همان اندازه که صاحب تکنیک برتر است، در زندگی موفق تر است. به طوری که در چنین فضایی تکنیک دیگر یک وسیله برای زندگی نیست، بلکه یک فرهنگ و یک نوع مدیریت است و کار چنین مدیریتی به جایی

رسیده که امروز شما در غرب و کشورهای غرب زده ملاحظه می فرمائید، به طوری که بشر را با انواع بحران ها روبه رو کرده است.

در مقابل مدیریت های ذکرشده، مدیریت «فضیلت» و «حکمت» مطرح است که حتماً چنین مدیریتی برای حفظ خود باید به آسمان معنویت ربط داشته باشد و باید برای تنظیم روابط و مناسبات انسا ن ها از حکیم مطلق برنامه بگیرد. مدیریتی که گرایش مذهبی داشته باشد ولی «حکمت» و «فضیلت» نداشته باشد، نتیجه ی آن گروه طالبان می شود. طالبانیسم هم حرفش همین است که ما باید حکم خدا را در مناسبات جامعه حاکم کنیم اما در کنار این گرایش، از فضیلت و حکمت محروم است. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به عنوان فقیهی همه جانبه نگر بر مبنای فرهنگ اهل البیت علیهم السلام، «فضیلت» و «حکمت» را به صحنه آوردند.

مدیریت حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» از آن جهت یک مدیریت فوق العاده بود که با شناخت روح زمانه تصمیم می گیرند. «دموکراسی» و مردم سالاری را با طرح شورای نگهبان، در بستری قرار دهند که می توان نام «مردم سالاری دینی» بر آن نهاد و کار را در بستری انداخت تا از آفات دموکراسی غربی، که عبارت است از حاکمیت امیال سرگردان، مصون بماند. زیرا دموکراسی در بستر خود، به اسم حاکمیت آراء مردم، حاکمیت میل های مردم را به صحنه می آورد و این در حالی است که اگر جامعه ای براساس امیالش عمل کند در مسیر هلاکت و فساد قرار می گیرد. و خداوند در این رابطه می فرماید: «...بَلْ جَاءهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ

کَارِهُونَ، وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ»(۱) با این که پیامبر خدا به حق به طرف آن ها آمد، اکثرشان نسبت به پذیرش حق کراهت داشتند، و اگر خداوند از میل های آن ها پیروی کرده بود آسمان ها و زمین و هرآنچه در بین آن ها بود فاسد می گشت. حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» با طرح شورای نگهبان، دموکراسی و مردم سالاری را آسمانی می کنند تا پیروی از میل ها تبدیل به پیروی از فطرت ها شود، همان چیزی که دین متذکر آن است و در نتیجه جهت سِفْلی انسان به جهت عِلْوی او تبدیل می شود.

برکات مدیریت معنوی

ارزش حاکمیت «فضیلت» و «حکمت» اینجاست که انسان ها را از صحنه بیرون نمی کند بلکه ابعاد متعالی آن ها را رشد می دهد تا خودشان به طور طبیعی طالب جنبه کمال معنوی خود باشند. اگر برنامه خالق انسان ها بر آن ها حاکم باشد، از آن جایی که خداوند تمام ابعاد انسان را می شناسد، جامعه ای به وجود می آید که تمام ابعاد انسان رشد می کند و هرکس در آن نوع از تعالی که باید باشد، قرار می گیرد. اما اگر عقل جزئیِ انسان ها بر جامعه حاکم شد انواع افراط ها و تفریط ها است که گریبان فرد و جامعه را می گیرد. زیرا عقل بنده و امثال بنده اگر بعضی از چیزها را بفهمد هزاران چیز را نمی فهمد، در حالی که در مدیریت معنوی، مسئله فرق می کند. نمونه اش این که ملاحظه می کنید چگونه نفس ناطقه ی انسان به عنوان

۱- سوره ی مؤمنون، آیات ۷۰ و ۷۱.

موجودی معنوی بر «تنِ» انسان حاکم است. نفس ناطقه ی شما جنبه ی غیبِ شما است و بر «تن» شما حاکم است، به همین جهت الان بدون این که متوجه باشید ضربان قلبتان را ایجاد و کنترل می کند. وقتی مُردیم دیگر قلبمان نمی زند، چون با مُردن، نفس ناطقه از بدن منصرف می شود. در حرکت خون در اعضاء بدن و این که چه اندازه خون باید به نوک انگشت ها برسد و یا معده چه اندازه نیاز به خون دارد، خلاصه تمامِ ابعادِ نیازِ بدنِ شما از ریزترین تا اساسی ترینش را نفس ناطقه با یک نوع کنترل دقیق دارد مدیریت می کند. چون بدن از طریق نفس ناطقه ای که جنبه ی معنوی شما است مدیریت می شود، این نوع مدیریت، بحران نمی آورد. اما اگر فکر کنیم عقل بشر و نظر کارشناسان برای اداره ی امور جامعه کافی است همین است که امروز در دنیا می بینید و ملاحظه می کنید چگونه نظرات این به اصطلاح کارشناسان این همه با یکدیگر در تضاد است. اشکال به کارشناسان نیست، اشکال در این است که عقل جزئی بشر در جایی نشسته است که وَحی باید بنشیند. اگر از مدیریت الهی خارج شدیم و در نتیجه مدیریت ها بیرون از «فضیلت» و «حکمت» بر جامعه اِعمال شد، همین است که می بینید. سرنوشت جامعه در دست عقل جزئیِ کارشناسان قرار می گیرد که در بسیاری از موارد ضد همدیگر نظر می دهند، اسمش هم هست نظرات کارشناسی شده، بدون آن که جایگاه انسان را در عالم بشناسند و بر آن اساس نظر دهند.

نگاه سکولار به عالم و آدم نتیجه اش جز این نیست که امروز ما در فرهنگ غربی با آن روبه روئیم. چه بسیار کارشناسانی که از نظر فردی

انسان های مسلمانی هستند ولی بدون آن که خودشان متوجه باشند نگاه کارشناسی شان سکولار است و لذا خود آن ها هم نمی دانند دارند چه کار می کنند.

علت بحران فرهنگ مدرنیته

بحران ها از آن جایی به وجود می آید که رابطه ی زمین از آسمان معنویت منقطع شود و ریشه ی بحران غرب نیز جز این نیست. هیچ اندیشمندی در غرب نیست که منکر بحرانی باشد که تاریخ غرب را فراگرفته است، بحرانی که غیر قابل پیش بینی بود و اکنون غیر قابل ادامه است، ولی به جهت روح ظلمانی فرهنگ مدرنیته عموماً ریشه ی بحرانِ موجود را نمی شناسند تا راه صحیحی برای برون رفت از آن بیابند، لذا بحث «پست مدرن» را پیش کشیدند مبنی بر این که قواعد فرهنگ مدرنیته را اگر درست تر عمل کنیم بحرانِ پیش آمده از بین می رود و چون باز برنامه ها به شکست انجامید، بحث «ترانس مدرن» را پیش کشیدند، به این معنی که باید از فرهنگ مدرنیسم عبور کرد ولی نه آنچنان عبوری که به «فضیلت» و «حکمت» منجر شود و مناسبات جامعه را به آسمان معنویت متصل کنند.

در حال حاضر هیچ کس شک ندارد که مدیریتی که بعد از رنسانس به وجود آمد در حال هلاک کردن غرب است، منتها عده ای می گویند باید دوباره مدرنیته را بازخوانی بکنیم، چون معتقدند اشکال از آن جا پیدا شده که قواعد فرهنگ مدرنیته را درست اجرا نکرده اند این ها را «پست مدرن»

ص: ۲۲۰

می گوینـد. عـده ای دیگر می گویند باید مدرنیته را دفن کنیم، از این فرهنگ دیگر کاری بر نمی آید، معتقدند بعد از کلیسا در قرون وسـطی، اشـتباه کردنـد به این تمـدن رجوع نمودنـد، این ها را «ترانس مـدرن» می گوینـد. این ها معتقدنـد باید قرون وسـطی را دوبـاره بازخوانی کنیم. البته معلوم است که در این رویکرد باز اشـتباه تاریخی خود را تکرار می کننـد، چون متوجه نیستند فقط با مدیریت امام معصوم و ولایت او جهان درست مدیریت می شود. بلی:

هر

آن کس نیاموخت زآموزگار

بیاموزد

از گردش روزگار

جهان بشـری در حال حاضر مجبور است بیدار شود و حقایقی را که در محاسبات ریاضی نمی توان شناخت وارد زندگی خود کنـد وگرنه در اوج قـدرت مادی، کاملاً در انجام امورِ جامعه ناتوان است. ملاحظه کنیـد چگونه تمام کشورهای غربی با تمام مـدیریت می خواهنـد اسـرائیلی را که به وجود آورده انـد نگه دارند ولی نمی توانند و در حمله به نوار غزه با عده ای قلیل که کمترین امکانات را جهت مقابله داشـتند، درگیر شدند و نتوانسـتند بر آن ها پیروز شوند، حاصل شـصت ساله ی فعالیت، برای سرپا نگه داشـتن اسـرائیل این است که شما امروز می بینید که در آخر با یک شکست فوق العاده روبه رو شدند. شکست فوق العاده از آن جهت که به اهدافی که می خواسـتند برسـند و پیش بینی کرده بودند، نه تنها نرسـیدند، بلکه درست عکس آن را نتیجه گرفتنـد. برای نشـان دادن نابودی فرهنگ غرب شـکست اسـرائیل کافی است، چون اسـرائیل یک کشور نیست، اسـرائیل یعنی

نمونه ای از مـدیریت غرب و آینه ی نمایش توانایی فرهنگ مـدرنیته است در اِعمال آنچه برای آینده تاریخ جهان اراده کرده بودند.

در موضوع ایجاد اسـرائیل در خاور میانه، با این که مسیحیان با یهودیان تضاد و خصومت تاریخی دارند، به توافق رسیده اند، با این همه تلاش و اتحاد مجازی، اراده آن ها محقق نشـد چون فرهنگ مدرنیته نسـبتِ خود با عالم غیب و معنویت را از بین برد و لذا همواره در ناکامی به سـر می برد. قرآن به ما توصیه می کند به سرنوشت تمدن هایی که در گذشته هلاک شدند بنگرید و ببینید چگونه خداوند آن ها را در هم کوبید.(۱)

سپس در ادامه می فرمایـد: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»(۲) این هلاکت و ناکامی به جهت آن بود که خداونـد مولاـی مؤمنین بود و کافران مولایی نداشـتند، با وَهمیات خود زنـدگی می کردنـد و نه با خـدایی که حقیقت همه ی هستی است و شرط بقای هرچیزی با اتصال با او امکان دارد.

شاخصه ی اصلی انقلاب اسلامی

آنچه انقلاب اسـلامی را از فرهنگ مدرنیته به صورت مبنایی جدا کرده است و می توان گفت شاخصه ی اصلی آن به حساب می آیـد، تـوجه بـه حضـور سـنن غیبی در ظلمـات آخرالزمـان اسـت. یعنی درست در فضـایی که فرهنـگ مـدرنیته به همه ی امکانات معنوی عالم پشت کرد و به واقع جهان

۱- سوره ی محمّد صلی الله علیه و آله، آیه ی ۱۰.

۲- سوره ی محمّد صلی الله علیه و آله، آیه ی ۱۱.

را در ظلمات برد، امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نظرها را متوجه عوامل معنوی عالم نمودند و در عمل هم نقش آن عوامل را نشان دادند، از پیروزی انقلاب اسلامی بگیر که فرمودند: خدای مقلب القلوب، قلب مردم را متوجه انقلاب کرد، تا این که فرمودند: خرمشهر را خدا آزاد کرد. لذا جا دارد که عزیزان متوجه باشند اگر می خواهند جوانان را از ظلمات آخرالزمان نجات دهند باید توجه آن ها را به انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی آن جلب کنند، در آن صورت مطمئن باشید آن ها را از ظلمات و یأس ها و بی بندوباری ها نجات داده اید.

اگر جوانان ما بشناسند چه واقعه ای تحت عنوان انقلاب اسلامی در زیر این آسمان واقع شده است، نه دیگر تحت تأثیر تبلیغات غرب، منتظرند که روزی انقلاب اسلامی شکست بخورد و نه امیدی دارند که از طریقی غیر از انقلاب اسلامی امور جامعه سر و سامان بگیرد. اشکالاتی که در امور اجرائی هست، در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم به شکل خاصِ مربوط به آن زمان وجود داشت. ولی آیا می شود ما جایگاه وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام را که تاریخ را دارد تغذیه می کند نادیده بگیریم؟

ابتدا جهت اصلاح امور باید ظلمات فرهنگ مدرنیته شناخته شود و عقل دیگری که با «فضیلت» و «حکمت» همراه است جای آن را بگیرد، سپس در چنین فضایی آرام آرام بستر رفع مشکلات فراهم می گردد، چون بسیاری از مشکلات ریشه در غرب زدگی ملت دارد، ولی اگر از عقل غربی عبور نکنیم و ظلمات دوران شناخته نشود هیچ مشکلی از ملت ها رفع نمی گردد. این ظلمات، ظلماتی نیست که با وصله و پینه کردن، مشکلاتش

را درست کرد زیرا اساس آنکه انقطاع از عالم قدس و معنویت است- مشکل آفرین است. مثل آن است که بخواهیم بدنی را که روح در آن نیست از گندیدن و متلاشی شدن حفظ کنیم. مگر می شود نظام اداری و کارمندان آن را بدون آن که به نور انقلاب منور شوند با نصیحت و با دوربین مخفی گذاشتن اصلاح کرد؟ می بینید که در کشورهای غربی این کارها را کردند و هیچ نتیجه ای نگرفتند و هر روز شاهد سوء استفاده های بزرگ تر از قبل هستند. مشکل ما از آن جا پیدا شد که در دولت های سازندگی و اصلاحات نگاه ها از اصول انقلاب اسلامی منصرف شد و لذا فضیلت و حکمت که فقط با توجه به سنن الهی در جامعه نهادینه می شوند مورد غفلت قرار گرفت و آرام آرام از آنچه در ابتدای انقلاب و در فضای روحانی دفاع هشت ساله به دست آوردیم، فاصله گرفتیم و جامعه با بحران هایی روبه رو شد که به هیچ وجه فروافتادن در آن ها شأن انقلاب اسلامی نبود، دیگر بحث از عدالت و معنویت در میان نبود، ذهن ها به پیشرفت هایی که از نوع پیشرفت غربی مشغول شد، در ادارات بحث حلال و حرام و نظر به شهادت و کربلا و امیرالمؤمنین علیه السلام جای خود را به اضافه کار و مسافرت به خارج از کشور و رفاه افراطی داد و عملاً مدیریت میانی کشور - به عنوان مدیر نه به عنوان شخص- از انقلاب و اهداف و ارزش های آن جدا شد.(۱)

وقتی در آن زمان ها در جلسه ی شورای استان

۱- کارگزاران دولت های سازندگی و اصلاحات معتقد بودند برای بقای خود باید به نحوی در سازمان های بین المللی ادغام شویم تا توسعه پیدا کنیم تا آن جایی که در کتاب مبانی نظری برنامه چهارم که در سال ۸۲ یعنی ریاست جمهوری آقای خاتمی نوشته شد پیشنهاد شده بود ۲۰٪ از بودجه نظامی را تقلیل دهیم و عضو یک پیمان منطقه ای یا پیمان نظامی بین المللی شویم [که بیشتر منظور پیمان ناتو] (کتاب مبانی نظری برنامه چهارم، ص۳۹۲) البته این کتاب سریعا جمع آوری و خمیر شد ولی نشان از آن می دهد که در درون انقلاب اسلامی که آمده است بر خلاف روح استکباری جهان مدرن ، مناسبات عدالت و معنویت را حاکم کند، چه نوع روحیه هایی رشد کردند.

شرکت کردم و آن را مقایسه کردم با جلسه شورای استان که در زمان جنگ تشکیل می شد، احساس کردم تنها چیزی که برای مدیران مطرح نیست، انقلاب و اهداف آن است، دیگر شما در نگاه آن فرماندار یا مدیران کل چیزی به نام عبور از ظلمات دوران و رجوع به حق از طریق انقلاب اسلامی نمی یافتید، گویا چیزی به نام ظلمات آخرالزمان و برگشت به عالم قدس در این کشور واقع نشده و کارها بیشتر عبارت بود از برگشت به غرب، حال دولت بعدی که وارث چنین نظام اداری و دیوان سالاری شد یا باید به کارمندانی که میل های افراطی را در خود رشد داده اند باج بدهد و انقلاب و عدالت را زیر پا بگذارد، یا زیر بار آن ها نرود و با انواع کارشکنی ها روبه رو شود، میل هایی به میدان آمده که نه تنها تا پای شکست دولت بلکه تا پای شکست نظام اسلامی ایستاده اند و حاصل آن نوع نظامِ کارمندی و خانواده ی آن ها کسانی شدند که به جای شعار «جمهوری اسلامی» شعار «جمهوری ایرانی» سر دادند.

آدم ها مهم اند یا آمارها؟

شناخت وضع موجود اداری ما در حال حاضر کمک زیادی به ما می کند که متوجه باشیم جهت عبور از غرب با چه موانعی روبه رو هستیم.

ص: ۲۲۵

یکی از مهمترین موانع، نظام اداری و دیوانسالاری موجود است که باید به درستی آن را شناخت و نسبت به آن تصمیم گرفت.

جناب آقای احمدی نژاد به عنوان کسی که به خوبی نظام اداری را در دوره های مختلف مدیریت خود تجربه کرده اند و به عنوان یک صاحب نظر در امر نظام اداری کشور لازم است با دقت به نظراتشان فکر کرد، در یادداشتی که در سایت شخصی خود نوشته اند؛ می گویند:

«مدت هاست که به خدمت ها و خیانت های دیوان سالاری (بوروکراسی) می اندیشم. دیوانسالاریِ موجود، چقدر به حل مشکلات کمک می کند و چه میزان به تثبیت مشکلات می انجامد؟ دیوانسالاری پدیده ی جدیدی نیست و تمدن ها و حکومت های مقتدر، هرگز بدون انضباط دیوانی نبوده اند. در دوره های اخیر هم بوروکراسی را تجسم مدیریت عقلی و علمی دانسته اند ولی باید دید که آنچه روی کاغذ آمده و موضوع بحثهای نظری در باب عقلانیت ابزاری بوده با آنچه عملاً اتفاق افتاده و بخصوص آنچه با پوشش مدرنیزه کردن دولت ها در دهه های اخیر تحقق یافته ، واقعاً چه مقدار دولت را عقلانی و چه مقدار عقل ها را دولتی یعنی رسمی، کلیشه ای و اداری کرده است؟ بسیاری از انقلاب ها در تارهای عنکبوتی بوروکراسی، گرفتار شده اند، تارهایی که خاصیت ارتجاعی و بازگرداننده دارند و همه شور و شعور انقلابی را خنثی می کنند و اوضاع را به عصر ماقبل انقلاب ها باز می گردانند.

خواص مثبت دیوانسالاری را کاملاً می پذیریم مشروط به آن که براستی به مدیریت علمی بینجامد. اما دست کم در کشورهایی چون کشور ما که دهه های متوالی تحت سلطه ی رژیم های وابسته بوده اند و

ص: ۲۲۶

الگوهای جعلی، تحمیلی و وارداتیِ پوسیده را تجربه کرده اند، مسأله ی بوروکراسی، غالباً نوعی دولت در دولت را می سازد تا ظاهراً بودجه اقتصاد و مملکت را محاسبه پذیر، برنامه ریزی شده و علمی و شفاف نشان دهد اما در واقع مسائل بسیاری را غیرشفاف، غیرعملی و حتی تبدیل به ضد برنامه می نماید. حتی بهتر است بگویم بوروکراسی گاهی، نقش ابزاری خود را از دست می دهد، تبدیل به یک ایدئولوژی می شود و اخلاق ویژه ای می سازد که حالتی تخدیری و ایستا را برکل سیستم تحمیل می کند. در نتیجه کم کم وسیله تبدیل به هدف می گردد و هدف به وسیله.

به طور خلاصه باید گفت که نظام بوروکراسیِ موجود چند شاخصه ی برجسته دارد. اول این که پیچک وار در حال توسعه است. یعنی اصولاـ میل دایمی به بسط حوزه نفوذ و سیطره ی اختیارات و دائره ی استیلای خود دارد. دوم این که با تمام توان از خود دفاع می کند. حتی ساختمان و ابزارِ کار مازاد خود را هم راضی نیست که به دیگران بدهد و به بهانه های واهی از آن مراقبت می نماید. سوم این که به شدت بخشی نگر و جزیی نگر است. شاخصه ی چهارم این است که در مقابل تحولات مقاوم است. هر نوع تحول را به منزله ی آسیب به خود تلقی و در برابر آن مقاومت می نماید و آخر این که بازدهی آن بسیار پائین و هزینه آن فراوان و رو به افزایش است. در چنین وضعیتی چه راه حل هایی وجود دارد؟ عده ای تسلیم می شوند و بیلان کار از پائینی ها می گیرند و به مسئولین بالاتر می دهند و وجدانشان با همین آمارها آرام می گیرد، در حالی که برای امثال من آدم ها مهم اند نه آمارها. آمارها را همه دولت ها و مدیران می دهند و بازی با اعداد را بلدند

یعنی طبق گزارش های رسمی شان همه چیز خوب و ایده آل است. همه می توانند آرام بخوابند که بوروکراسی، بیدار است! اما در صحنه ی زندگیِ واقعی مردم، مشکلات حل نشده باقی می ماند، این همان خطری است که من از دوران مسئولیتم در شهرداری تهران و حتی قبل از آن، همواره از آن رنج برده ام و خواسته ام با شکستن سنت های غلط و بدعت های وارداتی، دستگاه اداری را از این تار گسترده عنکبوتی خارج نمایم که البته گاهی امکان پذیر شده و گاهی نیز نشده است.

راهِ دوم برای رهایی از باتلاق بوروکراسی، قانون شکنی یا دور زدن قانون است که بسیاری برای منافع ایل و تبار و حزب های دولت ساخته و یا منافع شخصی خود بارها و بارها به این اعمال مبادرت کرده اند. این اعمال با اعتقادات و منش من سازگار نیست و به هیچ وجه به چنین راه هایی اعتقاد نداشته و ندارم و برای اصلاح آن آمده ام. چرا که عمیقا معتقدم تا برابری همگان در برابر قانون تأمین و تضمین نشود، به دولت اسلامی نخواهیم رسید. راه سوم، اصلاح انقلابی و آنی قوانین و خانه تکانی سنگین در سیستم دیوان سالاری کشور است. این وظیفه ی مهم و مشترکِ مجلس و دولت است که باید در همین دوران و در سریع ترین زمانِ ممکن تحقق هرچند نسبی یابد، در غیر این صورت به این زودی ها دیگر چنین اتفاقی رخ نخواهد داد و یا حداقل کار روز به روز سخت تر خواهد گردید، کما اینکه تاکنون چنین روندی را شاهد بوده ایم. اگر بوروکراسی که مظهر عقل ابزاری است و باید ابزار باشد، خود تبدیل به هدف و شغل اصلی دولت شود، به جای آن که هزینه ها را کم کند و بودجه ها را شفاف و برنامه ها را

عملی کنـد، تبدیل به ترمز سیسـتم می شود و بلکه باید گفت این اختلال تا جایی پیش می رود که شـبکه هایی ایجاد می شود که بودجه عمومی را هزینه خصوصـی می کنـد، ساختـاری برای توقف خلاـقیت هـا و تبـدیل رودخانه مواج انقلابی ومبتکر به مردابی مرده و سـاکن. اینـک مـا بر سـر دو راهی مهمی قرار گرفته ایم: انقلاـب فـدای بوروکراسـی یا دیوانسالاری درخـدمت انقلاب؟»(۱)

ملاـحظه می فرمائیـد که نظام دیوان سالاری یا بوروکراسـی با فرهنگی که به همراه می آورد، چیزی نیست که بتوانـد در کنار انقلاب اسـلامی بماند و به انقلاب امکان ادامه راه بدهد مگر این که از طریق انقلاب اسـلامی و با رویکرد به سنن غیبی از آن عبور کنیم. اگر به روش اسـلامی و بـا همـان نگـاهی که انقلاب اسـلامی به عالم و آدم دارد نظام اجتماعی، سیاسـی، تربیتی و اقتصادی خود را سامان دهیم تاریـخ جدیـدی را شـروع کرده ایم که به مرور از بن بست ها آزاد و به افقی نورانی نظر خواهیم کرد هماننـد آنچه در جنگِ بین ما و عراق که به واقع بزرگ ترین حرکت تاریـخ معاصـر بود پیش آمـد. و با همان روحیه ای که موجب پدیدآمـدن انقلاـب اسـلامی شـد توانست مـدیریت شود و دشـمن را از اهـدافی که داشت باز دارد. علت آن نتیجه گیری، ظهور فضایی بود که در آن فضا همه ی مناسـبات رویکرد قدسـی داشت. حال باید از خود پرسید چرا ادارات در چنین فضـایی قرار نگرفتنـد؟ آیـا جز این بود که از انقلاـب اسـلامی به قرائـتی که امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» مطرح کردند غفلت کردیم؟ دیگر بر موضوع فضیلت

۱- ۰۱/۰۹/۱۳۸۵.

و حکمت تأکید نشد و آن نوع خط شکنی که حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» انجام دادند و مسیر عبور از ظلمات مدرنیته را نشان دادند ادامه پیدا نکرد، و این به جهت آن بود که خواستیم با همان عقل گذشته شرایط جدید را سر و سامان دهیم، در نتیجه پنداشتیم اسلام نمی تواند جوابگو باشد و به فرهنگ مدرنیته رجوع کردیم و نظام آموزشی و اداری و اقتصادی را با نگاه سکولار و با پشت کردن به آن عقلی که حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» تعیین کردند، شکل دادیم.

معنی کامیابی

بحمدالله این روزها احساس می شود شرایط در حال برگشت به عقلی است که انقلاب اسلامی را ایجاد کرد، امید است آنقدر مردم به عقل غربی آلوده نشده باشند که امکان برگشت را از دست داده باشند، ولی به هر حال باید بدانیم:

«هر اندازه که حکمت و فضیلت در صحنه باشد، انقلاب به اهدافش نزدیک می شود و مردم احساس کامیابی می کنند و هر اندازه انقلاب از فضیلت و حکمت محروم شود، هر چند کشور به دانش روز مجهز باشد، مردم احساس شکست و سرخوردگی می نمایند.»

معنی «کامیابی» این است که انسان بتواند تمام ابعاد خود را به ثمر برساند، نه دغدغه ی اقتصادی داشته باشد و نه دغدغه ی این که آینده ی فرزندش بحرانی می شود یا این که خودش در آینده به انزوا و پوچی دچار می گردد. آری معنی «کامیابی» این است و این محقق نمی شود مگر این که وحی الهی بر تمام مناسبات بشر حکومت کند.

ص: ۲۳۰

بـا نظر به سـیره ی تـاریخی حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» راه مشـخص است. امروز بشـر از دست طاغوت زدگی خسـته شـده و به دنبـال راهی است که از آن خـارج شود و تنها راه، همان راهی است که حضـرت امام«رضوان الله تعالی علیه» نشان دادند، هر چقدر فرهنگ مدرنیته برضد آن راه تبلیغ کند قدم به سوی ویرانی بیشتر خود بر می دارد. جهان و به خصوص جهان اسـلام گوشـش بـدهکار این حرف ها نیست، به دنبال راه برون رفت از بحرانی است که با مـدرنیسم پدیـد آمـده و تنها انقلاب اسلامی است که در مسیر مقابله با مدرنیسم قد برافراشته و به همین جهت هم فرهنگ غربی تمام قد به مقابله با انقلاب اسـلامی ایسـتاده است. این همه علاقه به امثال «سیدحسن نصرالله» در جهان اسلام به جهت آن است که وی نماینده ی تفکری است که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» به میان آوردند.

مردم جهان می داننـد در شـرایطی از ظلمات قرار دارنـد که خانواده و زندگی شان دارد از دسـتشان می رود و در متن فرهنگ مدرنیته هیچ امید نجاتی نیست و لذا چشم به انقلاب اسلامی دوخته اند، ولی مشکل مردم ما آن است که:

ماهیان

ندیده غیر از آب

پرس

پرسان زهم که آب کجاست

ما در دل نعمت هستیم ولی متوجه آن نیستیم، آن هایی که بیرون از کشور هستند بهتر می فهمند نقش تاریخی انقلاب اسلامی چقدر است. امروز بشـریت به این مطلب رسـیده است که انقلاب اسـلامی غذای جان او است و بدون آن که به موضوع شـیعه بودنِ بنیانگذار آن فکر کند به عقلی نظر انداخته که حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» به صحنه آوردند.

ص: ۲۳۱

انقلاب اسلامی طوری نگاه ملت ها را به رنسانس و مدرنیته انداخت که بتوانند آن را درست بشناسند و نقاط ضعف آن را ریشه یابی کنند، البته معلوم است وقتی با عقلی که انقلاب اسلامی به میان آورده قرآن و تورات و انجیل خوانده شود مردمِ آن ادیان به مقصد انبیاء نزدیک تر می شوند و قدرت عبور از مدرنیته برایشان راحت تر خواهد شد. همان طور که در سال های اخیر ملاحظه می کنید کشورهای آمریکای جنوبی با قرائت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» امور خود را سر و سامان دادند و یک نوع قرابت نسبت به انقلاب اسلامی در خود احساس کردند تا جایی که در جریان جنگ ۲۲ روزه مردم غزه با اسرائیل، رئیس جمهور ونزوئلا- سفیر اسرائیل را از کشورش اخراج کرد. در جریان انقلاب نیکاراگوئه که مقارن پیروزی انقلاب اسلامی صورت گرفت روزنامه های دنیا در توصیف کشیشان آن کشور نوشته بودند «مسیحیانی که با فکر شیعه انجیل می خوانند». همان طور که شما با نگاه اهل البیت علیهم السلام قرآن می خوانید. بعد از انقلاب اسلامی بعضی از علمای اهل سنت با همین دید قرآن می خوانند، انجیل و تورات هم که از قرآن جدا نیست، در اصل همه یک نور هستند، حالا تحریفاتش جدا است و لذا انقلاب اسلامی به دنبال پدید آوردن نگاهی است که حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» به جهان نشان دادند تا بشریت بتواند «کامیابی» خود را به دست آورد، در آن صورت است که بحران خانواده، و اقتصاد و سایر بحران ها از صحنه زندگی خارج می شود و اگر هم مشکلاتی باقی بماند دیگر به صورت بحران گریبان بشر را فشار نمی دهد.

ص: ۲۳۲

اگر آن نوع رویکرد که حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» به عالم و آدم داشتند جای خود را باز کند حداقل مردم جهان می فهمند راه حل مشکلات چیست. اگر موضوع بازگشت به «فضیلت» و «حکمت» را درست ارزیابی کنیم و راه کار رسیدن به آن را از طریق ارتباط با عالم غیب و وَحی الهی تئوریزه نماییم، به راحتی قانع می شویم انقلاب اسلامی همان عقلی است که برای برون رفت از وضع موجود جواب می دهد و بنده غیر از این راه هیچ راهی را نمی شناسم، مگر این که به کامیابی و رشد همه جانبه ی بشریت فکر نکنیم که این خسارت بزرگی است. گفت:

درهای

گلستان ز برایت گشوده اند

درخارزار

چند رَوِی ای برهنه پا

خداوند إن شاءالله به ما توفیق دهد تا بتوانیم از نوری که به کمک انقلاب اسلامی در جهان تجلی نموده، جهت کامیابی خود و دیگران بهره مند شویم.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

ص: ۲۳۳

ای امام

اشاره

ص: ۲۳۵

بسم الله الرّحمن الرّحیم

«همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید وآن ها را آرام نگذارید وگرنه آرامتان نمی گذارند».(۱)

در فروردین سال ۱۳۶۸ بود که امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در پیام خود، نکته ی فوق را گوشزد نمودند. این نوشتار دردِ دلی است با ایشان و در رابطه با آن نکته که فرمودند، تا از این طریق جایگاه روحی خود و نسلی را که با بنده در قبل و بعد از انقلاب معاصر بودند زمزمه کنم. نوشتن این مقاله به جهت آن که قصّه دل بود، کمی طول کشید که متأسفانه با چهاردهم خرداد آن سال و رحلت آن عزیز روبه رو شد، رحلتی که آتش به جان همه ی ما زد و با همان جانِ آتش گرفته نوشتن ادامه یافت و گویا بیشتر به خود آمده بودم که امام چه بود و در آن حال به ناتوانی قلم برای ارائه ی آنچه در سینه است بیشتر پی بردم.

آنچه در روبه روی خود دارید، دل نوشته و ناله ی قلمی است که گفتنی های زیادی در رابطه با ظهور امام«رضوان الله تعالی علیه» در زندگی خود و مردم کشورش دارد، ولی حتماً عذر بنده را می پذیرید که گفتنِ آنچه جان

۱- امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، در آخرین پیام ۲/۱/۶۸.

و دل بـدان رسـیده ممکن نیست، ولی بـا این همه شـما سـعی کنیـد به بهانه ی خوانـدن این نوشـته، نانوشـته ها را نیز بخوانیـد، نانوشـته هایی که پس از خواندن این سـطور، از قلب خود می شنوید. چگونه می توان شرایطی را توصیف کرد که با حاکمیت فرهنگ مدرنیته افق های زندگی را از هر طرف تیره و تار نمود، شرایطی که همه در حال جان کندن بودیم، همه ی تلاش من آن است که آن جان کندن ها را توصیف کنم.

انعکاس وَجه آرمانی

ای امام! ما بیش از آن که به سوگ تو نشسته باشیم، در ضمیر خود یافتیم که از رویارویی با تمنّای بزرگ خود محروم شدیم. ما درواقع خودِ حقیقی و اصلِ اصیل خود را که تو انعکاس وَجه آرمانی آن بودی، از دست دادیم.

قبلاً ـ بیگـانه را خـودْ پنداشـته بودیم و خود را نچشـیده بودیم، و تـازه داشـتیم بـا دست زدن به دامـان تو، خود را می یـافتیم که ناگهان دامن از دست ما کشیدی.

به خود آمدیم، راستی چه بود؟! چه هست؟ چه باید باشد؟

به خود آمدیم که راستی چه بود؟!

در سال های تخته بنـدی خواب، «مرگ» برایمان رهایی و آزادی بود. آری در آن روزهای سیاه؛ «مرگ» آرزوی بلنـدی شده بود که می خواندیم و نمی یافتیم.

ص: ۲۳۸

امروز کـه می تـوانیم سـرشار از زنـدگی باشـیم، از آن خفتن سـخت دلهره داریم. بر آن خیره خیره می نگریم که دوبـاره بر ما حمله نکند، دیروز به خفتن عشق می ورزیدیم و امروز آن را دشمن می داریم و به ادامه دادنی دل بسته ایم که هر روزش بهتر از دیروز است، تو ما را با انبیاء و اولیاء همتاریخ کردی.

راستی آن هایی که زندگی را می شناسند، چگونه آن همه خفتن را - که بیرون افتادگی از تاریخ نور بود- دشمن ندارند؟

دیروز؛ زندگی، قطار روزهای مسـخره و یکنواختی بود که با زوزه ی مرگ به گورستان می رفت و امروز تو زندگی را طوری معنی کردی که زندگی، رودخانه های حیات را در رگ هایمان جاری کرده و به پریدن از زشتی ها و پرواز به سوی خوبی ها دعوتمان می نمایـد. افقی را بر ما گشودی که همه ی امید ها یک جا در عمق جان ما جای گرفت و راستی زندگی با این همه امید و امیدواری چه لطف بزرگی است.

پوچی چقدر آزار دهنده بود

آن روزهـا، زنـدگی مرور شـکنجه بود و پلیـدی، دیـدنِ آن همه زشتی و پلشتی و نـامردی، و «حقیقت» سـتاره ای بود که انبوه سیـاهی حتّی سوسویش را از ما ربوده بود، و هر قـدمی، عفونتِ حیاتِ راکـد روزمرّگی بود و پوچی، راستی که پوچی چقـدر آزار دهنده بود. راستی که پوچی چقدر آزار دهنده بود.

ص: ۲۳۹

امروز؛ زنـدگی همیشه آبسـتن لحظه هـاست. لحظه هـایی که زیبایی خواهنـد زاییـد، لحظه هایی که غـذای جان است، هرچند نفس امّاره از آن کراهت دارد.

پیش از این؛ زنـدگی کویرِ همه جا کشـیده بود که نابودی حیاتمان را فریاد می کشـید و هیچ لاله ای از انسانیت در آن امکان سبزشـدن نـداشت، ما به نان خواسـتن و نام جسـتن گرفتار بودیم و از آن حیات برینِ روحانی، که تو به ما معرفی کردی، غافل بودیم. تو متذکر پنجره های حیات معنوی گشتی و فهمیدیم چگونه خودمان مأمور به بندکشیدن خود بودیم.

پیش از این؛ دنیـا سراسـر، زنـدان بود و گور، خانه ی موعود، و اصـلًا از زنـدگی چیزی نمی فهمیـدیم جز یک غروب سـرد و ساکن، وامروز حیاتی که تو به ما معرفی کردی، وسعت بی مرزی است که دیوار نمی شناسد، و تا عمق فراخنای روحمان بلند شده و تا پشت قلّه های حیات معنوی سرکشیده و کنگره های غیب را نظاره می کند و به تماشای مددهای الهی نشسته است.

راستی اگر انقلاب اسلامی به وقوع نپیوسته بود چه کسی باور می کرد ملائکهُ الله در تدبیر امور، این همه فعّالانه در صحنه اند.

پیش از این؛ بیزار از آنچه بود و ناامیـد از آنچه بایـد می بود. مرگ را می خوانـدیم و نمی یافتیم، هر چند همه حیاتمان مرگ شده بود، و امروز، خشـنود از آنچه باید و هست و ناخشـنود از آنچه هست و نباید، و امیدوار لحظه های آبسـتن، که بی شـک حیات موعود را خواهد زاد، هرچند

چشم های عادت کرده به مرگ، آن را به رسمیت نشناسد و به ستیز با آن به پا خیزند.

آری؛ اگر امروز از خفتن و غفلت می گریزیم و عطشِ چشم هایمان به خواب را، به چیزی نمی گیریم، و از هیبت خارِ کنار گل، دلخونی به خود راه نمی دهیم، زیراکه نسبت به صدای زوزه ی مرگِ انسانیت در پشت پرچین های خراب نمی توانیم گوش ببندیم و آرام بخوابیم.

چه غروب سردی بود!

ای برادر! بگذار تا قدری از روزگاری که بر این قریه گذشت برای تو بگویم، شاید جوانی ات نگذاشته از آن باخبر شوی و شاید مرور زمان از یادت برده و فراموش کرده باشی که در چه غروبِ سردی به سر می بردیم، شاید جوانی ات امکان احساس آن غروب را به تو نداده.

ای برادر! دزدان که آمدند تا غارتمان کنند! آری تا غارتمان کنند، امّا نه فقط زمین و نفت ما را بدزدند، بلکه «خودمان» را، یعنی هویت اسلامیمان را بربایند. تو کجا بودی؟ ما کجا بودیم؟ اصلاً همه مان کجا بودیم؟ مگر اسم آن بودن را می توان «بودن» گذاشت؟

مگر نه نیمی در خواب و نیمی در گور بودیم که همه مان را بردند و هیچ صدای اعتراضی برنخاست؟ در آن هنگامه ها اگر ما از داشته هامان بی خبر بودیم، دشمن آگاهی کامل داشت، ارزش هامان را می شناخت و راز ماندگاری دیرپایمان را می دانست و خوب باخبر بود که چگونه در چشمه پایان ناپذیر و همیشه جوشان فرهنگ اسلامی آسیب ناپذیر می شدیم.

ص: ۲۴۱

از نقطه ضعفی که باید بگذرد بی خبر نبود و همچنان انتظار کشید تا بر دامن خواب، هوشیاری نیرومندمان را بر زمین بگذاریم، تا از گذرگاه غفلت و خفتنِ ما بگذرد و قلّه ی کهنِ نفوذ ناپذیرمان را تسلیم تباهی کند، و نقطه ی آسیب پذیر، خفتن بود و غفلت، چشمان بازی که باید همچنان به دشمن خیره می شد، آرام آرام به خواب رفت و دشمنیِ دشمن فراموش شد با این که نسیم وَحی بر گوش جان ما خوانده شده بود.

«لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ حَتَّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دینِکُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا»(۱) مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند.

آری؛ روزگارِ این قریه به آن جا کشید که دشمن پیروزی یافت و تباهی آغاز شد، و ما نیمی در گور و نیمی در خواب، یا در گورستانِ کینه ی این برادر، و یا در سنگستانِ تهمت به آن برادر، خفته و مرده بودیم و دشمن بی خواب و بی مرگ، ما را نظاره می کرد.

سال هاست که به آن تباهی عادت کرده ایم، حتّی فراموش کرده ایم که دزدان چه ربوده اند، تا بر باز ستاندنش همّت کنیم. لذا آن پیر فرزانه فرمود: ما هنوز اول راه هستیم.

چشم بستن چرا؟

ای برادر! اینان که در چنین شرایطی آسوده می خوابند، اصلاً زندگی را نمی شناسند، تا نگران ربودن آن باشند، چه رسد بخواهند به زندگیِ

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۱۷.

ربوده شـده باز گردنـد. اینان با چنین خفتنی مرگ را تمرین می کننـد، در حالی که زنـدگان مسئولیت زنده بودن را بر دوش دارند.

نمی توان زنـده بود و حرکتی برای انتخاب کردن زنـدگی نداشت. زیرا: «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَه»(۱) هرکس در گرو آن چیزی است که انتخاب می کنـد، پس زنـده بودن و انتخـاب نکردن محال است، و انتخاب کردن و مسـئول انتخاب های خود نبـودن نیز بی معنـا است. اینـک اگر مـدّعی زنـده بودنیم، چشم گشودن و دیـدن را نـاگزیریم، و مسلّم در برابر امواجی که بر نگاهمان می گذرد مسئولیم. چشم بستن، نه نجات دهنده است و نه آرامش بخش، و فقط پشیمانی را دو برابر می کند.

مگر نه این که در کنار هر گُلی، خاری لنگر انداخته تا بُزدلان از ترس خار برای همیشه از گُل محروم شوند و کابوس ترس از خـار، غـذای جانشـان شود و نتواننـد به گُل فکر کننـد. پس چگونه به بهانه های واهی، خود را بر این موج بلنـد انسانیت که تا سقـف آسـمان غیب پرکشـیده، نیفکنیم و امـام خود را در تاریـخ تنهـا گـذاریم و خود را بـدون هیـچ دست و پـایی در مرداب روزمرّگی هـا رهـا کنیم. نسـیم وَحی بر جـان هـا چنین می سـراید که: «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِینَ مِنکُمْ وَالصَّابِرِینَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَکُمْ»(۲) و البتـه شـما را می آزمـاییم تـا مجاهـدان و شـکیبایان شـما را بـاز شـناسانیم و گزارش هـای [مربـوط به] شـما را رسیدگی کنیم.

ص: ۲۴۳

۱- سوره ی مدّثر، آیه ی ۳۸.

۲- سوره ی محمد صلی الله علیه و آله، آیه ی ۳۱.

ای برادر! آیا می دانی پیش از این بر ما چه گذشت؟ بگذار بگویم که شاید جوانی ات نگذاشته از آن باخبر شوی و شاید مرور زمان از یادت برده و شاید جوانی ات امکان احساس آن غروب سراسر سرد و پوچ را به تو نداده.

دیروز

چشم که می گشودیم، زشتی و نامردی وجودمان را می شکست و آن چنان دیرپا بود که امید نوجوانی مان به ناامیدیِ بزرگ مبدّل می شد، بی انتظار فردا، که نه فردا، بل امروزی زشت و سیاه و بی رحم بود.

از عمق جان چشم می بستیم که بیارمیم. و از همه ی نامردی ها روی برگرداندیم، امّا چشم بستن؛ آرمیدن نبود، مرگی بود در انتظار مرگی عمیق تر.

چشم بستیم و خواب را آرزو کردیم. درست همچون محکوم به اعدامی که می خواهد بخوابد و تمامی امیدش این است که با خوابی سنگین از وحشت مرگ آسوده بگذرد، زیرا بیداری، رودررویی با دنیایی بود پر از نفرت و نفرین، و خواب برای دورشدن و از یادبردن و چشیدن مرگی کوتاه.

ای کاش می توانستم بگویم بر ما چه می گذشت؟! ای کاش معنی پوچی را می فهمیدی! چگونه می توان به کسی که مرگ را نچشیده از احساس مرگ سخن گفت. بشکنی ای قلم که چقدر در ترسیم آن پوچی، ناتوانی.

ص: ۲۴۴

امروز

تو کجا باور می کنی بر ما چه گذشت؟ امروز، از قفس های زرّینِ رفاهِ دروغین پر کشیده ایم و به دشت ها رسیده ایم و اکنون با سبزه هاست که می روییم و با شکوفه هاست که می شکفیم و با حضور در جبهه ی نور که می خواهد از غربِ سرد و سیاه بگذرد، زندگی در دست هامان در حال بارورشدن است و با چنین احساسی است که می توان انحراف ها را دید و بر سر آن فریاد کشید.

دیروز، آینده گرای شکست خورده ای بودیم که آرامشِ بعد از مرگ را آرزو می کردیم، پیش خود می گفتیم: بگذار همه چیز نابود شود، ببینیم چه می شود، و به سرنوشتی تن داده بودیم که پوچی؛ دردی همیشگی را بر پیشانیمان نوشته بود و امروز، واقع گرایی هستیم که بر واقعیت ها چشم نبسته ایم ولی با این همه از امکانات انسانی که با انقلاب اسلامی فراهم شده، بی خبر نیستیم و تا نهایت ِ دشتِ انسانیت پرواز خواهیم کرد، و وای بر ما اگر به بهانه های واهی از پریدن به سوی وعده ی موعود شانه خالی کنیم.

ای امید که از فریب ها خود را آزاد کرده ای! چقدر دوست داشتنی هستی.

ای امام! تو امیدواری را نهادینه کردی، با تو امکان پرواز فراهم شد.

دیروز، با غروری پلنگ وار، بدون درک امکانات به ماه می پریدیم و در درّه ی غرورِ نزدیکی به دروازه تمدّن غربی، پریشان و متلاشی می شدیم، و امروز با خلق امکانات می توان بر بال خود تکیه زد و اعتیاد

ص: ۲۴۵

دیرینه ی بیگانه از خود بودن، و بیگانه را خود انگاشتن، را شکست. من نمی گویم آنچه شدنی است، شده است، می گویم روزگارِ به بارنشستنش به پا شده، باید مواظب بود آن را از ما نربایند و ما را در خود ادغام کنند.

دیروز، مرگِ انسانیت خود را، زندگی پنداشته و به آن عادت کرده بودیم و امروز، فساد را مرگ می شناسیم و از اعتیاد به آن نوع زندگی که دیروز بر ما رفته است، در فشاریم، ولی مصمّم به ترک آن هستیم تا باز با زندگی آسمانی آشنا شویم و بتوانیم با زمین اُنس بگیریم.

امیدِ طلوع مرده بود

نمی دانم باور داری آن روزها، همه جا غروب بود و در چشمانمان خورشید به خسوف گراییده بود و امید طلوع در خشک گونه هایمان مرده بود؟ باور می کنی در خاموشی روز، ما نیز به مرور خاموش می شدیم و با روز پایان می گرفتیم، پایانی بی آغاز؟

نمی دانم باور خواهی کرد که در آن غروبستان، طلوع را از یاد می بردیم و به تماشای غروب مَردان آمده بودیم، نه به نجاتشان.

با کوله بارهای سنگین بر دوش و اشک های خشکیده در چشم و با دردی آماس کرده در قلب، به غروب می رفتیم و همه چیز با ما و در وجدان ما سیاه می شد و می مرد.

در جان خود داشتیم خاموش می شدیم و به آخرین طلوع - که شاید اصلاً نبود، چراکه آن طلوع را در آن غروب چشیده بودیم- آری به آخرین طلوع می اندیشیدیم تا غروب کردن انسانیت را، یعنی غروب

کردن خودمان را آسان کرده باشیم، و فکر می کردیم چه تماممان خواهد کرد.

خورشید از غروب بالا آمد

داشتیم به مرگ رضایت می دادیم، و زمین ما را به درون خود می کشید و چون سگی این پاره استخوان ها را می جوید و می بلعید. داشتیم در غروبِ همه ی امیدهای انسانی فرو می رفتیم که صدایی از جنس صداهای دیگر، صدای پیرمردی آشنا از جنس صدای دوردست های ۱۵خرداد سال ۱۳۴۲ به گوشمان رسید. گفتیم: چیزی نیست، این آخرین طلوع به غروبمان می خواند. ما دیگر داشتیم به غروب همه ی امیدهای انسانی خود فرو می رفتیم که طنین صدای او غروب را پر کرد، ولی انگار ما دیگر تن به مرگ داده بودیم و جز صدای گشوده شدن دهان خاک و جویده شدنِ همه ی امیدهای انسانی، صدایی را نمی خواستیم بشنویم. اصلاً به صداهای سرد و سراسر پوچ عادت کرده بودیم؛ داشتیم غروب می کردیم و خاک ما را می بلعید، که دیدیم خورشیدی در دل غروب بالاـ می آید، گفتیم:نه؛ این همان آفتاب است که دارد می میرد- مگر طلوع و غروب در نهایت همانند نیستند؟- خواستیم امیدوار شویم، پیش خود گفتیم: امیدواری در پایان، مردن را سنگین تر می کند، امید را برانیم و مرگِ تسکین دهنده را بپذیریم.

گفتیم: چشم ببندیم تا غروبی که امید طلوع را در ما انگیخته، کامل شود و شب، مرگ را بشارتمان دهد.

ص: ۲۴۷

پلک هایمان گرم شد

چشم بستیم و به شبی اندیشیدیم که باید پشت پلک هایمان می بود، که دیدیم نه! پلک هایمان گرم شد، گفتیم: این مرگ است که بر پلک هایمان می گذرد و پایان را بشارت می دهد، پلک هایمان داغ شد! گفتیم: اینک آرامش مرگ. پلک هایمان سوخت، خواستیم بگوییم: نفرین بر مرگ راحت کننده که این همه رنج آور است، که دیدیم طلوع! که دیدیم آفتاب! که دیدیم روز!

تو کجا بودی در آن غروب امیدزا، من چگونه آن را توصیف کنم؟!

گفتیم: نه، دیوانگی است، طلوع در غروب ممکن نیست و همچنان بین یأس و امید دست و پا می زدیم، چشم گشودیم، خیره شدیم، هراسان نظاره کردیم، دیدیم آری این بار به واقع خورشید طلوع کرد، درست در انتهای روز که همه چیز داشت تمام می شد، خورشید تابیدن را شروع کرد و هر خانه ای نوری از آن گرفت، و نورِ «الله اکبر- خمینی رهبر» از پنجره ی هر دلی به بیرون می تابید. گفتیم: این همه خورشید!

آنچنان ظلمات دوران غرب زدگی در مغز استخوان مان فرو رفته بود که باز باورمان نمی شد، فکر کردیم این خاصیت مرگ است، پایان دنیاست. در پایان، دنیا پر از آتش می شود و هر چه هست را می سوزاند. این همان آتش پایان است و ما داریم می سوزیم. خورشیدی نیست، ناله و فغان مرگ است. یک شورش کور و مذبوحانه است تا همه چیز به نفع تاریکی تمام شود. چشم بستیم و گفتیم: تمام!

ص: ۲۴۸

صدایی محمّد وار

امّا آن صدا در ما انقلابی بر پا ساخت، مثل صدایی که بر موسی علیه السلام در طور و بر محمّد صلی الله علیه و آله در حراء ریخت، که «تَعالَوْا»؛ بیا و بالا بیا... و ما بی آن که یارای امیدوار شدن داشته باشیم، از وحشت آکنده بودیم، گفته بودیم، یا داشتیم می گفتیم: این مرگ است که می وزد و این ماییم، لقمه ای در دهان گرگ همیشه آدم ها، مثل همه ی اعتراض های بی هدف.

دوباره چشم بستیم، و این بار ما بودیم که مرگ را صدا می زدیم چون او را پذیرفته و به آن عادت کرده بودیم. که صدایی مثل صدایی در طور، مثل صدایی در حراء، ما را خواند، به قیام خواند؛ اما نه قیامی پلنگ وار بر ستارگان، که محّمد وار بر بتانِ پلید روزگار و شوریدن بر هر آنچه غیر انسانی است.

تمام باغ های جهان در ما سبز شد

صدا بر ما باریدن گرفت و ما رها شدیم. از دست یأس و از دست ترس، از خاک جدا شدیم، و خاک از ما دور می شد، راه پرواز به سوی آسمان در حال گشودن بود و آن صدا همچنان می خواند، از نجف، از پاریس، نامه ای بعد از نامه ای، رهنمودی بعد از رهنمودی، اعلامیه ای بعد از اعلامیه ای... به برخواستنمان می خواند، به رهایی از قید همه چیز جز حق. دیدیم وه!! بهارِ تاریخی مان وزیدن گرفت و تمام باغ های دنیای اولیاء الهی در ما سبز شدند، جوانه زدند، در حال شکفتن و به بار نشستن اند و تاریخ جدیدی به پیش رویمان گشوده شد. با ناباوریِ تمام، امیدوار شدیم در

حالی که همه ی سرمایه ی انسانی مان در حال پوچ شدن بود، آیا باز می شود زنده بود و دوباره معنی زندگی را در آغوش خدا تجربه کرد؟ و بدین شکل ظلمت روزگار شکاف برداشت.

تابِ چشم بستن مان نماند. چشم گشودیم و دیدیم که نه در خاک، که بر خاکیم، و آفتاب از همه سو می روید و می بارد و آن صدا، ما را در وسعت چشمانش پناه داد، و امید زندگی به اهل زمین برگشت.

تولّدی دیگر، و زاده شدنی نو! از درون خود مهر و عشق ریشه داری را به آن صدا احساس کردیم. اصلاً او آشنایی بود گم شده. به مهرش نشستیم، مهر او خورشیدی شد در جانمان، در چشمه ی مهر او چرک و خون سال های درد و تنهایی و مرگ را شستیم و عریانیمان را با تن پوشی از ارادت و اطاعت از او پوشاندیم، و آهسته و آهسته داشتیم انسان و دنیای حقیقی انسانیت را می یافتیم. به ما گفته بودند مدرنیته پایان تاریخ است و بشر در آن به تمامیت خود رسیده است و راه دیگری نیست، و ما نیز پذیرفته بودیم. و نیز به ما قبولانده بودند دیگر خدا با انسان ها سخن نمی گوید و باید در ظلمتکده ی فرهنگ مدرنیته همه ی امیدهای بلند انسانی را دفن کنیم و به بدترین مرگ، آری ای برادر به بدترین مرگ تن دهیم ولی آن صدا ما را به حیات، آن هم حیاتی که در سینه ی پیامبران جستجو می کردیم، خواند.

دیگر پس از آن، ما با او بودیم و آسودن در زیر سایه ی آن بید کهن، که متذکر سایه ی آرامش دیانت بود و عبودیت، سایه به سایه او می رفتیم. باز هم دروغ بود و نیرنگ، سود بود و سرمایه، و دندان نمودن و انسان

دریـدن، ولی دیگر ما در آن غروب به سـر نمی بریم. دعوت او دعوتی بود به امیـد و زنـدگی و انسان مانـدن. او چشم ما را به آب های زلال باز کرد و نگاهمان را از مردابی که می بلعیدمان و ما ناخود آگاه به سوی آن قدم می گذاشتیم، رهانید.

ای امام! تو انسانیت را به ما نمودی و امکان های سالم انسانی را و بصیرتِ شناختِ انحراف را.

اینـک چگونه می توانیم چشم بر هم گـذاریم و به خفتن و غفلت رضـایت دهیم و از غروب مرگ بـار دیروزین نهراسـیم؟! در آخرین کلامـ ات به مـا گفتی: «همیشه بـا بصـیرت و بـا چشـمانی بـاز به دشـمنان خیره شویـد وآن ها را آرام نگذاریـد و گرنه آرامتان نمی گذارند» و ما عهد کرده ایم همه ی زندگی را به پای این سخن به پایان بریم و راه رسیدن به عالَم قدس را از این طریق بر جان خود بگشاییم.

ما را سرِ خفتن نیست

چنین است که چشـمانمان در عطش یک قطره خواب می سوزد، امّا ما را سـر خفتن نیست، بیدار می مانیم و به زوزه ی گرگ هایی گوش می دهیم که با خشم منتظرند و بر چهره شب ناخن می کشند تا در خوابِ دوباره مان، دوباره بر ما حمله کنند.

بیـدار می مانیم، چون تمام زنـدگی مان در خواب گـذشت، و طعم آلوده ی خواب هنوز از مزاقمان پاک نشده. اکنون از یک لحظه چشم بستن نیز می هراسیم، که هر چشم بستن، بی خبر گذشتن از کنار چشمه ی

هدایتی است که تو جاری اش کردی و بی تفاوت از کنار این انقلاب الهی گذشتن، غافل شدن از شبیخونی است که دشمنِ بیدار، منتظر آن است. بیدار می مانیم تا دشمن قدّار را مأیوسانه به خستگی و یأس بکشانیم و در این راستا زندگیِ خود را معنی بخشیم.

بیدار می مانیم، زیرا چگونه می توان از انقلابی که هدیه ی خدا است در این قرن به ملّت مسلمان، پاسداری نکرد؟!

آیا می شود راز ماندگاری مان را، رها کنیم و به خواب، رضایت دهیم؟

ای امام! هر چه در لابه لای کلامت می نگریم، راه گمشده ی انسان سرگشته ی قرن را می یابیم، تو در عصری که بشر بیش از همیشه به هدایت اسلامی نیاز داشت، با سخن ات و زندگی ات مفسر اسلام و هدایت گشتی.

فتح قله های آینده ی تاریخ

ای امام! تو به ما درس صحیح زندگی کردن دادی و تا تو را شاگردی می کنیم، زنده ایم، از خود انقلابی به جای گذاشتی که خورشیدی است در شب تاریک و یخ زده این قرن.

تو رمز و راز حیات آسمانی و عزّت زمینی را بر جای گذاردی، حال از خدایت بخواه تا بتوانیم از آن پاسداری کنیم.

ما خوب فهمیده ایم که اگر می خواهیم شور و شوق زندگی در ما فرو ننشیند باید دست در آغوش انقلاب اسلامی، همه ی قله های آینده ی تاریخ را فتح کرد.

ص: ۲۵۲

ای امام! هر چه زمان بگذرد بیشتر معلوم می شود که چه بانگی زیر این آسمان به صدا درآوردی، سال های سال باید بگذرد تا پژواک این بانگ در فضای فرهنگ بشری بپیچد و اثراتش پی در پی به گوش بشریت برسد. اکنون پژواک آن صدا شروع شده و خانه ی کفر و استکبار را به لرزه انداخته، این طور نیست؟

وقتی به ما گفتی: «همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید وآن ها را آرام نگذارید و گرنه آرامتان نمی گذارند»؛ هرچه گفتنی بود، گفتی.

بسیار تلاش می کنم تا معنی آن را بفهمم و نیز بسیار تلاش می کنم تا آن را عمل کنم، آن چه مرا در این راه پایدار نگه می دارد، سوزِ فراق توست که عجیب تصمیم ساز و عزم آفرین است، مثل اشک بر حسین علیه السلام.

هر

پگاه از فراق آن خورشید

داغ

در صحن سینه مهمان است

در

عزای تو ای بهار سپید

تا

ابد چشم لاله گریان است

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

ص: ۲۵۳

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

ولایت فقیه، امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیاء الدین دهشیری

سیطره ی کمّیت، رنه گنون، ترجمه ی علی محمد کاردان

انسان شناسی در اندیشه ی امام خمینی، مؤسسه ی تنظیم و نشرآثار امام خمینی

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

سلسله مباحث امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

تحلیلی از نهضت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، سید حمید روحانی

مجله ی آموزه، انتشارات مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

خاطرات و مبارزات حجت الإسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

جریان ها و سازمان های مذهبی، سیاسی ایران، رسول جعفریان

دغدغه ها و نگرانی های امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، فرامرز شعاع حسینی، علی داستانی

عصر امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، میر احمدرضا حاجتی

بنیان مرصوص امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، آیت الله جوادی آملی«حفظه الله»

الغدیر، علامه امینی

صحیفه ی نور، امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، سید احمد فردید، تنظیم از دکتر محمد مددپور

ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند، میشل فوکو

شوک آینده، آلوین تافلر

جابجایی در قدرت، آلوین تافلر

مبانی اندیشه های اجتماعی غرب، دکتر محمد مددپور

توسعه و فرهنگ، شهید مرتضی آوینی

سرگذشت قرن بیستم، روژه گارودی

سلسله مباحث سیر تفکر معاصر، دکتر محمد مددپور

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، حسین فردوست

نوشتار «تحلیلی از انقلاب اسلامی»، اصغر طاهرزاده

تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سیدجلال الدین مدنی

فلسفه ی انقلاب اسلامی، جلال الدین فارسی

استراتژی انتظار، اسماعیل شفیعی سروستانی

امام مهدی، سید محمد صدر

منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی

مجله ی انتظار

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی

مجله ی موعود

ینابیع الموده، قندوزی

مناقب، محمد ابن شهر آشوب

تاریخ تحولات سیاسی ایران، دکتر موسی نجفی، موسی حقانی

انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالَم، دکتر رضا داوری

ص: ۲۵۷

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱و۲)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

- معاد؛ باز گشت به جدّی ترین زند گی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض

ص: ۲۵۹

- هدف حیات زمینی آدم
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله عامل قدسی شدن روح
- زن، آن گونه که باید باشد
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- عالم انسان دینی
- ادب خیال، عقل و قلب
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی

ص: ۲۶۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹